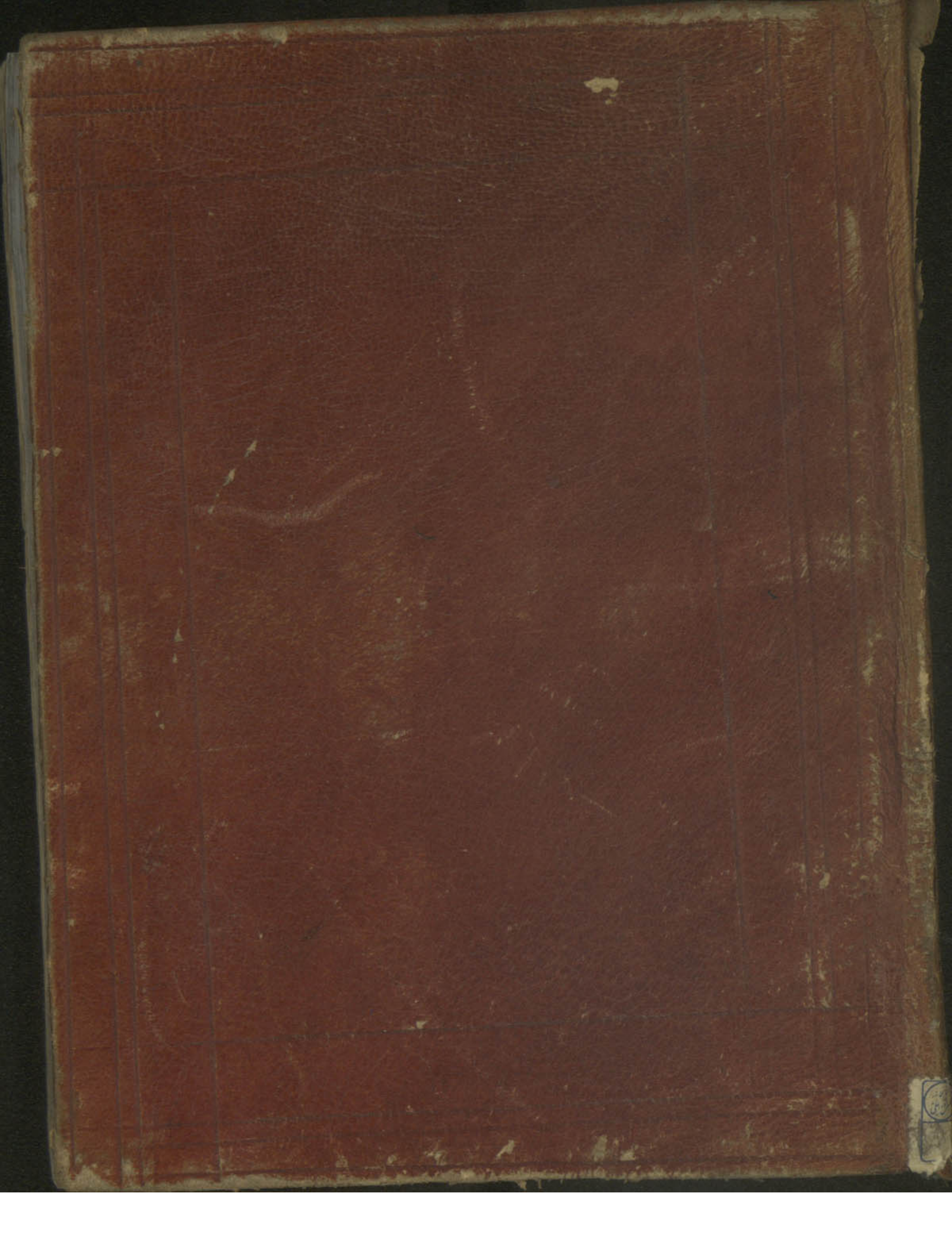
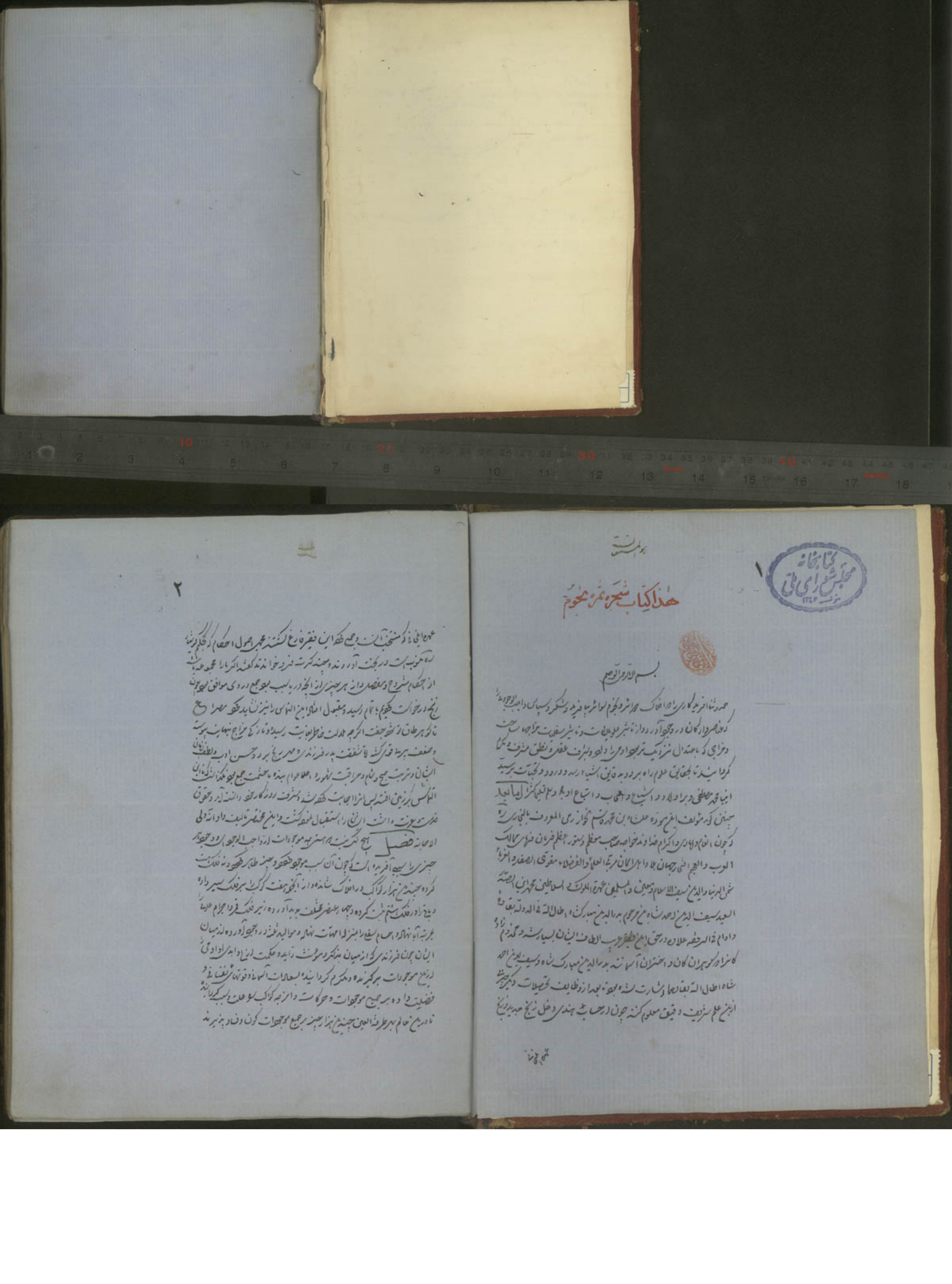



کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۱۲۲



هذا کتاب شجره نجوم

بسم الله الرحمن الرحیم

که هیچ مدبری باشنده نباشد پس پادشاه بحقیقت اوست و افلاک و انجم لقب کردگان
و مدبران حضرت او و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات
اجرام علوی در آدمی زاد بیش اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شخص آن اثر ظاهرتر
بود که فیض و فضل الهی در وی غالب تر باشد و ازین سبب است که احکام نجومی
بر شریفان درست تر آید و راست تر رود و فصل شرایط صاحب احکام
بسیار است یکی از وی کی تر آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم کند تا تواند امتزاج
دادن و فرق کردن میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی با خبر باشد
که احکام این مردم است و کثرت تجربه بود با قوت الهی باید که باشد و بطلمیوس
میگوید که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر گمان از
میان برخیزد یقین ماند که حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک نیست که منجم میان [illegible]
زده و زخم خورده و نتواند فرق کردن بلکه نتواند میان حصه و مرده همچنین
و اگر کسی گوید که وجود این علم فراق تر آن قوت او از حقیقت این صنعت خبر ندارد
پس ثابت شد که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن شاید بود کذب و صدق
را پس نشاید حکم قطعی کردن بر خبر نسبت جهت انکه دانستن کلیات احکام ممکن نیست
و جزئیات را نهایت نبود چون این مقدمه دانسته شد وقتی که بر طالع مولود حکم خواهد
کردن نسبت اقلیم و بلد مولود را و احوال دین و دولت او را معتبر دارند و صفات
پادشاه وقت نیز همچنین الا اگر حکم کلی در امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و
ناحیت و شهر و هوا او را نگاه دارد که هر اقلیم و شهر و خوی را مزاج دیگر است
و مزاج قران همو را داد را نگاه دارد که خاصیت زمین هند و مزاج اهل او

بخاصه زمین روم و مزاج مردم او است و حکم هفت اقلیم و نواحی و بلاد عالم
همین است در سرما و گرما و فراخی و تنگی و خیر و شر و مانند این و چون اثر اجرام
علوی با جسام سفلی رسد هر جسمی و موضعی بقدر استعداد خود قبول کند و متاثر
شود بدان اثر اگر مانعی نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها می تابد لا در کوه
بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نوره و گچ و حکم هر نباتات و شخص همین است
پس معلوم شد که اثر کواکب آنجا ظاهرتر است که استعداد قبول قوی تر است
لا اصل مولود را از آن سبب نگاه دارند که بچه پادشاه هر چند بد طالع افتاده
باشد سعادت بیش از بچه پاسبان بنده مولد اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که
دلیلها سرما در شهرهای گرمسیر همان اثر نکند که در شهرهای سردسیر و رنگ صورت
ترکان خطا همان نبود که ترکان هند و روم و احوال پادشاه را از آن نگاه دارد
که رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند پس باید دانست که تفاوت
میان احکام طالع سال عالم و مولود آن بود که آن بعموم خلایق باز گردد و احوال
عالم و این بیک شخص معین پس واجب آن بود بر صاحب احکام که بر هر چه
حکم خواهد کردن اول دلیل آن طلب کند و چنانکه کیفیت آن گفته شود [illegible]
دلیل هیچ حکم نکند تا دلایل بیشتر نباشد بر یک چیز انکه امتزاج دلیل داند
کوشش بر علم کند و فکر و اعتقاد و دیانت و امانت نگاه دارد و لطف ظاهر
و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت با آن یار کند و شفقت [illegible]
و مرحمت پیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او صواب افتد
و سخن در حضور وقت و لایق شخص و مناسب زمان و مکان گوید و [illegible]

شخصی را که حکم طالع او کند از میان بردارد تا غالب احکام او راست آید الا اگر سهم
الغیب شخص را بر درجه طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب بود یا ناظر بود و خاصه از خانه نهم یا علم
یا از دهم [illegible] با عطارد در دهم بود از طالع او یا سعدین [illegible] باشد خاصه که عطارد
از نهم یا سهم بیان سعد ناظر بود احکام آن شخص اغلب راست آید و اگر هم درین علم کم
بضاعت افتاده باشد الا آن نادر بود چون این شرایط معلوم گشت بدانید که این
فقیر بنای این کتاب را بر پنج شجره نهاد و هر شجره را شعبات و هر شعبه را اثمار شجره
اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب هفت شعبه است شجره دوم در احکام
قرانات و اتصالات شجره سوم در احکام عالم شجره چهارم در احکام موالید
هفده شعبه شجره پنجم در اعمال تسییرات پنج شعبه دارد و الحاصل این اثمار نام کرد که این
اثمار از اشجار بستان روحانی و عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت
ازلی از تربیت مشفق و مهربان کریم پس این فقیر اختیار کرد هدایا خود را
در راه فقر و شکستگی از روی پیدا و هستی و [illegible] زادگان و مهربانان تابعه
از پنج درویش این کتاب را در پیش نگاه دارند از خدای توفیق خواست با تمام
رسانید و لی التوفیق شجره اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب و انواع
و اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم بر هفت کوکب و کیفیت هر یک و اقسام [illegible]
حالات و دلایل بر طالع در هر هفت شعبه شعبه اول در صفات و منسوبات

شجره اول

بروج چهارده اثمار شعبه دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع سی اثمار
شعبه سیوم در صفات و منسوبات کواکب سبعه و عقدتین نه اثمار شعبه چهارم
در قسمتهای بروج بر کواکب هشت اثمار شعبه پنجم در نظرات کواکب بعضی ببعضی چهار
اثمار شعبه ششم در [illegible] قوتها و ضعفهای کواکب هفت اثمار شعبه
هفتم در احوال و دلایل بانواع مختلف نوزده اثمار ثمره اول در صفات و منسوبات
حمل بدانکه حمل خانه مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم خشک
بر طبع آتش و بهاری است و مذکر و روزی و شرقی و منقلب و برنگ سرخ و سفید
و خوب صورت است و جعد موی و [illegible] و ناپارسا و نکاح
دوست است و تیز شهوت و میانه فرزند و از مردمان دلیل بر ملوک و امرا
لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و قصابان و اگر منحوس بود دلیل
کند بر دزدان و رهزنان و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان
و سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان و آهنگران و از جواهر دلیل است
بر مس و آهن و گوگرد و تاج و سربند و از جایها دلیل است بر آتش خانه ها
و کورها و جایهای عالی و مقام مسگران و آهنگران و مطبخها و [illegible] گوسفندان
و سلاخ خانه ها و از خوبها دلیل است بر مزاج و معاشرت و تحرک و تازه رویی
و گستاخی و دلیری و تیزخشمی و کینه داری و حافظ جواب و میانه آواز و از [illegible]

دلیل است بر گوسفند و بز و نخجیران و آنچه سم شکافته دارد و از نبات دلیل است
بر فلفل و دارچینی و قرنفل و زنجبیل و کبابه و مانند این و از شهرها دلیل است بر بابل
و فارس و آذربایجان و شام و دریا طبرستان و از اعضا دلیل است بر سر و روی
و گوشها بر اعضا و از بیماریها دلیل است بر درد چشم و درد سر و سرسام و باد و کلی و گوارش
و لنگی و کلفی و زردی و برص و بهق است و نرم آواز. نمره سیوم در صفات و منسوبات ثور
بدانکه ثور خانه زهره است و شرف ماه و وبال مریخ و حضیض عطارد و مزاج سرد و خشک است
بر طبع خاک و بهاری و مونث و شبی و جنوبی و ثابت و برنگ سفید با روشنی و نشان کامل است
و بتر شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر مردم بزرگ باش و معتبر و ملک زادگان
و دبیران و علاقان و انبارداران و [illegible] و مطربان عفیفه و چون بد حال بود دلیل
کند بر بازیگران مطربان و خنده [illegible] اهل طرب و مردم احمق و از نباتها دلیل است
بر آنچه نزدیک بود مرغزار و میوهها و سبزها و آنچه نو رسد و از جایها دلیل است بر سرایها
و بستانها و سبزهزارها و هر جا که در وی اشجار بود و آب دارند و کوه نیز و یک بود
و گنجها و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه
و مزارعانه و همراه دان و از خویها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غم و غفلت
و نامقبولی و از دواب دلیل است بر گاو و گاومیش و نخجیران کوهی و از مرغان
دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل است بر طوق حمایل

و گردن بند

و گردن بند و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گلو و از بیماریها
دلیل است بر درد گلو و آنچه بر اطراف گلو حادث شود و بهمی است و میانه
آواز. نمره سیم در صفات و منسوبات جوزا. برج جوزا خانه عطارد است
و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب و [illegible]
و مزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهاری است و مذکر و روزی و دو جسدین و مونث
برنگ سفیدی که بزردی زند و خوب صورت است و میانه نکاح و میانه فرزند و در
پارسای میانه و از مردم دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمال و صرافان و شعرا و چون بد حال بود دلیل کند بر طراران و
[illegible] و [illegible] کساد و کسی که در کارها تعطیل کند و از نباتها دلیل است
بر درختان عالی و میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوهها آنچه دارد مغز آنچه درون
او را خورند و انواع دارو و از جایها دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها
و بادگیرها و جایهای بازیگران و دیوان خانهها و دبیرستان و کتابخانهها و جای
مرغان و از شهرها دلیل است بر مصر و رقه و سعید و گیلان و موقان و اصفهان
و کرمان و از خویها دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت
و برنشستن و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از حیوانات دلیل است بر جانوران
پرنده و مرغ خانگی و هرچه با آدمی انس گیرد و از اعضا دلیل است بر بازوها و

و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیل است بر برص و آلایشها بر روی و در دستها و زحمت
از بادها و برج انسی است و بلند آواز. نمره چهارم در صفات و منسوبات سرطان
و برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و مزاج سرد و تر
بر طبع آب و تابستانی است و مونث و شبی و منقلب و شمالی و برنگ اسمر و بسیار نکاح
است و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر ملک زادگان و نایبان و امیران
آب [illegible] و ملاحان و خواجهان و شراب داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر
گرمابه بانان و سقایان و فقاعیان و از جایها دلیل است بر دریا و آبگیرها
و رودها و حوضها و آبخانهها و ساحلها و سقایهها و از شهرها دلیل است بر ارمنیه
و سواد بحرین و مشرق و خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است بر آنچه
از میان آب روید چون قصب و مانند آن و از جواهر دلیل است بر مروارید و ریزه
و مرجان و مهرهها و از خویها دلیل است بر بی ثباتی و دو ناآتی و کم همتی و از
اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و روده و از بیماریها دلیل است
بر کلف روی و ریختن موی و کری و گاو چشمی و سستی اعضا و درد سینه و [illegible]
و از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب بود چون [illegible] زمین و خرچنگ
و ماهی و برج گنگ است و بی آواز. نمره پنجم در صفات و منسوبات
اسد و برج اسد خانه آفتاب است و وبال زحل و اوج مریخ و مزاج

گرم و خشک

گرم و خشک بر طبع آتش و تابستانی است و مذکر و روزی و مشرقی و ثابت و برنگ
سرخ و سفید روشن و نشانه حرارت است و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل
است بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و بزرگان و پادشاه و [illegible] و صرافان و سکه
داران و درم زنان و اگر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مطبخی و مردم گرد
[illegible] و از خویها دلیل است بر کبر و گردن کشی و بزرگ باشی و تیز خشمی و کینه داری
و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر و درم صامت
و از جایها دلیل است بر گلخن و سلاطین و قصرها و عالی سراییها و مذهب
دار الضرب و کوههای با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است بر اطراف
مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و مکران و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس
و از جانوران دلیل است بر پلنگ و شیر و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه
درنده بود و آهو و از نباتها دلیل است بر خرما و آنچه شیرین باشد و از اعضا
دلیل است بر پشت و معده و پهلوها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر درد
معده و درد چشم و کوژی پشت و گنده دهانی و برج [illegible] است و میانه آواز.
نمره ششم در صفات و منسوبات سنبله. خانه و شرف عطارد است و وبال مشتری
و هبوط زهره و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و تابستانی است و جنوبی
و مونث و دو جسدین و شبی برنگ گندم گونه و خوب صورت است و کم نکاح

دکان فرزندان و گنبد عقیم است و در بالای سرای میانه و از مردم دلیل است بر وزرا
و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کاتب و نایبان و عوانان و حکما و فضلا
و اهل عقل و ملک و تمیز و جز هر حال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قبانان و باجوان
و نیاجان و دو راهی بر مردم میانه حال و از خویها دلیل است بر خوش گفتار
و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و قوت
حفظ کلام فلسفه و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و ماش و باقلا و انچه تخم او از
و سبزه از جواهر دلیل است بر در و مروارید و چیزها منقش و ملون و از حیوانات
دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و کنجشک و از جایها دلیل است بر سراها
علا و دیوانها نهاد و چیزها و کتابهای خانها و کاروانسراها و انبار غله و حبوب و کشت
زارها و زمینها مرزوع و بازارها و جایها برده فروختن و از شهرها دلیل است بر
اندلس و افریقیه و اطراف فراهات و کروه و موصل و صنعا و چیزی از شام
و چیزی از فارس و از اعضا دلیل است بر کمرگاه و میان شکم و دیگ و
جگر و اسرودن و از بیمارها دلیل است بر علتهای شکم و میان رگ و توی
و لاغری و اقرع شدن و کم عقلی و علتها حادث هفتم برج المیزان است
و بلند آواز نرم هفتم در صفات منسوبات میزان خانه زهره است و شرف
زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاجش گرم و تر بر طبع باد

دبرنانی

و بر بهاست و منقلب و مغربی است و نر و روزی و دو برج سفیدی که بلندیم کوته زند و خوب
صورت و شیرین و بسیار لذت و بسیار شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر نایبان
اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شرف و تمیز و لطیف و خوش لهجه و خطابه
کننده و طرب و ارائت و بلاغت و درایت و کار و عزات چیز و درایت زبان و اگر بد حال
بود دلیل کند بر مطربان و رقاصان و فیاد کننده گان و از خویها دلیل است بر شفقت
و سخاوت و شرمساری و دلالت کداری و درایت طبع و احسان کننده بود و عاشق و کم صبر و از جایها
دلیل است بر بالای کوهها و جاهای بلند و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت و تماشاگاه و بتخانه
و کوچها با میوه و مجلس خانها و از میوها دلیل است بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوش مثل خربزه و از
جواهر دلیل است بر آنچه از وی زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد
روم و اطراف مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کرمان و ختن و خوارزم و از جانوران دلیل
است بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و درنج و از اندامها دلیل است
بر سرین و اشتگاه و زیر ناف و شانه و رحم و از بیمارها دلیل است بر بواسیر و درد
الفتق و درد گشتن و کمر و در بیمی و برج المیزان است و بلند آواز هشتم در صفات
و منسوبات عقرب خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و ... و مزاج
سرد و تر بر طبیعت آب و شمالی است و ثابت و شمالی است و مونث و شب و برنک
سرخ که بسبزی زند و باشد که اشغر بود و کم نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم

دلیل است بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و کشتی
داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان و دبیران
و ارباب نخوت و مخنثان و خادمان سعید و کشت کاران و جراحان و دزدان و ناودانان
و آب کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان و کسانی که صنعت ایشان مشتغل
و ترشی و زمی و کینه داری و از جایها دلیل است بر جو دور زمینها و آتش نهند و خود را
بکشند و اصحی دکانها پیوند دار و از خویها دلیل است بر خدیعت و دروغ گفتن
و ترشی روئی و کینه داری و از جایها دلیل است بر کندهای آب و چشمها و کنده و
چاهها و آب و آب خانها و آبگینها و خرابه و زندان و سیابات کاه و خمار خانه و دزد
خانه و خرابات و از شهرها دلیل است بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و خزر و قومش
و آمل و ساره و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل است بر قصبها و درختان بلند
که برگ ... رویند و برادو پیه و مهد و ارالات و دلیل است بر گزنده و کوار
و سیخ و از جانوران دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و از ددها و جرندگان
و ماران آبی و از اعضا دلیل است بر ذکر و خصیه و فرج و مقعد و مثانه و میان نهاد
و از بیمارها دلیل است بر سنگ و قضیب و فساد رحم و احتباس بول و جراحتها و آب
رفتن از چشم و درد دکنیدن زبان و کبیر ... برج کنگ است
میانه آواز و بعضی گفته اند بسیط نهم در صفات منسوبات قوس خانه مشتری است

المزدان

و شرف ذنب و هبوط راس و دو بار عطارد و دانع زحل و حظیظ آفتاب و زهره
و مزاج گرم و خشک است بر طبع آتش و شرقی است و مذکر و روزی و دو جسدین
و تیر باهی و در بالای میانه و برنک سفیدی که لعلی گونه زند یا کافوری و کم نکاح است
و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ائمه و قضاه و فقها و وزرا و اصحاب صنعت و اگر بد حال بود
دلیل کند بر نایبان قاضی و زرگران و مس گران و فلس گران و سرطانان و آب
داران و ریاضت دهندگان ستوران و بهایم آن برده و ستوران و اصحاب
مردم میانه حال دلیل است و از خویها بر تعصب کوش در کارها و فاده صحیح و ...
مدارسه و پاکیزگی و از جواهر دلیل است بر ارزد و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب
و از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و انگبین
و از حیوانات دلیل است بر اسب و استر و درازگوشان قیمتی و شتران
تیز رو و چهار بایه و جارده و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق
و دینور و بغداد و ... و جرجان و از جایها دلیل است بر دار الضرب
و دار القضا و صوامع و مساجد و جایگاه اسبان و برده فروشان و حمام و از
اندامها دلیل است بر رانها و رگها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر افتادن
از اسب و زخم خوردن از چهار پایان و هر بیماری که منسوب بود به تمه اخلاط و
بهی است و دل ... و برج با آواز است دهم در صفات منسوبات

جدی خانه زحل است و شرف مریخ و دوبار قمر و هبوط مشتری و مزاج سرد و خشک است بر
طبع ملک و جنوبی است و زمستانی و منقلب و مؤنث و شبی و رنگ سیاه روشن لکه‌ها
دارد است و بتر شهوت بسیار فرزند و از مردم دلیل است بر صاحب قلعه داران
درستیان و لشکر کشان و امرا و مردم میان پیر و مشایخ طوایف و اهل صحرا و جبال
و حجاب و دربانان و خانهای قدیم و اکسیر جاب بود و دلیل است بر کوه‌بانان و صیادان
و مزدوران و برزگران و بنه‌کشان و خادمان سیاه و خاک بیزان و حمالان و کورکنان
و کوه‌بران و بیماران بر تنها و از خوبیها دلیل است بر سوار راه و شیخی و دروغ گفتن و کاهلی
و فرامشی و بخیلی و امساک و حیلت و مکر و راز داری و کم همتی و از شهرها دلیل است بر سند
و مکران و شرق و زمین دا هواز و از جایها دلیل است بر قلعه‌ها و حصنها و کوهها و خاک
خشک و سنگستانها و بلاد و گورستانها و جایهای خشک و با خوف و تاریک و مسکنهای
مسکینان و دزدان و جایهای لیسات و زندان سنگ خانه‌ها و گورستانها و جایهای خراب و
کهن و از بناها دلیل است بر آنچه حیوانات خورند و انواع دانه‌ها و درختان بی‌میوه
و خشک و انواع زهرها و از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ مقناطیس و سنگ خاره
و بوره و نوره و از حیوانات دلیل است بر کوسفند و بز کوهی و گاو کوهی و خوک و شغال
و بوزینه و موش و مار و از حشرات زمینی آنچه مقر باشد و از اعضا دلیل است بر زانو
و عصبها و پیوند زانوها و از بیماریها دلیل است بر گوشه دل تنگ و گرسنگی و بسی و رنج

صورت برج بهمی است و ضعیف آواز و بعضی گفته اند سبعی است
نمره یازدهم
در صفات حالات دلو خانه زحل است و دوبار آفتاب و حضیض مریخ و مزاج گرم
و تر است و طبع باد زمستانی است و ثابت و حفر بساد مذکر و روزی و رنگ عقیق گون
کم سیاهی تیره و کم نکاح و اندک فرزند و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و رئیسان
و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کارها و متکلمان و عقلا و اهل ارصاد
لوگان و اگر یه جای بود دلیل کند عزایم خوانان و طلسم سازان و افسون گران و فال گیران
و دانانکه پری در جام بلور و ادهاینه و آب نمایند برادیه و منکر کاریزکنان و خمر
فروشان و تربت نشینان و در اخلاق مردم فرومایه دلیل است و از خوبها دلیل
است بر عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و تیز سنجی و حمویی
و از شهرها دلیل است بر کوفه و آن ده و صحرای اود و فرزدیس و بادیه عرب و حجاز و
غزنین و اطراف مغرب و بعضی از فارس و بعضی از کیلان و از جایها دلیل
بر جویبارها و کوشکهای عالی و آسیابها و ازها و گرمابها و خانه‌های انکه رصد
لوگان کنند و خانه‌ها فقیران و گورخانه‌ها و آبخانه‌ها و جایهای بها و زادیه‌ها و
و ایشان و بیشه‌ها و درختستان و آشیان مرغان و کشت و چوماق از بناها
دلیل است بر حلیه‌ها و ضیاع چنبر و غیرها هندی و صنوبر و تیز و از حیوانات دلیل است
بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و فرا شتر و تعلق و عقاب و بوم و جغد و خاد

و ستوران بارکش و از جواهر دلیل است بر مهرها و سفالین و قلاده و دواب
برایه کر بیه کر بر عروه کنند و از اندامها دلیل است ساقها و پا و استخوانها ساق
و عصبها او و آنچه درین بود و از بیماریها دلیل است بر رنج و عیبها افتادن از بلندی
در چاه و دراب و بدی اندام و هر علت که از کثرت سودا پدید آید و برج انسی است و جنبه
آواز
نمره دوازدهم در صفات نیک احوال حوت خانه مشتری است و شرف زهره
و دوبار مریخ و هبوط عطارد و حضیض مشتری و مزاج سرد و تر است بر طبع آب و شمالی و مؤنث
و شبی و زمستانی و دو جسدین و نکاح است و بسیار فرزند و تیز شهوت و در بها رسالی میانه
و از مردم دلیل است بر علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و درزها
و اگر بد حال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتیبانان و اهل کیلان و مردم زیبه فروش
و منافق و مزور و سالوس و از جایها دلیل است بر بدر سیها و رباطها و خرابهای و سرای
علما و مسجدها و آب خانه‌ها و حوض خانه‌ها و سرداب‌ها و کوبهها که در دریا بود و جزیرها و حلها
معمور و صبرکاه و از شهرها دلیل است بر کرمان و طبرستان و مازندران و کیلان و شام و دریا
یمن و شرق و زمین هند و از خوبیها دلیل است بر خوش خوئی و کن ده روی و سخاوت
و لطف و حماقت و دلیری و از بناتها دلیل است بر پنبه و قصب و سیب و آبی
و شفتالو و آلو و میوه‌ها شیرین و خوش خواره و از حیوانات دلیل است بر مرغان آبی
و ماهیان بزرک و فیل و کاو آبی و از جواهر دلیل است بر صدف و دانه بزرک و عقیق

درباب نیره و مظلمه بسیار

مرجان و از اعضا دلیل است بر سرها پای و کعب و از بیماریها دلیل است
بر نقرس و بسیار خفتن ها بیماریها و اختلاجات و سستی در پاها و این برج گنک است
و بی آواز بعضی گویند سبعی است
نمره سیزدهم در صفات درجات
بروج در هر برجی ازین دوازده برج درجاتی باشند که بعضی را نیره و مضیئه
خوانند و بعضی را مظلمه و جنبه گویند و بعضی را فیه و بعضی را بالیه خوانند و بعضی را مذکر
و بعضی را مؤنث و بعضی را سعد و بعضی را نحس و آنچه را که باتفاق نحس داشته اند
انهار آثار گفته اند اهل بابل و از آن جایها خواسته اند در صفات درجات
خلاف بسیار است پس آنچه سعد است و نحس باتفاق باد فکوم و آنچه در وی خلاف
بسیار بود بگذاشتیم لا درجات سعد از حمل یا کط است و از ثور
ج ی و از جوزا یه کا و از سرطان آ ب ج یه و از اسد
ه ز یز و از سنبله ب ت یه که و از میزان ج ه کا کب
و از عقرب ت ع و از قوس ه ک کو و از جدی ت لد کح
و از دلو ز یو یز کا و از حوت ت ک کو پس اگر درجه طالع یکی ازین
درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع نیرین بود از هر نیر یا موضع سهم سعادت
یا موضع صاحب طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها عظیم
رسد از طبیعت آن برج با آن دلیل و یکی از آن سعادتها که بعضی از اهل

احکام از آن غافل نباید شد این لا درجات نحس در حمل یح است و یا و ح الط
در ثور سی است ه ح لح لح ل کو در جوزا یح است ـ کج کز کو ل در سرطان
شش است ـ ی ح ید کد کو ل اسد هفت است ـ و ح یه کح
یح یح در سنبله نج است ـ ز ح و یح کد در میزان چهار است آن
کح ل در عقرب سی است ط ی یب کح یح کا کح در قوس
شش است ـ ی یب کح کو کز ل در جدی هشت است ب ج ح ی
ی کح کد یح در دلو نج است ـ ی ح یح کط در حوت
سی است د ط یط کا کح کح این است آن درجات که ابابر گفته اند این
را باصطلاح اهل ... پس اگر یکی از این درجات درجه طالع افتد یا مرکز عاشر
یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم سعادت یا موضع دلیلی دیگر بمولود هیچ سعادتی نرسد
و توقع سعادت نباید داشت چه دلیل قوی ضعیف افتاده بود به عکس آنچه در درجات
سعادت گفتیم و در اختیارات نیز البته شاید که قمر در این درجات بود یا درجه طالع
یا درجه طالع از این درجات کننده یا درجه بیت غرض *عزه* چهارم یا در رابع
و منقلبات بروج از طریق عرب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند
و آنرا عالیه خوانند از آنکه روز افزون بود و از اول میزان تا آخر حوت
جنوبی اند و آن را منخفضه خوانند از آنکه شب افزون بود بروز لا از اول

جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس
مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع لا بروج هوایی آتشی دلیل اند بر معادن و کرها
و لا بروج هوایی خاکی دلیل اند بر نباتات و شبها و لا بروج هوایی بادی دلیل اند حیوانات
راه رونده و غیرها در رفتن باد و لا بروج آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آنها
دارند کبها لا بروج آتشی دلیل مردم عالی همت اند و کردن کش و با تکبر
لا بروج خاکی دلیل بر مردم غافل نادان و احمق و گران همت و ممسک و دروغ گو
لا بروج بادی دلیل بر مردم شریف نفس و عاقل و عزیز و عالم لا بروج آبی دلیل مردم
خسیس اند و کاهل و تعطیل کننده در کارها لا بروج که بر صورت آدمی اند بر چهار
باد اند و سنبله و نیمه اول قوس لا بروج با حیب حملات و حطان و عقرب
و جدی لا بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی لا بروج نیک
صورت و با جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت اما بروج
بریده اندام که آنرا مقطوعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما
بروج خراب که بهم گویند جدی است و ثور و اسد و نیمه آخر قوس و نیمه اول
جدی و الله اعلم شعبه دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع
منسوب بحالات بروج و کواکب و منازل قمر شش اشارت قسم اول
در طول و عرض و ارباع عالم و طول عالم باصطلاح استادان از اقصی مغرب است

در طول و عرض ارباع عالم

تا اقصی مشرق و آن صد و هشتاد درجه است و آن نصف دور فلک باشد و مبداء او
بقول متقدمان از جزایر خالدات بوده است و بقول متأخران از ساحل بحر اوقیانوس
که آنرا بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد ده درجه است و عرض عالم
از خط استوا تا قطب شمال است و آن نود درجه بود و از این نود درجه
شصت و شش درجه معموره است تا مواضعی که طول او نود درجه بود که نصف طول
عالم است و عرض او که سی و سه درجه که نصف معموره است آنجا را قبة الارض خوانند
و طول قبه گویند و آن مواضع که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او بیش
از سی و سه درجه باشد آن مواضع را ربع مشرقی شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلثه
آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه و شاش و جند و
خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روس و ارمینیه منسوبست لا موضعی که طول او
بیش از نود درجه بود و عرض او کم از سی و سه درجه آن موضع را ربع مشرق جنوبی خوانند
و او منسوب است بمثلثه خاکی و شهرهای معروف او بلاد هند است از افق مشرق
و جزیرهاء هند و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و فارس و عمان و یمن
و بادیه عرب لا موضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه
آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثه بادی و شهرهای معروف او
جزیرهای بیابانست از حبش زنگیان و کناره دریای مغرب و بلاد مغرب و مصر

و شام و در شهرها که آن را مغرب باز خوانند لا مواضعی که طول او کمتر از نود درجه
بود و عرض او بیشتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی و شمالی داد و منسوب است
بمثلثه آبی و شهرهای معروف او اندلس و لوجان و صقالبه و روم کبری قسم دوم
در دانستن اوتاد طالع بروج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته اند
و دوم و یازدهم و هشتم و پنجم را مایلی الوتد گفته اند و سیم و دوازدهم و نهم و ششم را زایل الوتد
گفته اند و یازدهم را از طالع دوازدهم و هشتم و ششم را سقط گفته اند پس چهار برج
اوتاد بوند و چهار برج مایلی الوتد و چهار برج زایل الاوتاد و این چهار که ساقط
اند و از مایلی الوتد است و آن دوم و هشتم است و دو از زایلی الوتد و آن دوازدهم
و ششم و این چهار را ساقط از آن گفته اند که بطالع ناظر نیستند قسم سیم
در نسبت طالع بارباع و فصول عمر مولود درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر
دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع
و عاشر دلیل است بر آن ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع را مذکر
و صابی خوانند و او دلیل است از عمر مولود بر عهد صبا الا از درجه عاشر تا طالع
دلیل است بران ناحیت که میان شمال و مغرب است و این ربع را مؤنث
و زایل خوانند و او دلیل است از عمر مولود بر جوانی و فتوت الا از درجه غارب سابع
تا رابع دلیل است بران ناحیت که میان مغرب و جنوب و این ربع را

مذکر و ماده خوانند و آن دلیل است از عمر مولود تا اوان کهولت و از درجه
رابع تا درجه طالع دلیل است بر آنکه ما تحت میان جنوب و مشرق است و آن ربع
را مؤنث و زاید خوانند و او دلیل است از عمر مولود بر زمان پیری و این برج طالع
مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث و همچنین تا دوازده خانه طالع
اگر درجه طالع در واحد مؤنث افتاده باشد **ثمره چهاردهم** در نسبت ارباع
عالم به بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت جنوب و شمال و زحل
منسوب است و مغیب جدی و میزان و قمر و مریخ منسوب است و آنچه مابین
مطلع و مغیب است از طرف شمال به سرطان و مشتری منسوب است و آنچه مابین
مغیب و مطلع است جانب جنوب به جدی و زهره منسوب است و عطارد و مشارکت
با هر یک ازین کواکب در آن جهت و اقول مقصود آنست که برج سرطان
و مشتری دلیل است عراق عجم زیرا که برج میزان و زحل دلیل روم زیرا که برج
عقرب و زهره دلیل عرب زیرا که برج جدی و عطارد و دلیل هند زیرا که برج اسد
و مریخ دلیل ترک زیرا که شمس دلیل مشرقین است و قمر دلیل مغربین و زهره و حوت
دلیل ماوراء النهر زیرا که حمل و آفتاب دلیل خراسان زیرا که سنبله و مریخ
دلیل فارس زیرا که جوزا و عطارد و دلیل شام زیرا که قوس و مشتری و دلیل عراق زیرا که
دعوت زهره و میزان دلیل خوارزم زیرا که سنبله و عطارد و دلیل ختا زیرا که

دلو و زحل

دلو و زحل دلیل بابل زیرا که ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق زیرا که **ثمره پنجم**
در احوال منازل قمر بدانکه صورت است درین دوازده برج با یکی از چند کواکب
که آنها را منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین بطین ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب
شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا پس هر بعضی ازین منازل
در ربعی از ارباع فلک البروج اند و بعضی از فصول سال منسوب و جهتی
از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به برج ربیعی دارند و شمالی اند
و صاعد دارند از ارباع عالم آن ربع که میان مشرق و شمال است بدین هفت
منسوب است و هفت سیم نسبت به برج خریفی دارند و جنوبی اند و هابط
و آن ربع که میان مغرب و جنوب است بدین هفت منسوب است و هفت
چهارم به برج شتوی منسوب اند و جنوبی صاعد اند و این ربع که میان جنوب
و مشرق است بدین هفت منسوب است پس نود درجه هر ربعی را از فلک
البروج بر هفت منزل قسمت کنند و نزد هر منزلی را دوازده درجه
و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است و بعض ازین منازل سعد اند
و بعضی نحس و بعضی ممتزج اند و بعضی مذکر و بعضی مؤنث و بعضی گرم
و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک و اقول یعنی آنست که هر بعضی

بفصلی منسوب اند طبع آن فصل دارند و بعضی گفته اند که هر منزلی در یک برج
افتاده اند طبع آن برج دارند و آن منزل مشترک است میان هر دو برج طبع ایشان
است اهل هند و عرب در بند اختیارات بر منازل قمر نهاده اند و آنچه بر حواشی
تقویم طلوعات منازل نویسند آنست که هر منزلی چون از شعاع بیرون آید
و صبح در مشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند در ین تاریخ فرع مقدم را
در چهاردهم آذار ماه رومی علامت طلوع کنند بر اول تقویم و بعد از و هر یکی سیزده
روز طالع شود در سالی که رومی زبره را چهارده روز نویسند و آنچه بر چهار نقطه
اعتدال و انقلاب شرطین در اول حمل است و نثره در اول سرطان
و غفر در اول میزان و ذابح در اول جدی **ثمره ششم** در دلالات دوازده
خانه طالع برج طالع دلیل است بر تن و جان و آغاز کارها و تدبیر امور طالع
و آنچه مولود خواهد کردن و طلبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از
اعضا دلیل است بر سر و روی مولود بیت ثانی دلیل است بر مال و محل معاش
و یاری کردن و کیفیت هر یک دو فعل و فرج و سخا و بخل و خوردن و آشامیدن
و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و اطراف گوش بیت ثالث
دلیل است بر برادران و خواهران و اقربا و نقل از جایی بجایی و سفر نزدیک
احوال خویشان و مهمانی و بحث علوم و آموختن چیزها و کیفیت هر یک

از اعضا دلیل است

از اعضا دلیل است بر بازوها و دستها بیت رابع دلیل است بر پدران و مادران
و املاک و مقام باش او و ضیاع و عقار و جایگاه دفن کردن مال و دانستن احوال
پدران و مادران و قدم مولود و عاقبت کارها و کیفیت هر یک و آنچه از پس مرگ باشد
و از پس مرگ مردم مرده آید و از اعضا دلیل است بر سینه و معده و پستان بیت خامس
دلیل است بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و دیگر اموال
املاک است و خانه اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیک و بد مکتوبات
و آنچه بگویند از پس مرگ مولود از حمد و ثنا و نکوهش و دشنام و طلاق زنان و از
اعضا دلیل است بر پشت و پهلو و شکم بیت سادس دلیل است بر بیماریها
و آفتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی و بیمار و مدت بیماری و شناختن
احوال بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هر یک
و اگر بیشتر درین خانه بود مولود طبیب باشد و از اعضا دلیل است بر شکم و ناف
بیت سابع دلیل است بر ازدواج و شرکا و خصمان و ضدان و دزدان و معاملات
و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت و یافتن و نایافتن و دزدیده و گم شده و کریخته
و آن جا که مسافر خواهد رفتن و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیل است
بر زیر ناف و سرین و ثانه بیت ثامن دلیل است بر خوف و خطر و
موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و کیفیت دانستن و غم

و بیت المال ازواج و شریکان است و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیل است
بر آلات شهوت و مقعد و رحم و مثانه **بیت تاسع** دلیل است بر سفرهای دور و مذهب
و اعتقاد و طاعات و تحصیل علوم و خوابها و تعبیر کردن و رای و تدبیر و لطف طبع و
عقل و کتابت و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی و کیفیت هر یک و از اعضا
دلیل است بر رانها و مولد **بیت عاشر** دلیل است بر سلطنت و رفعت و جاه
و پادشاه و اکابر و سروری و معروفی و مشهوری و حکومت و احوال مادران و
قدوم فرزند و شغل و عمل و عزل مولود و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است بر زانو
و پیوند زانو **بیت حادی عشر** دلیل است بر سعادت در آخر و امید و
یافتن مراد و دوستان و دوست گرفتن و بیت المال سلطان است و دلیل وزرا و
خلفا و نایبان و آنچه از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و عاشق و دانستن دوستان
صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیل است بر ساقهای پای
بیت ثانی عشر دلیل است بر دشمنان و شقاوت و سجن و قرض دادن و
گرفتن و ستوران گرفتار شدن و خلاص و غم و تهمت و حسد بردن و شناختن
نیک و بد احوال دشمنان و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است بر پشت پایها

شعبه سیم در صفات هفت کواکب و عقدتین

شعبه سیم در صفات منویات هفت کوکب و عقدتین نه اشارت **ثمره اول**
در صفات منویات قمر و قمر سرد اخضر است از فلک اول تابد و سعد اصغر است

دشنون

و شنون (؟) مزاج و مزاج او خالص او سرد و تر است و مؤنث و شبی و بر یک سبزی
که سپیدی زند با اندک زردی و طعم او شور است که بترشی زند و از بویها آنچه بترشی
مایل بود و بلغمی و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ راست و ریه و معده
و شش و پستان و گرده و پوست نرم و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم
تولد کند و از مردم دلیل است بر خلفا و ولی عهدان و ملک زادگان و نایبان و حاجبان
و بازرگانان و رسولان و اگر منحوس بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و
عوام و کودکان خورد و از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته و
دندانهای گشاده و بزرگی سر و روی و دلیل بر مادران و دایه گان و کنیزکان و از
خویها دلیل است بر مردم سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردم سخن چین
و دوستی ترویج و از نباتها دلیل بر پنبه و قصب و کتان و خیارین و از جانوران
دلیل است بر مرغ و مرغان آبی و دراج و قمری و از معادن دلیل است بر انواع
مهرها و دهنج (؟) و مروارید ریزه و نقره و از جامها دلیل است بر آنچه بر اندام بود
و در کار دارند و از جایها دلیل است بر آبگیرها و شهرهای بیابانها و رودها و جویها
و دریا و باغها و حوضها و چاهها و جایگاهها و از دینها دلیل است بر دین بت پرستان
و اقلیم هفتم او راست و شهرها بلغار است و صعین (؟) و جابلق و سقلاب و روس
و اقصی روم و بکذرد (؟) بر طرف محیط تا بدریای مغرب **ثمره دوم** در صفات

منویات عطارد و عطارد ممتزج است با هر کوکبی که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج
برج گیرد و از فلک دوم تابد و مزاج خالص او که تنها بود سرد و خشک است و باد انگیز
و طعم تیز و بر رنگ ملون است و بوها او آنچه تیز باشد و کود دارد است و از حسها حس نطق
دارد و از اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل
است بر حاجبان و دبیران و متصرفان و شکاکان و وزیران و اهل حکمت و مهندسان
و منجمان و فرزندان و اگر بد حال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم
بیهوده گوی و فال گیر و از خویها دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و
دانش و طلب حق و ساختن مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیل است
بر سن پیش از بلوغ و تعلیم و از نباتها دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی او بتیزی
زند و ماش و باقلی و گندم و گشنیز و درختان با میوه و آنچه او را از جایی بجای کرده اند
و کلک و نی و از حیوانات دلیل است بر سگان و شکاری و اشتر و روبه و طوطی
و جغد و بوزینه و آنچه از طیور در شهر ها نداریکند و لعبت آموزند و از معادن دلیل است
بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و آهنگ و سیماب و روی و جامهای منقش و آلات کتابت
و از لباسها دلیل است بر فوطه و جامه با طره و عبای و عمامه و از بیماریها دلیل است
بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و گفت زبان و گشتی سیاه و برانداختن حرف و عبادت
جایها و کتاب خانهها و بالا و تیمها و از دینها دلیل است بر دین حکما و اقلیم ششم او راست

دشهرها ادوار

و شهرها ادوار کوه یاجوج و جابرسا و زمین الغور و زستان و خشن و آمغولان و اطراف
ترکستان و چرکس و بر دعه و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب **ثمره سیم**
در صفات منویات زهره و سعد اصغر است و از فلک سیم تابد و بمزاج سرد و تر است و
مؤنث و شبی و برنگ سپید مایل روشن بود و از طعمها چرب و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها
رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم دارد و بجزهای خوش بوی و از اندامها آلات
شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی در چشم و سیاهی موی و ساق و دست و کف و از سنها
سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان و جوانان و خوب صورتان
و ارباب طرب و زینت و خادمان و چون منحوس بود دلیل کند بر مخنثان و جامه لوان
و مشاطگان و قوادگان و بدکاران و از خویها دلیل است بر خوش خویی و گشاده رویی
و سخاوت و معاشرت و طرب و لعب و هزل و لهو و مزاح و طلب سرود و شور زدن
سازهای موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و کف ر (؟)
داشتن عطرها و رقاصی و دلیل است بر مادران و دایه گان و صورتها و فربه
اندامان و تن و رطوبت سرین و ران و ساق و مرد رست و بلند و باریک میان و در از
پشت و کوتاه پای و از نباتها دلیل است بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز
میوها و انگور و شفتالو و پسته و آبی و انجیر و از معادن دلیل است بر جوهر زبرجد
و مروارید دانه و مس و سنگ سرمه و پشم و فیروزه و لاجورد و پیرایه و آنچه بدان آرایش

وزینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه سپید بود و از
جایها دلیل است بر سردابها و بستانها و تره زارها و سبزها و گلزارها و هر جا که زنان و عشرت را
شایسته بود و از بیماریها دلیل است بر آنچه از ماده بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث
شود چون بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد معده و ریح گرده و بواسیر و احتباس بول و
از حیوانات دلیل است بر آهو و گربه و ماهی بزرگ و فاخته و هزار دستان و طیطوی و کبوتر و آنچه
خوش آواز و خوب صورت بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و از شهرها
معروف او جرجان است و گرگان و زمین تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شناش
و خجند و سمرقند و ری و اصفهان و ترمذ و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه و روم و عرب و بابل
و حجاز تا بدر بار مغرب **شماره چهارم** در صفات منسوبات شمس آفتاب نیر اعظم
است و نظر او سعد است و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک است
و گفته اند که مذکر و روزی و متوسط است میان علویین و سفلیین و برنگ نارنجی است
رخشان و بطعم تیز است و لطیف از حصه ها حس بینایی دارد و از اندامها دلیل است بر جانب
راست دل و سینه و معده و دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف و از مردم دلیل است
بر پادشاهان و حاکمان و سروران و دیگر بزرگان و پیشروان هر قوم و چون بد حال بود
دلیل کند بر رئیسان و معماران و استادان و بت پرستان و رقیبان و از صورتها
دلیل است بر مردم میانه آورد و برنگ سپید و قوی آواز و طرف بالا او بطبر

و از جوهرها

و از خویها دلیل است بر خرد و دانش و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و سرعت
غضب و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی و از
بیماریها دلیل است بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم
و دلیل است بر یرقان و دق و از نباتها دلیل است بر نیشکر و ترنگبین
و عود و انار شیرین و انگور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت و لعل و زر و در و الماس
و فیروزه و از حیوانات دلیل است بر اسبان تیز تک و گوسفند کوهی و آهو و شیر
و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل و از جایها دلیل است بر معبدها
و قصرها و سراها و کوشک و بارگاهها و از آلتها دلیل است بر تاج و کلاه و سربند
و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهای زر و از دینها دلیل است بر دین نصاری
و بعضی گفته اند بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست و از شهرها او بلاد حبشیان
و کشمیر و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران
و کوه دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه که آن را سپر خوانند و همدان و شهرزور
و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدر بار مغرب **شماره پنجم** در صفات
منسوبات مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و بمزاج گرم و خشک است
بافراط و مذکر و روزیست و بعضی گفته اند مؤنث است و شبی و بطعم تلخ است و تیز
و برنگ سرخ و سفید تیره و بوی ناخوش دارد و حصه او [illegible] است و از عناصر

آتش افروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و گرده ها و خنده و [illegible] و از سنها سن [illegible] و از مردم
دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان و اشراف و چون نحس بود دلیل کند بر راهزنان و شروران و دزدان و
و مفسدان و ستمکاران و جلادان و سلاخان و از خویها دلیل است بر دلیری
و شجاعت و دروغ و خلاف و لشکرکشی و بدعهدی و از صورتها دلیل است بر مردم
بلند بالا و برنگ سرخ و [illegible] و گرد و سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده و علامت
بر روی و دندان دار و [illegible] و از سنها سن وقوف و اول کهولیت و از نباتها دلیل است بر درختان
با خار و چوب بقم و عود و سپندان و کندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیل است
بر مس و طلق و آهن و از آلتها انواع سلاحها از تیغ و سنان و هر آلت که از آهن کنند و از حیوانات
دلیل است بر گوسفند و خر و گورخر و پلنگ و گرگ و شغال و گرزه مار و افعی و عقرب و خار
پشت و از جایها دلیل است بر آتشگاهها و لشکرگاهها و جایهای بیابان و مطبخها و هر جا که حیوانات
کشند و از بیماریها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و شقها و قرحه و جراحتها و [illegible]
و [illegible] و آنچه برای [illegible] محتاج بود بفصد و حجامت و هر علتی که از گرمی
و خشکی پدید آید و از جامها آنچه در حرب پوشند و از دینها دین آتش پرستی و اقلیم سیم او راست
و از شهرها او یک طرف کشمیر و لهاور و قندهار و جبال افغان و بعضی از غور و غزنین و زابلستان
و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه
عرب و بلاد مغرب تا ساحل **شماره ششم** در صفات منسوبات مشتری و مشتری سعد اکبر

و از فلک ششم تابد

و از فلک ششم تابد و بمزاج گرم و تر است و بطبع حیات افزا است و روزی و برنگ سفید است که بکبودی
زند یا بزردی و بطعم شیرین است و خوش بوی است و از مردم دلیل است بر پادشاهان عادل و مردم نیک
و ائمه و قضاة و وزرا و بازرگانان بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و رقیبان
و خزینه داران و چون نحس بود دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و مردم منافق و خویشتن
نمایان که از جهت اندک چیز نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خویها
دلیل است بر لطف و زهد و حلم و بردباری و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و رحم
و اصلاح کارها و از بیماریها دلیل است بر آنچه از روی رطوبت باشد و آماسها و بادها و رشک
بگردانند و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و ترنج و سیب و انار شیرین و از
معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات دلیل است
بر آنچه خورند و حلال بود و طاوس و تیهو و دراج و از جایها دلیل است بر عبادت
جایها و مساجد و صوامع و منبرها و عالمان و واعظان و مقامهای عالی و معمور و قرار و از
صورتها دلیل است بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و سیاه و موی سیاه خوش رنگ و از اندامها
دلیل است بر خون طبیعی و نطفه و شش و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جهنده و از سنها سن
کهولیت و از حصه ها حس لمس و از لباسها آنچه کبود بود و عالمان دارند و فوطه و جامه های
پاکیزه و از همه دینها دلیل است بر آنچه از روی علم و طاعت او راست و پاکی و عدل و بعضی
گفته اند بر دین ترسایی و اقلیم دوم او راست و از شهرها او مکران و سیستان و طرف

خراسان و حدود دریای فارس و بحرین و لحصا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب
تمره هفتم در صفات و منسوبات زحل نحس اکبر است و او در فلک هفتم باشد مزاج
سرد و خشک است بافراط بر مزاج موت و مرض است و او روز شنبه و کوه سند خمس است
و طعم ترش است و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر دهقانان و پیران
و ارباب خانهای قدیم و مردم قلعه‌دار و رهبانان و اقالیم و مشایخ و اگر به حال بد باشد دلیل کند بر
زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدوران و گل کاران و حبشیان و مردم سواد
و گوشه نشینان و بلغم است و از اعضا دلیل است بر سپرز و استخوانها و درد
و بواسیر و چشم و ناخن و بلندی پشت و از بیماریها دلیل است بر آنچه دراز کشد
چون استسقا و نقرس و سستی گرانی در اعضا و کنج و بلغمهای خام و علتهای باطن
شدن و آنچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی و خشکی باشد و از خصلتها دلیل است بر حمق
سمع گران شنوده و از خویها دلیل است بر بخل و ترس و حزن و مکر و وسوسه و صبر بیهوده
کاری و کاهلی و تعویق و از صورتها دلیل است بر کسی که رنگ سیاه و بزرگ باشد
و خور چشم و پوست ابرو فراخ دهان و لطرب و سخت آواز و از سنها دلیل است بر سن
پیری و دلیل است بر پدر و اجداد و اتابک و دایه و از حیوانات دلیل است
بر آنچه بار کش باشد و سخت کار چون شتر و مرغ و کلاغ و عقاب و بوم و جغد و مگس
و ملخ و هرچه بر زمین خانه دارد چون موش و مار و مانند آن و از جاها دلیل است

برابط

بر آنچه ازین جنس سوراخها و پوستینها و خلقها و از نباتها دلیل است بر عقاقیر و هر چه دارد
که قابض بود و هر چه کهن و کهنه شده باشد و از معادن دلیل است بر سرب و سرو آهن
کارها برده و سنگهای به قیمت و از جاها دلیل است بر کوههای خشک و جنبه غارها و مقامهای خراب
و بناهای قدیم و شارستانها و گورستانها و کوهستانها و قلاع و ازدیها دلیل است بر دین یهود
و اقلیم اول از آن است و شهرهای او سراندیب است و اقصی هند و سند و جزایر دریای جنوب و حبشه
و زنگبار تا به دریای مغرب الا در پنج اقلیم خلاف کرده‌اند چنانکه صاحب مجمل آورده است
که اقلیم دوم شمس راست و اقلیم سیم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و هفتم
مریخ را و در اول و پنجم خلاف نیست و قول اول راجح کرده‌اند تمره هشتم
در دلایل سعادت و شقاوت از روی کلیات کواکب قمر دلیل کارهای عالم کون و فساد است
و دلیل موجودات و احوال دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلثه خاصه نفس انسان
و سهم السعادة بدو منسوب است و او دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و جاه و آ
شمس دلیل امور آخرت است و احوال عقبی و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن هر
موجودی در عالم خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوب است و او دلیل سعادت
های داخلی است چون رای و تدبیر و ارزش که موضوعات شرایع بر او داریم
و قمر راست الا زحل دلیل نحس است کارها و بنیادی است از روی شقاوت
و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در کارها الا مریخ دلیل نحس

کارهای دنیوی است از فسق و فجور و فتنه و دزدی و خیانت و دروغ و هر فساد که سبب
شقاوت آخرت باشد الا زهره دلیل بر امور دنیاوی است و طلب سعادتهای این عالم از ناز
و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح و تولد و تناسل الا مشتری
دلیل امور دینی است و انتباه آخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و
ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنچه سعادتهای
آخرت است الا اگر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و هر دو به حال بد باشند دلالت کنند
بر ظهور فسادها و شقاوتهای دنیاوی و آخرت الا اگر نیک باشند صفتهای هر دو نحس موجود
باشد الا فعل نیاید و اگر این نحسان در حظوظ سعدان بودند یا سعدان بدیشان
نظر کنند این صفتها موجود شود از مولود بگردانید الا از قوت بفعل نیاید یا در صورتی
بفعل آید که پسندیده نماید و با تفاق بود و اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولودی و به
حال بد باشند دلیل کنند بر موجود شدن آنکه از سعادتهای دنیوی و اخروی و قناعت کنند
مولود بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادتهای دنیوی و اخروی باشد
الا اگر سعدان در حظوظ نحسان بودند یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها
بود و بی ثباتی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیوی و اخروی الا عطارد
مزاج او ممزوج است قبول کند و یاری دهد در سعادت و شقاوت از دنیوی و اخروی
هر یک را که او متعلق است بدو از طرف پس حکم از هر مستولی بود بر موضع دیگر از آن

دیگر

کوکب بد ناظر باشد یا او در خانه آن کوکب تمره نهم در صفات و منسوبات راس
و ذنب گفته‌اند راس گرم و تر است و بمزاج مشتری و سعد است و زیادت کننده است
و او را عقده شمالی و جوزهر خوانند و او دلیل است بر بزرگی و حیوانات الا ذنب سرد و خشک است
بر مزاج زحل و نحس است و کم کننده و او را عقده جنوبی خوانند و او دلیل است بر
دیو و عفاریت پس چون قمر در عقده الراس باشد عرض او بطرف شمال افتد از منطقة
البروج و چون در عقده ذنب آید عرض او بطرف جنوب افتد و این راس و ذنب
دو موضع اند که تقاطع کرده‌اند فلک ممثل و فلک حامل که بقمر منسوبند و عقده ذنب
پیوسته در مقابله راس باشد و بعد میان هر دو شش برج بود شعبه چهارم
در اقسام بروج بر کواکب جهت آثار تمره اول در قسمت خانها این دوازده
برج بر هفت کوکب قسمت کرده‌اند بچندین نوع و از آنجمله یک نوع قسمت خانه است که
آفتاب و ماه را هر یکی یک خانه است و پنج دیگر را هر یک دو خانه و بنای این قاعده
بر آنست که آفتاب پادشاه کواکب است و اسد پادشاه بروج و ثابت است و مزاج
او ثابت و اشرف عناصر است پس خانه آفتاب او شایسته‌تر بود از بروج
دیگر و ماه را برج سرطان لایق‌تر بود از آنجهت که منقلب‌ترین بروج سرطان
است و او بمزاج قمر است پس او لایق‌تر بود ماه از بروج دیگر الا کفه از
اول اسد تا آخر جدی بر نزلی حیز آفتاب است و از اول دلو تا آخر سرطان

در اقسام بروج بر کواکب

حیز ماه

رضیر ماه و این هر دو خیر را ولایت نیز گویند پس هر یک از خمسه متحیره را دو خانه است
یک خانه از جانب آفتاب افتاده است و در خیر ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از خیر
آفتاب و دلو از خیر ماه و مشتری را قوس از خیر آفتاب است و حوت از خیر ماه و مریخ
را عقرب از خیر آفتاب است و حمل از خیر ماه و زهره را میزان آفتاب است و ثور
از خیر ماه و عطارد را سنبله از خیر آفتاب است و جوزا از خیر ماه بر توالی افلاک
پس گفته‌اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی اختلاف اقسام است و شکل اتفاق
خانه‌های ایشان با این دو نیر چنانکه در خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه نیرین است
و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت آن گفته شد پس زحل را نحس بزرگ گفته‌اند
و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیرین است و نظر تثلیث تمام سعادت است
مشتری را سعد بزرگ خوانند و چون هر دو خانه مریخ در تربیع هر دو خانه نیرین است
و نظر تربیع نیم نحس است پس مریخ را نحس اصغر خوانده‌اند و چون هر دو خانه زهره در
تسدیس هر دو خانه نیرین است و نظر تسدیس نیم سعد است پس او را سعد اصغر گفته‌اند و چون
هر یک از دو خانه عطارد در خیر آن نیر که هست از خانه او ساقط است پس او را
اسم سعدی و نحسی نسبتها داده‌اند و ممتزج خوانده‌اند و گفته‌اند که هر کوکب که در خیر آفتاب
بود در قوت و تربیت او باشد تا در آن اضعف بود و چون در خیر ماه بود در قوت و تربیت
ماه باشد تا در آن اضعف بود و این قول دیگر سعادت و نحوست کواکب است قریب

و بعد افلاک است از آفتاب و ماه و آن چنان است که یقین است که اعتدال مزاج
علت سعادت و افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیک‌تر است با آفتاب
از مشتری و زحل در مزاج او گرمی و خشکی با فراط است خاصه که مریخ و ساقط است از
آفتاب پس او را نحس گفته‌اند و همچنین فلک زحل دورتر از همه کواکب است از آفتاب
مزاج او را سرد و خشک گفته‌اند با فراط خاصه سردی و در تربیع آفتاب است پس او را
نحس گفته‌اند بزرگ اما مشتری در وسط است و وسط با اعتدال منسوب است و در تسدیس
آفتاب است پس او را سعد گفته‌اند بزرگ پس چون این سه کوکب علوی‌اند سعادت و نحوست
ایشان را سبب آفتاب است اما علت سعادت زهره قمر است از آنجه که قمر نیز
اصغر است و بدین آفتاب زهره سعد اصغر است و بدین مشتری سعد مزاج زهره موافق
قمر و در حد وسط از قمر و در تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته‌اند اما عطارد چون از قمر
ساقط است و فلک او را مزاجی منسوب نکرده‌اند اما بجهت سرعت تغیر گفته
مزاج بادها دارد ممتزج باشد و چون این هر دو کوکب سفلی‌اند حالات ایشان را به قمر
تعلق کرده‌اند چنانکه علویان را با آفتاب اما از روی حقیقت در کواکب هیچ
مزاج نتواند بود جهت آنکه جوهر بسیط‌اند لیکن حالات ایشان علت وجود مزاجها بود در
مرکبات اما صداقت و عداوت که میان این کواکب و علت آن اتفاق
شکل خانه‌ها است چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکبی که خانه او

و از دهم خانه دیگری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن یکدیگرند و حکم تربیع و مقابله
همین است و هر کدام کوکبی که خانه او در تثلیث یا تسدیس دیگری باشد حالت یکدیگرند
مثلاً سنبله که از دهم میزان است و ثور که از دهم جوزا پس میان عطارد و زهره دشمنی باشد
و چون سنبله با عقرب و حمل با جوزا در تسدیس افتاده‌اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد
و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان زهره و مشتری دوستی و میان زهره و زحل دشمنی
و میان مشتری و زحل دشمنی و میان مریخ و زحل دوستی و میان عطارد و مشتری دشمنی و میان
عطارد و زحل دوستی و میان نیرین و زحل دشمنی و میان نیرین و مشتری دوستی و با مریخ دشمنی بود
با زهره دوستی بود و با عطارد نه دشمنی بود نه دوستی باشد تتمه دوم در قسمت خانه‌ها
شرف هر کوکبی را برجی خانه شرف است بدرجه معین چون در آن خانه نقل کند قوت شرف
او ابتدا کند و چون بدان درجه رسد غایت قوت او بود و چون از آن درجه بگذرد آغاز
نقصان قوت پدید آید و بتدریج کمتر شود تا بیرون رود پس این قسمت چنان است که برج
سرطان شرف مشتری است در پانزده درجه و حمل شرف آفتاب است در نوزده درجه
جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه میزان شرف زحل است در بیست و یک
درجه ثور شرف قمر است در سه درجه حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه
سنبله شرف عطارد است در پانزده درجه جوزا شرف راس است در سه درجه
قوس شرف ذنب است در سه درجه اما این قسمت میان سبب چنین افتاده است که سرطان



طالع عالم است و مشتری دلیل حیات است شرف او در این خانه لایق‌تر بود و آفتاب
پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است شرف او موافق‌تر بود و
مریخ چون دلیل ضدیت و حضرت است هفتم سرطان که جدی است شرف او
در حوز تر بود و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارت است چهارم سرطان که میزان است
شرف او شایسته‌تر بود اما از روی دیگر آنست که چون طالع داد تا داد برج منقلب
و آفتاب هر سه کوکب علوی شرف در اوتاد دارند اما دلیل‌تر بود و نه اما قمر چون خلیفه آفتاب
است و از یازدهم الولد هیچ کدام قوی‌تر از یازدهم نیست و آن ثور است پس شرف قمر در
وی مناسب احق‌تر بود و چون زهره سعد است و دلیل پاکی و حوت خانه سعد و موافق مزاج
زهره و یازدهم از سرطان شرف او در حوت شایسته‌تر بود و چون عطارد عقل است و علم و سنبله
برج النبی است سیم سرطان شرف عطارد در وی سزاوارتر بود پس قمر در
تسدیس هر دو سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث
مریخ و مقابله زهره است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس از این
اوضاع آن معلوم شد که بیشتر این کواکب از این خانه‌ها بعد یکدیگر ناظر از خانه خانه‌ها
سفلیان سفلیان و علویان علویان اما چون راس از کواکب نیست شرف او را
ساقط ثابت است و آن جوزا است و شرف ذنب همچنین و آن قوس است اما هر کوکبی
را خانه‌ای است که از آن خانه وبال خوانند یعنی خانه رنج و زحمت و آن برج هفتم بود

از خانه آن کوکب مثلا زحل را اسد و سرطان خانه وبال است از آنکه اسد هفتم دلو است
و سرطان هفتم جدی و خانه وبال آفتاب دلو است و خانه وبال ماه جدی و خانه وبال
مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و خانه وبال زهره از میزان حمل است و از ثور
عقرب و مشتری را دو خانه وبال است یکی سنبله است دیگر جوزا و عطارد را دو خانه
وبال است یکی حوت و یکی قوس پس تا کوکب در وبال بود در رنج و ضعف باشد اما
معنی دیگر هبوط است و خانه هبوط هفتم برج بود از خانه شرف و درجه هبوط
همان درجه شرف بود پس چنانکه وبال برج هفتم است از خانه هر کوکبی برج هبوط هفتم
است از خانه شرف کوکب مثلا شرف مشتری در سرطان است پانزده درجه و جدی
هفتم برج است از سرطان پس هبوط مشتری در جدی است پانزده درجه و هبوط آفتاب
در میزان نوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان بیست و هشت درجه و هبوط زحل در
حمل و هبوط ماه در عقرب و هبوط عطارد در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس
در قوس و هبوط ذنب در جوزا و تا کواکب در هبوط باشند در زندان باشند و بد و نیک ضعیف
بود. **ثمره سیم** در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنان است که هر سه برج
که در یک طبع اند آن را مثلثه خوانند پس مثلثه چهار باشد بر عدد عناصر و هر مثلثه را
به سه کوکب داده اند و آن کوکب را ارباب آن سه برج خوانند و اصل این قسمت آن
که مثلثه مذکر را ارباب کواکب مذکر اند و مثلثه مؤنث را ارباب کواکب مؤنث

بحسابکه

چون که مثلثه آتشی که حمل و اسد و قوس اند در طالعهای روزی رب اول آفتاب
است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری باشد و ثانی آفتاب
و شریک هر دو در روز و شب زحل و بعضی کسان شریک اعتبار نکرده اند لاجمهور
لیکن روا داشته اند اما مثلثه بادی را در طالع روزی رب زحل و عطارد را داده اند و در
طالع شبی اول عطارد را داشتند و ثانی زحل را و شریک هر دو در روز و شب مشتری است
اما مثلثه خاکی را در طالع روزی رب زهره و قمر داده اند و در طالع شبی اول قمر را داشتند
و ثانی زهره را و شریک هر دو در روز و شب مریخ را اما مثلثه آبی را در طالع روزی مریخ
داده اند و زهره و در طالع شبی اول زهره را داشتند و ثانی مریخ را و شریک هر دو
در روز و شب قمر را اما مشترک ان در طالع روزی زهره را مقدم داشتند لیکن مقدم
داشتن مریخ بقیاس نزدیک است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی و بادی و کواکب
ایشان مذکر و روزی و دو مؤنث اند خاکی و آبی و کواکب ایشان مؤنث و شبی
ثمره چهارم در قسمت حدود بر خمسه متحیره و این اقسام حدود بر چند وجه
است اما آنچه مستعمل اهل روزگار است و بطلمیوس این را اعتبار کرده است و این را حدود
اهل مصر خوانند و این چنان است که هر برجی را بر خمسه متحیره قسمت کرده اند بر اقسام
مختلف و اقل آن دو درجه است و اکثر آن دوازده درجه و آخر برج حدود نحس ان افتاده
است و این قسمت را وجهی و ترتیبی یاد نکرده اند ما در جدول منقوش شد ثمره

جدول ارباب مثلثات		
البروج	[illegible]	[illegible]
حمل	شمس مشتری زحل	مشتری شمس زحل
ثور	زهره قمر مریخ	قمر زهره مریخ
جوزا	زحل عطارد مشتری	عطارد زحل مشتری
سرطان	زهره مریخ قمر	مریخ زهره قمر
اسد	شمس مشتری زحل	مشتری شمس زحل
سنبله	زهره قمر مریخ	قمر زهره مریخ
میزان	زحل عطارد مشتری	عطارد زحل مشتری
عقرب	زهره مریخ قمر	مریخ زهره قمر
قوس	شمس مشتری زحل	مشتری شمس زحل
جدی	زهره قمر مریخ	قمر زهره مریخ
دلو	زحل عطارد مشتری	عطارد زحل مشتری
حوت	زهره مریخ قمر	مریخ زهره قمر

ثمره پنجم در قسمت وجوه هفت کوکب این قسمت چنان است که هر
برجی را به سه قسمت کرده اند هر قسم ده درجه و هر قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی بروج
و کواکب چنانکه ده درجه اول حمل نصیب مریخ است و ده درجه میانه نصیب آفتاب
و ده درجه آخر نصیب زهره و از ثور ده درجه اول نصیب عطارد و ده درجه میانه نصیب قمر و
ده درجه آخر نصیب زحل و بر همین قیاس
تا آخر حوت باز بمریخ رسید و این قسمت را
وجوه اهل مصر خوانند با جدول حدود
منقوش شد **ثمره ششم** در قسمت
فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق
دارد چون صورت طالع معین شود افراح
معلوم گردد و این چنان است که چون عطارد
کوکب عقل است و نطق فرح او در
طالع باشد اما مهر چون نیر اعظم است
و دلیل حرکت و مصالح این جهانی
فرح او در ثالث بود اما زهره چون
کوکب طرب است و عشق و طلب توالد

جدول وجوه کواکب			
البروج	ی	ک	ل
حمل	مریخ	شمس	زهره
ثور	عطارد	قمر	زحل
جوزا	مشتری	مریخ	شمس
سرطان	زهره	عطارد	قمر
اسد	زحل	مشتری	مریخ
سنبله	شمس	زهره	عطارد
میزان	قمر	زحل	مشتری
عقرب	مریخ	شمس	زهره
قوس	عطارد	قمر	زحل
جدی	مشتری	مریخ	شمس
دلو	زهره	عطارد	قمر
حوت	زحل	مشتری	مریخ

و تناسل

و تناسل و سعد اصغر است
فرح او در پنجم باشد اما
مریخ چون نحس اصغر است
و دلیل اسقاط و فتنه
او لیز است پس
فرح او در ششم باشد
پس نیر اصغر و سعد
اصغر و نحس اصغر را
خانهای فرح تحت
الارض افتاد و زحل
اما آفتاب چون نیر
اعظم است و خانه
نهم دلیل اسفار و
آخرت است فرح او در نهم باشد اما مشتری چون سعد اکبر است و دلیل رجا و امید
و واحده فرح او در یازدهم بود اما زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت
و سختی فرح او در دوازدهم باشد ان قطع بود از طالع پس نیر اعظم و سعد اکبر

جدول حدود مصریان					
حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

محل کواکب
دوازدهم
زحل
یازدهم
مشتری
طالع
قمر عطارد
دهم
سوم
قمر
چهارم
پنجم
زهره
هفتم
ششم
مریخ
نهم
شمس
هشتم

و نحس اکبر سوی خانهای فرح فوق
الارض افتاده و قاهر مریخ
در مقابله همدیگر بوده در تدبیر
و تثلیث طالع و زهره و نحس در
مقابله همدیگر انده و ساقط
از طالع و زهره سعد در مقابل
همدیگر انده و در تثلیث تدبیر
طالع و نیز در مقابله فرح باشند هر کوکب را جایگاه و بازی در مقابله خانه ایست

نمونه هفتم در اثنا عشرات بروج و کواکب این عمل از لطایف است از او
و این جنان است هر برج را دوازده قسمت کرده اند هر قسمی دو درجه و نیم
پس قسم اول بهر صاحب بیت بود و قسم دوم بهر صاحب برج دوم
و همچنین تا بهر دوازده برج داده شود و طریق عمل آن است که اگر
اثنا عشریه طالع خواهند بشمرند که طالع چند درجه است و آن درجات را
در دوازده ضرب کنند و از طالع برج کان برج کان کشند تا انجا که
رسد اثنا عشریه طالع انجا باشد و حکم هم همین است و این عمل را
در استخراج ضمیر بکار دارند هر گاه اثنا عشریه طالع وقت افتد ضمیر

انجا باشد

انجا باشد و این بجای نظر طالع بود تا اثنا عشریه کوکب را بکنند اگر کوکب در برج
که بود چند درجه قطع کرده است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و برج کان
بر کان از برج کوکب طرح کنند انجا که کمتر از سی ماند اثنا عشریه کوکب
انجا بود مثال زهره در حمل یازده درجه چهار دقیقه پس از ضرب یازده
در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده
چهل و هشت دقیقه این اعداد را از برج حمل سی کان سی کان طرح کردیم
برسید حساب به دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد پس اثنا عشریه
زهره در اسد باشد بر دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه الا اگر این یازده
درجه زهره را بجای برج دهند چنانکه دوم حمل دوم ثور و دوم جوزا و
دوم سرطان بر قاعده که شرح داده ام تا ده درجه مستغرق شود و یک
درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را در دوازده ضرب کنند دوازده
حاصل آید و از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه حاصل آید و این الف برج اسد
باشد مناسب عمل اول الاحکم اثنا عشریه کوکب آن است اگر کوکب
در اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود که صاحب اثنا عشریه ناظر باشد در خطی
از حظوظ او بود بودن اثنا عشریه کوکب در برج جنان باشد که صاحب
اثنا عشریه در آن برج و اثنا عشریه هر کوکبی مزاج صاحب خود دارد

و بعضی از ان دلایل سوی و تسیر نمایند اگر چه اهل روزگار ما در کمتر استعمال کنند و بکار
دارند الا یاد کردیم تا کتاب بی فایده نبود الا اقسام دیگر است چون تهیه و هفت
بهره و دوازده بهره و نه بهره و جهان کتب رو باشند این و این قسمها بیشتر برقول اهل هند است
و در این عهد متروک و بی نیز یاد کردیم تحقیق کرده شود فصل هشتم در نسبت ایام
بکواکب شبانه روزی را که دور فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع
صبح صادق است و بقول اهل احکام از طلوع نصف قرص آفتاب
و نزدیک منجمان از دایره نصف النهار را الا اول بهتر است باتفاق از غروب
آفتاب است و طلوع لیالی از افق مشرق پس این شبانه روز سویت و چهار
قسم کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج
مستوی آن است که یک جزو او از بیست و چهار جزو دور یا پانزده درجه مطلع باشد
هر شب او را ساعات متوسط نام کرده اند و او در زمستان و تابستان و شبها و روزها
زیادت کم شود او را ساعات معتدله نیز خوانند الا ساعات معوج آن است که یک جزو
است از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز تر یا کوتاه تر شود عدد او از
دوازده بیش و کم نشود الا زیاده و کم شود از پانزده درجه مطلع بسبب زیادت
و نقصان از آن او را معوج خوانند و زمانی نیز گویند الا از هفته هفت روز را بکواکب
نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت اول آن روز را از ساعات معوج بدان

کوکب داده اند

کوکب داده اند چنانکه روز یکشنبه منسوب است با آفتاب پس اول ساعات این روز
او را بود و ساعت دوم زهره راست و ساعت سوم عطارد را بود و چهارم
قمر را بود و پنجم زحل را بود و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب را بود و نهم زهره را و دهم عطارد را
بود و یازدهم قمر را بود و دوازدهم زحل را بود و همچنین دوازده ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شود ساعت
اول از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را همچنین قیاس میکرد تا ساعت
دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را باشد
و ایام زحل بود و بر همین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه
عطارد را بود و شب پنجشنبه آفتاب را بود و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه
زهره را بود و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را بود و شب یکشنبه عطارد را بود و ساعت دوازدهم
این شب مریخ را و باز اول ساعت از روز یکشنبه آفتاب را بر همین قیاس در ترتیب
دوره میکند الا اهل بابل و روزگار ما در تبع ایشان کرده اند چنانکه الکندی و ابومعشر و
دیگران بنا استخراج ضمیر بر باب ساعات نهاده اند و در طالع ها و قرانها ابتدای
ادوار از صاحب ساعات کنند و مختار آن بود در هر روزی کار با آن کوکب که او
منسوب بود و در هر ساعتی با صاحب آن تعلق دارد چنانکه روز یکشنبه باقتاب منسوب
است و پادشاهان نیک باشد و آن شغل مناسب او بود و حکم شب و هر
ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته والله اعلم فصل نهم

نظرهای کواکب

در نظرهای کواکب بوده معرفی چهار اشارت ثمره اول در کیفیت نظرهای
کوکب بود در دوازده برج با یکدیگر نظرهاست و آن پنج نوع است اول قسم
قسم اول قران است چنانکه دو کوکب در یک برج به درجه و دقیقه برابر شوند آن قران
باشد دوم تسدیس یعنی است سیوم تربیع یعنی است چهارم تثلیث یعنی پنجم مقابله
است یک تثلیث و یک تسدیس و یک تربیع دیگر ... در ... است مبلغ
... باشد لا اتصال ... آن بود ... چنان از طالع سیم یا چهارم یا پنجم در
سیران بود ... نهم طالع ... دهم و یازدهم ... اتصال ... سیر ... است
لا قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته‌اند لا نظر مقابله است
و اگر در برج هفتم کوکبی دیگر آید و به درجه و به دقیقه برابر باشد و صد و هشتاد
درجه بود است یعنی شش برج ... نیمه دور فلک است پس چنانچه ... دو
ضد یکدیگر باشند در مقابله این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته‌اند لا نظر تربیع از
برج چهارم کوکبی افتد و صد ... نود درجه است ... ربع دور فلک است ...
چنانچه مقابله ... نحس و نیم دشمنی گفته‌اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی
بود و صد و بیست درجه است ... ثلث دور فلک است و ...
تثلیث از دو برج اتفاق افتد در یک طبع باشند چنان از ... باشد
... لهذا این موافقت ... سعد و تمام دوستی گفته‌اند اما نظر

تسدیس از برج

در انواع اتصالات و خطوط کواکب

تسدیس از برج سیم کوکبی افتد و شصت درجه است که سدس دور فلک
است و او نیمه تثلیث باشد پس او نیز سعد و نیم دوستی گفته‌اند ثمره دوم
در انواع اتصالات و اوضاعی که کواکب را اتفاق افتد در کیفیت اوضاع کواکب
در صورت اتصالات بسیار نوع است ... اختلاف این مختصر است و بیشتر واضح کرده
و آنکه دارند دوازده نوع است اول قبول دوم رد سیم دفع قوت
چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم نقل النور هفتم انتکاث هشتم بعید الاتصال
نهم خالی السیر دهم وحشی السیر یازدهم تربیع طبعی دوازدهم کسوریه لا نظر قبول
آن است که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد
یا وجه با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند
چنین در حظوظ خود ... او بود و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و یافتن
امیدها و تمام شدن محبت از جانب کوکب قبول کننده لا رد آن است که کوکبی
ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا هبوط خود بود یا راجع یا محترق و مانند آن
پس نظر کوکبی سوی او بود و بوی ... کند که قوت قبول ندارد ... شخص
... خود در ... بود یعنی ... شخص دیگر ... خود ... که با او ... کند او را ...
و حکم این نظر نه قبول باشد از نابرآمدن حاجات و نایافتن ... از ...
و فرو ماندن کارها لا دفع قوت آن است که کوکبی در حظوظ خود بود و کوکبی

دیگر او را بوی بیند آن صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند
هر یک قوت خود به یکدیگر دهند چنانکه قمر در سرطان بود و زهره در ثور و آن
غایت دفع قوت بود و دلیل باشد بر ... میان ... از هر دو طرف تمام
شدن کارها با جد و جهد و یاری دادن دوستان و مردمان در اموری که خواهند
لا دفع طبیعت آن است که کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب
و هم دیگر را بوی بینند پس هر یک طبیعت خود به یکدیگر دهند و بعضی کسان این را
دفع قوت نامند و این وضع قوی‌تر بود از دفع قوت و اثر او در سعادت
و عطیت امیدها و رسانیدن امور ... از همه اوضاع دیگر باشد
لا انکار آن است که کوکبی دیگری را بیند از خانه وبال یا هبوط او پس آن
کوکب این را قبول نکند چنین در وبال یا هبوط خویش بیند و این ضد دفع
طبیعت است و اگر هر دو در وبال و هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو جانب
باشد و اثر او ضد اثر دفع طبیعت باشد لا نقل النور آن است که کوکبی
سبک دیگران را بوی بیند و ... و تمام منصرف نشده باشد دیگری
بیند پس نور کوکب اول به ثانی دهد اگرچه آن هر دو کوکب از هم ... باشند
باشند و این مشابه اتصال بود میان دو کوکب مثال آن است که کوکبی در ... و
دیگری در عقرب و کوکبی سبک رو تر از هر دو در سرطان باشد

باشد

باشد اول آن کوکب را بیند که در حوت است هنوز از او منصرف نشده باشد
آن کوکب ... که در عقرب است پس نور کوکب اول سوی او دوم نقل کرده
باشد و این دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و حجت و امثال این
چنین نظرها نیک و قبول باشد و اگر نظر نحس و نامقبول بود دلیل بر تمامی ... حتی
و خصومت انداختن میان مردم و مانند این لا انتکاث آن است که کوکبی سبک رو
و خواهد که کوکب گران را دو سو بیند پس هنوز مرکز ... نرسیده بود که کوکب سبک رو
راجع شود و آن اتصال نکند و تمام نشود و آن نیز باشد که کوکب سبک رو راجع بود
خواهد که گران او بوی ... مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود
و پشیمانی از کارها و تردد خاطر و نومید شدن از جایی که امید بوده باشد و دلیل
واجعت ... بود و خلاف افتادن میان مردم و امثال این لا بعید الاتصال
آن است که کوکبی در برج آید و با او ... هیچ کوکب را نبیند و در آخر برج به ... در
آن حال کوکب ضعیف بود و این دلیل ... و تعویق کارها باشد و کار او ...
... و نقصان ... لا خالی السیر آن است که کوکبی در اول برج کوکبی را
بیند و به هیچ کوکبی دیگر نبیوندد در آن برج و این ذات کوکب نیز ضعیف
باشد و به ... آن بود که آن کوکب نحس بوده باشد و این دلیل بود بر فراق
و ... افتادن از کسان و طمع داشتن در وعده‌های دروغ و ...

از مردم را و حشم الیبرانست و کوکبی در برج آبی و بردن رود به سهم کوکب
نبوند و این حال قمر را البیار افتد و او نحس بود و آن بدتر باشد و این حال
قمر را در قوس افتد و او از برجهای جنوب در قوس از همه ضعیف‌ترست
جهت آنکه از هبوط می‌آید و در بروجی می‌نهد و باز از برجهای جنوب بیشتر از
جوزا نبود و از شرف بردن می‌آید و در دیگر نمی‌نهد لا مریخ را عکس این باشد
و در خانه و این حال دلیل بر فرد ماندن کارها و نقصان مال و کساد و پیش
آوردن کارها به خیر و نفع و این همه احکام تحت خانهای طالع بود و نظرهای مودت
و عداوت اما تربیع طبیعی آنست که حظ بود در جوزا بود و کوکبی را بیند
در سنبله باشد یا در سنبله باشد و کوکبی را بیند که در جوزا باشد و این تربیع
بقوت چون تثلیث باشد و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت
اما دستوریه بچهار نوع است یکی نیک بعید است دوم نیک ضعیف بعید
آنست که صاحب مجهول اکثر است و او را بطلمیوس مواجهه خوانده است
پس نوع دیگر هست که نزدیک تر است بکار آنست که صاحب طالع در عاشر
افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دیگر آنست که اگر کوکبی در وتد باشد و آن
وتد خانه یا شرف او باشد و کوکب دیگر را بیند که آن دیگر هم در وتد بود
آن وتد خانه یا شرف او باشد و دستوریه کامل قوی است و دلیل سعادتها

ازان

آن و حکم او در سلطنت باشد و حکومت و شهرت و برادری و بلندی قدر و جاه و کمال
و سعادتها و داخل و خارجی شمر تشبیه در اتصالات محققین اتصالات غیر اتصالات
نظرات و او را نیز با نظر خوانند و اتصالات طبیعی گویند و نیز و اتصالات نظر
نظار دارند و اگر چه با هم نظر نباشند و این اتصالات سه نوع باشد تسدیس
و تربیع و مقابله و تثلیث او از هر نوع بود یا بسبب موافقت مطالع دوم بسبب
درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال برابر اتفاق
افتد آن بجای و نظر نشیند مثال آن کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری
در ده درجه حوت میان هر دو تسدیس بود و این هر دو جزو موافق
اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از اول حمل متساوی است بر توالی حمل و بر
خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب در این دو جزو باشند بجای
تسدیس نشیند و هم چنین اجزای ثور و دلو در مطالع موافق اند ثور
بر توالی و دلو بر خلاف و این تربیع بود و هم بجای تثلیث و اجزای جوزا با
جدی موافق اند بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند و هم
چنین اجزای سرطان با قوس و اجزای اسد با عقرب و اجزای سنبله با
میزان و اگر ابتدا این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد تا این
اجزا هم موافق اند در درازی روز بعد ایشان از هم نقطه انقلاب برابر

چنانکه اجزای سرطان با جوزا سرطان بر توالی و جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی
در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه جوزا میان هر دو تسدیس باشد
همان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال گفته شد جهت آنکه درازی روز در
بیست درجه سرطان همان است که در ده درجه جوزا و همچنین اسد را
با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی
و اگر از نقطه جدی ابتدا کنند حکم همان باشد اما جهت اتصالات محققین
چهار است در حدود اتصالات و اجرام کواکب از پیش و از پس اتصالات
را حدی هست و تا بدان حد نرسد اتصال آغاز نشود و حدی دیگر که بدان
از گذرد باطل نشود و بنا و این را اجرام کواکب است و هر کوکبی را مقدار
جرم معین کرده اند از پیش و از پس و آن را انوار نیز خوانند پس نور جرم
آفتاب پانزده درجه است و نور جرم ماه دوازده درجه و نور جرم زحل
و مشتری هر یکی نه درجه و مریخ را هشت درجه و زهره و عطارد هر یکی را
هفت درجه و عقده راس و ذنب هر یکی را دوازده درجه تا اتصال
را نشاط حال بود هر گاه نور کوکبی بکوکبی رسد هیچ حدیث هر گاه نور
کوکب سبک رو دیگران رو در رسد آغاز اتصال بود و چون تنبه میان
هر دو نصف جرمین رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز

برکز

مرکز رسد غایت قوت اتصال بود چون کوکب سبک از وی بگذرد آغاز انصراف
بود چون نصف جرمین رسد نهایت قوت اتصال بود و چون جرم از جرم
منصرف شود تمام اتصال بود لا اعتبار نصف جرمین را بود در جمیع اتصالات بعضی
گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است و جرم
قمر دوازده درجه است جمع پس بیست و یک درجه باز جمع کنند ده و نیم درجه باشد
نصف بیست و یک ده درجه و نیم باشد پس هر گاه میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد
بود نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت
بود چون مرکز قمر بمرکز مشتری رسد اتصال تمام شود و غایت قوت شود و چون نصف
جرمین رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر منصرف
گشته بود لا اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند
آغاز قوت بود و قول اول محکم‌تر است **شعبه سیم** در مقادیر شهادتها
و قوتها و ضعفهای کواکب هفت اشارت **قسم اول** در مقادیر شهادتها
اهل این صنعت گفته‌اند هر کوکبی که در خط نور خوانند و آن را گویند و قوت
او بود در خط شهادت خوانند و شهادت پنج نوع است هر یک را مقدار
معین کرده‌اند چنانکه گفته‌اند که صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی پنج قوت
از او نیز گفته‌اند صاحب شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه شهادت

در مقادیر شهادتها و قوتها
وضعفها کواکب

شهادت است و صاحب حد بود شهادت است و صاحب وجه بود یک
شهادت است و در این خلاف هست الا که ملکم کوشیار آورده است خلاف
هست و اصحاب هیئت بود چهار شهادت شمار است و صاحب شرف بود
سه و صاحب مثلثه او بود دو و صاحب حد بود یک لا مستعمل این روزگار است
پس اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او پنج است ضعیف خود یعنی
ده گفته و حکم صاحب شرف در دیگر نواحی همین است الا که غیر اینها
که صاحب او در دیگر خود چنین باشد چنان پس اگر صاحب او در دو
وی باشد چنین باشد زنده از هر لایق او بود چون طالب کند
حاصل باشد اگر کوکبی خوب در برجی باشد هر چند نا مقبول بود
قوت دهد و اگر از ارباب حظوظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت بیشتر
دهد **فصل دوم** در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید
الا آنچه در حصر آورده اند شصت و شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی
و ضعیف و میانه و آنچه از آن بلیغ عظیم اثر است سیزده نوع است
و قوت ذاتی آنست که کوکب در خانه خود یا در شرف خود یا در
مثلثه یا در حد یا در وجه خود مستقیم بود و علویان مشرقی بوند و سفلیان
مغربی و کوکب در حیز خود بود و کوکب نر در برج نر گردد و

بدایره

در برج مؤنث بود زاید بود در سیر خود عدد افلاک خود لا زاید است و
بهتا و در شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد آنست که از نقطه
حضیض بود و به اوج دایره تدویر فلک تدویر و چیزی آنست که کوکب و زی
بروز بالای زمین بود و کوکب شبی بشب بر بالای زمین الا التصمیم را یکی از قوتها
نهاده اند و صمیم آنست که کوکب کمتر از شانزده دقیقه بود مرکز
او بمرکز آفتاب رسد در احتراق مقدار از مرکز آفتاب
و این صمیم بود و چنین حظ قوی بود که بمثابت بود و این درجه
اتصالات بود کواکب را الا که گفته اند قوتهای ذاتی کواکب و سعادتها
باطنی باشد در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و کیاست باشند
این **فصل سیم** در قوتهای عرضی قوتهای عرضی آنست که طالع
هر بیدا آید چنانکه گفته اند کوکب در وتدی بود از اوتاد طالع و از همه قوی
تر طالع است و باز عاشر و باز سابع و باز رابع و چون کوکب در وتد بود
بسیار بود و در مایل الوتد چهارده و در زایل الوتد
و از مایل الوتد قوی تر حادی عشر است و باز خامس و باز ثانی و باز ثامن و از
زایل الوتد قوی تر تاسع است و باز ثالث و ساقط را مقدار شهادت اند
الا وجه دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان بود یا سعدان بدو ناظر

بوند خاصه بنظر مودت و بودن کواکب در فرح هم قوت عارضی دارد و این قوتها
دلیل سعادتهای ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و شهرت و مانند آن
الا قوت بیشتر در کوکب بود هم قوت ذاتی بود هم قوت عارضی چنانکه طالع چون بود
و مریخ در جدی که خانه شرف وی است و جدی عاشر است از طالع و قیاس دیگرها
همین است و این نوع از دستورهاست **فصل چهارم**
در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز نیاید الا آنچه
در حساب آورده اند شصت و پنج نوع گفته اند و آنچه از مبلغ ظاهرتر است سیزده
نوع است و آن چنانست که کوکب در هبوط خود یا هبوط یا راجع بود یا محترق
یا تحت الشعاع باشد و هر دو نیر در کسوف یا خسوف باشند یا در عقده ذنب
بود بودن قمر در طریقه محترقه و آن از نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب
یا قمر خالی السیر باشد یا وحشی السیر یا کوکب در عقده ذنب بود یا ناقص بود در
سیر یا بطی بود در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا ذروه فلک تدویر در حضیض
نهاده بود یا در طالع بود یعنی در خانهای ساقط یا در وبال یا در هبوط
کوکبی دیگر بود خاصه در آن کوکب بدو ناظر باشد بنظر عداوت یا در
ربع یا در برجی افتاده بود بر خلاف مزاج او باشد یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان
بر او ناظر بوند خاصه بنظر عداوت الا اگر کوکبی در وتدی از اوتاد طالع افتاده

بود آن

بود آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف در زیادت از قوت عرضی او
باشد **فصل پنجم** در تشریق و تغریب کواکب و حد آن
هر کوکبی که پیش از آفتاب بر آید او را مشرقی گویند و چون بعد از آفتاب فرو رود او را
مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون
آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بتدلیس ایشان نرسد ایشان مشرقی
باشند و چون از شصت درجه بعد نا آفتاب بدیشان رسد در حد تغریب آیند
و بیرون از این حدود نه مشرقی باشند و نه مغربی الا حد تشریق و تغریب زهره
و پنج درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه و بیشتر نیز
گفته اند تا بیست و شش درجه و حد قمر دوازده درجه **فصل ششم**
در دانستن کوکب مستولی بر موضع طالع و دانستن کوکب مستولی الا آنکه مستولی
آن کوکب بود بر موضع از دوازده خانه طالع که در حظوظ خود بود از آنچه مقدم
یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر هر پنج از ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند
یا ناظر باشند و صاحب بیت مقدم بود در استیلا و دیگران را شریک او کنند
و اگر چهار یا سه یا دو باشند آنرا که شهادت بیشتر بود مقدم دارند الا اگر هیچ کوکب
از ارباب حظوظ در آن خانه نبود یا ناظر نباشند آن جزو را مستولی نبود
و اگر کوکبی غریب در آن بیت افتاده بود او مستولی باشد و او را بود

و لیکن آن برج خوانند و اگر چه او در آن خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر
کوکب غریب هم نباشد در وی و همه کوکب ساقط بوند آن برج چون
بی‌صاحب بود روح همانکه گفتیم در بیش لا ابحاث احکام را اعتماد بر مستولی آن
بر همه اجزاء فلک نه بر صاحب بیت خانه و اگر صاحب بیت ساقط افتاده بود لا اشتراک کند
کوکبی غریب در بیتی شاید که مستولی بود آنست و گر شخصی در خانه شخص دیگر
بود حکم او بود بر شریک و به آن خانه نور آن خانه باشد و اگر ناظر باشد
بمانی مانند در شخص خانه شخص را می نوازد میکند لا امتزاج آن کوکب بود در
صورت طالع از همه کواکب آراسته تر باشند بقوتهاء ذاتی و عرضی و قوی‌تر
تر همه آن بود که صاحب طالع در طالع یا صاحب شرف طالع در طالع بود
یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در وی
بود یا صاحب سابع در سابع بود یا صاحب شرف وی یا صاحب رابع در
رابع بود یا صاحب شرف وی یا صاحب حادی عشر در وی بود یا صاحب خامس یا
شرف وی و همچنین تاسع یا ثالث و الا کوکبی که قوتهاء ذاتی دارد در طالع
ساقط بود اثر او ظاهرتر از کوکب ضعیف لا وقت باشد که چند کوکب
شایسته بود یا متمیز قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران شریک او کنند
پس مدار احکام اکثر بر متمیز باشد بعد از آن بر مستولی بعد از ان بر صاحب

طالع اگر چه ساقط بود بعد از آن بر کوکب غریب که ناظر بود لاستیلاء آن کوکب بود
و در وقت قران بر زده فلک متدبر یا اوج متحیر تر دیگر بود یا غرض او در شمال
بیشتر از آن کوکبی دیگر بود بر دیگر زد و کوکبی در عاشر طالع افتاده بود او مستعلی بود
کوکبی در اربعه اوتاد عشر یا تاسع عشر باشد و مدار احکام در قرانات بر کوکب مستعلی باشد
و کوکب متمیز و مستولی بر جزو قران **تمثیل هفتم** در امتزاج کواکب
بطریق تشبیه و تمثیل بر اسرار احکام است مزاج دادن کواکب و ان چنان
است که بعضی کواکب حل کرمی است و بعضی علت تر است هم چنین سردی و خشکی و سودت
و تعادت و امثال این پس چنین باید که بیشتر کواکب دلائل جمع آیند در طالع یا
دیگر واجب کند مزاج دهند تا از مزاج معلوم شود از آنچه نسبت دارد از همه
میباشد این مثال آن که اگر پاره شیر و انه که صبر و قند و خون با آب بیامیزند
یکی و مزاج جمع از آن جمله ماحصل آید و بهر کار خوب بود و بهر کار نباشد و لا این
مزاج معتدل بود که او عادت تر بود باشد و از جمله مثل این کار کواکب آن که اگر
مولودی را زحل در طالع افتاده بود و مشتری و زهره و مریخ در حمل و لیکن سیاهی
در ترش روی و هیبت و حسد و خشک است و مشتری دلیل سعادت و بزرگی زند
و کرم و دادودهش و خلق و کرم و تر است و زهره دلیل سعادت است و روشن
و لطف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرگرمی است

و غضب و تندی و جنایت و گرم و خشک است پس واجب کند تا امتزاج
دهند این چهار دلیل دلیلی که سفیدی رنگ مولود سرخ و سفیدی بود و بخود کوتاه زند
و کلام و مهر و غضب و تندی در حد اعتدال باشد و با کره باشد و سکون عفت
بود در دین و خوش طبع باشد و عشرت و جنایت کند در نهان و آن سود
نیک متوارد و متعصب بود و شیرین صورت و مزاج او معتدل باشد و
مانند این دو برج در دو برج بود دلایل آن نیز اعتبار کنند و موافق مزاج آن
فلک کواکب باشند ما لول اثر ظاهرتر کواکب و از این کواکب هر کدام
در شهادت بیشتر دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر همه قوی باشند اولا بقوت
ظاهر بیامیزند و هر کدام ضعیف بود نامقبول اثر او کمتر باشد و نهان تر
لا اگر در برجی یک کوکب بود مزاج کوکب را با برج بیامیزند و اگر کواکب با او
ناظر باشند بقدر قبول در دو موضع با او امتزاج دهند و اگر کواکب همچنین
در خانه‌ای اتفاق افتد همچنین کلیات هر یک سوار نباتات و جواهر و حیوانات
معدنیات پس اطعمه و اشربه و مال و بیماری دیگران از او را با استدلال کنند و بقوت
دیگر سوا قیاس همین باشد و در حقیقت آنست که هر یکی اعتدال است و دلیل
سعادت است و صحت بدن و هر یکی مزاجی با فراط است و دلیل نحوست است
و مرض مثال دیگر و تشبیه آنست که اگر زهره در بیت بود چون فانوس بود بر طرب

و با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در مملکت خود با او در
طرب و اگر عطارد با او بود چون ندیمی بود دکیا با مزاج و اگر مریخ با او بود چون
ندیم بود عربده کند و در خصومت افتد پس از این اجتماع آن معلوم
شود که برخی باشد در سرای ملک زاده و هر چه با هم باشند و برخی از جمله انکه
هر یک از این موضع قبول دارند چون عطارد صاحب بیت باشد اما این نور
هر یک بیهوده و ندیمی در فرح می دارد و زحل و مریخ ایشان را می‌شناسد و جمع
مریخ صاحب ده از دهم و هفتم است دشمن و ضد ایشان است فتنه و شری
انگیزد و خود از آن در زحمت افتد و هر یک را قصه بد بکند لا اگر ایشان
ساقط بود از ایشان دز بان یا پدر خایف بوند و اگر مشتری با ایشان
بود با ما ناظر نظر مودت از محتسب و مفتی ایشان بوند و اگر نظر عداوت
بود خایف بوند و مجلس که طرب باشد لا اگر زحل با ایشان بود
با ایشان بود چون اتابک با ایشان باشد و اگر ناظر بود مودت رعایت
حال ایشان کند و اگر بعداوت نگرد قصه بر شادی بزم ایشان کند
مثال و تشبیه دیگر آنست که اگر مریخ در عقرب بود زهره با او چون
قحبه بود در خانه سپهسالار امیری با ترکی با لشکری و اگر عطارد با ایشان
باشد چون دزدی بود آن مرد را و دشمن آن قحبه را و اگر قمر با او بود چون

ریاست … حقیقت
زینت المجالس … زبان … را خداوند
کرده که حکمای … بینند که … ادا به … الله …
جل … و بعضی گویند … سخنان … از …
پس … زهره در طالع و … رابع … اوتاد
از سعدین در طالع بوده … ناظر بوده … الکل
و عجب از نحسین … طالع … بعضی … او …
آن مولود … باشد … آن … آورده … که … او …
رساله که مقصود … کند … نمودار …
بکف الضعیف … نسخه … محمد … سنه ١٢٩٥

٢٠

مستولی بود در مقابله ... محوس مانده بود پس سبب وبال و ضعف او است
که او چون نحس است و سبب ... قول ... که او [illegible] است
و عطارد چنین صاحب خانه یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است و
چون صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن میدارد
و چون قمر صاحب هشتم عقرب است مانند ... و دیگر است در خانه
و چون در هبوط محوس است در مانده و کواکب دیگر را ... تباین
نسبت ... شرح طریق امتزاج کواکب پس ... و تفکر
واجب دارد از سر ذهن و عقل ... تمام ... آید و بنا احکام
را آن بود و الا حکم بر طرف میماند شعبه هفتم در احوال
و دلیل انواع مختلف ... ثمره اول در اصول احوال ...
دانستن ... است پس هر گاه سعدان ... کنند بجوم ... دلیل بر آمدن
کارها بود و امید با آسان ترین وجوه و هر جا که نحسان ... کنند با
ناظر بود دلیل ... ماندن کارها بود و افتادن خلل و سختی و رنج در
مصالح و دور افتادن از غرض و پیش آمدن دشواری و نومیدی ... بجمله
میان دلیل سعادت شد و نحسان دلیل شقاوت ثمره دوم
تثلیث و تسدیس دوستی بود و دلیل راحت و آسان بر آمدن کارها

و مقابله

و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و دشواری در امور و نومید شدن و نظرها
قران دلیل تمام شدن کارها بود ... خاصه در اوتاد و نظرها آورد
با مقبول دلیل زود ماندن کارها باشد ... خاصه از زایل الوتد
یا ساقط ثمره سیم نظرهاء عداوت کوکب سعد ... بود چنانکه
نظرهاء مودت کوکب نحس را نفع نباشد ثمره چهارم دلیل امر
اگر با یکدیگر ناظر باشند بنظرهاء مودت دلیل بود بر تمام شدن آن
امر و طول در مدت بقاء او ... و اگر ... عداوت نگرند
دلیل تمام شدن بعضی بود از آن امر ... و دشواری ثمره پنجم اگر
سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا جایگاه بد بود ... ماند
از رسانیدن سعادت و ... که سعد مقبول مثل شخصی
... بود و سعد نامقبول مثل شخصی کریم درویش و اگر نحس قوی حال
بود چنانکه در خانه یا شرف یا حظ ... بود و مستقیم ... و دور
... پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول باشد ثمره ششم
و اگر ... کوکب سعد مستولی شود ... و سعادت رسد
از مردم نیکوکار ... که امید توقع سعادت باشد ... آسان
... اگر نحس مستولی شود ... رسد از قومی بدکار ... که توقع

فساد

فساد باشد ثمره هفتم اگر ... سعد مستولی ...
اندوه رسد از جماعتی نیکوکار ... نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی
شود ... رسد ... از ایشان ثمره هشتم
اگر طالع مولودی بموضعی که ... نحس افتاده باشد در دیگر طالع مولودی هم
در آن جز سعدی افتاده بود ... آن شخص ... نحس ... طالع
او بود ... شخص دیگر بدی و ضرر رساند و ... سعد در طالع او بود ... نفع
و خیر رساند ... در یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت
باشد و به یکدیگر نیکی و نفع رسانند ... نحس در یک جزو افتاده ...
هم دیگر باشند و به یکدیگر بدی و ضرر رسانند ... سعد و نحس ... در خانه ...
افتاده بود نفع و ضرر ... معاش و ... افتاده
بود ... همین است
ثمره نهم اگر ... آفتاب در یک برج افتد ... میان ...
... بود و یکدیگر ... دارند و حکم قمر همین است و اگر در تثلیث باشد
پس افتد ... میان ایشان ... و اگر در مقابله افتد دشمنی پدید آید و
حکم تربیع همین باشد ... در یک برج ... افتد میان
هر دو کس بسبب طمع ... امید ... بر آید ثمره دهم

اگر طالع

اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار افتد یا طالع معشوق
یازدهم طالع عاشق افتد میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد ... مانند
با یکدیگر ... بر خوردار ... باشند از یکدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم برعکس
شود و قیاس باقی بروج همین است ... اگر ... شخص را با یکدیگر ... اتفاق
افتد ... از انواع و طالع هر دو ... باشد چنانکه طالع ... بود و دیگر
را ... میان ایشان در اغلب چیزها موافقت بود ... از همانند
با یکدیگر و منافع هر یک از دیگری ... رسد مثل طالع ...
... همین است ثمره یازدهم ...
... و زیان از مقارنه مریخ بود ... و زیان از مقارنه
... ثمره دوازدهم بدترین نحسها آن بود که ...
آفتاب ... ماه ...
رسانیده باشد ثمره سیزدهم ... دلیل ...
بر علت و آفت آن بود ناگاه چیزی حادث شود از خارج که سبب ...
... علت آن بود که ...
شود عارضه ... باشد ثمره چهاردهم کواکب ...
... ثمره پانزدهم

بپیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدا کار او و رغبت کردن بچیزها در طلب آن
بودن چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر یافتن نزدیکی
بحضرت سلطان و صحبت اکابر بزرگان و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر
بصاحب طالع پیوندد دلیل کند بر طلب داشتن سلطان و اکابر و مهتران مولود را و
شغل دهند و اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد با صاحب
طالع بدیگر پیوندد دلالت بر پیوستن آن میخواهیم کوکب سبک رو بگران رو پیوندد رسد و
نظر پیوندد ده او سوی تخمین بکوبند و این جهت کوکب سبک رو و دافع تدبیر خواهند
و گران رو **تمرین نشانی دهم** اوتاد طالع دلیل کند بر قوت طلوع چیزها و با تمام رسیدن
آن و اوتاد طالع و عاشر و مایل الوتد و مایل الوتد دلیل کند بر تمام شدن بعضی چیزها بابراین
بواسطه با چیزها و تمام شدن بعضی با شتران خاتمه صادق عنده با خانس و زایل
الوتد دلیل کند بر طمع و امیدواری بچیزها و ساقط دلیل کند بر بو شدن و ماندن چیزها و
امیدها انچه طلب کنند بود با خواهد گشت و لا از روی تقدیر گفته اند و نه در بیان است و مایل از
چهار دانگ و زایل الوتد دو دانگ و ساقط سوم مقدار نهاد مانند **تمرین**
هفدهم در دلالت از وجه عام و خاص و دلیل چیزها بر دو قسم است
عام و خاص عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاهان و ثور و زهره
دلیل زنان و ازواج و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانکه از ثوابت

بروج و کواکب

بروج و کواکب یاد کردیم لاما خاص آنست که طالع هر شخص بیت عاشر و دلیل او پادشاه بود
و هفتم او که دلیل زنان پس اگر طالع دلو افتد هفتم و دلیل زنان و ازواج اسد باشد
و آفتاب و این دلالت خاص بدین طالع تعلق دارد و طالع جمله بود برج میزان و زهره و دلیل عرض
افتد پس هر طالع که دلالت خاص و عام او موافق کنند مولود بسعادت رسد نشد و آن دلیل
ظهور بود و در تمام و بقا و او بقیت و نهایت مثال هر که را طالع او عقرب افتد
عاشر او بود پس آفتاب اسد که دلیل پادشاه است از روی عام انجا از روی خاص هم دلیل
پادشاه است پس دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود
سلطنت کند و سروری و طول مدت و بقا او لا از هفتم عقرب ثور است و زهره صاحب
اینجا دلالت خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر زهره آنجا بود دلیل سعادت باشد و بر
خور داری از روی زنان و مناکحت قیاس بروج و کواکب همین است **تمرین بیستم**
در اثرهای کواکب اثرهای کواکب علوی عظیم تر است و مدت او به تر خاصه در بروج
علویان و بروج ثابت و اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدت او حقیر تر
خاصه در بروج سفلیان و بروج منقلب و زایل اوتاد و طالعها لانقه اند اثرهای کواکب علوی
بعد از امتزاج به پدید آید در افلاک ایشان ازین عالم دورتر است و اثرهای کواکب سفلی
زودتر ظاهر شود افلاک ایشان بدین عالم نزدیکتر است لاانچه در مدت دور کار
تفحص و تجربه شده است آنست که همه احوال کواکب بیش از امتزاج اثر میکند و کم

عظیم اثر تر است زودتر حادث می شود و دیرتر میدارد و انچه حقیر اثر تر است
چون با امتزاج نزدیک میرسد ظاهر می شود و زود منقطع می شود و هیچ
شک نیست که اثرها و زحل بیش از امتزاج واقع و حادث می شود
و انچه از آن امتزاج او توقع میرسد **و ابو الحامد** غزنوی در کفایه
آورده است که زحل اثر بیش از امتزاج میکند در حوادث و از پس میکند و عمارا
بتجربه قول او محقق شده است و اگر کسی این قول مستقل کند اگر تجربه
کند بدو رود کرده **اما** بی شبهه اثر مریخ بیش از مماز جت ظاهر می شود
از آن جهت که او بیشتر در واقعات را **اما** چون اثر کواکب علوی مدید
مدت است و اثر ایشان را هر از وقوع سببی نه کفته اند اثرات ایشان
به از امتزاج نبود و چنین اثر سفلیان اندک مدت است کفته اند اثرات ایشان
بمقدار امتزاج نبود و حقیقت آنست در کفته شده است و همه احوال کواکب
که از اثر امتزاج ایشان توقع است بیش از امتزاج می بینیم تنها و در و
امتزاج می بینیم **اما** اثر آن می بینیم در آن وقت و بعد از آن نیز
بمدتها و بقوت آن امتزاج و بسیار قرآن علوی در یکسال به انیه میرد و قرانات
همچنین در سرطان و قرانات دیگر از سیارات و همچنین ابروج دیگر و ممتزجات
دیگر و چندین انواع مختلف که اتفاق باشد در مدتها و مدید همان تجربه است

کماز فتا

و اثرهای ایشان سالها پیش دیده شده است و از پس بر چیزی دیده شده
و این حقیقت انچه از استادان بما رسیده است و در اندک عمر تجربه
افاده است **تمرین نوزدهم** در شرح علامات شهب که زیر فلک قمر حادث
شود آتشها که در هوا پدید آید مختلف نوع باشد و همه را از اقوال نجوم خوانند
و همه را ذوات الاذناب گویند و هر یکی را علیحده ماهیت مناسب
صورت او خاصه اول نیزک خوانند دوم شهاب سیم سوم عمود چهارم برق
پنجم را قایبه ششم را ذو ذوابه هفتم را ذو ذنب و این همه نحس باشند و در
شهری یا ناحیتی یا اقلیمی که ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت
سلاطین بود و اکابر در آنجا قحط شود و بیماریها حادث شود منود پدید
آید و علت حدوث اینها آن بود که چون مریخ بسببی از اسباب بر آن
اقلیم یا ناحیت یا شهر مستولی شود آن شهر را خشک گرداند و آبهاء در
آن زمین کم شود بسیار و دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشند و چون بفلک
اثیر رسد بسوزد و از وی صورتی ظاهر شود و از انچه گفتیم و بسبب کمی
آبها در کشت و زرع نقصان افتد لابد قحط پدید آید و چون غذا نامعتاد
شود بیماریها حادث شود و چون هوا بد شده باشد وبا افتد و
دائما از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود و مردم

باعمال بد چون خیانت و بدعهدی و دزدی و ترکیب گنهکاری و سبب تغییر راحالها و تنها
قائم نبوده بلشکرها و بیگانه قصد آن ناحیت و اقلیم کنند و بادها و مضطرب
بسیار وزد و دولتها روی بخرابی نهند و ملوک و سلاطین آن ولایتها
بالمره شوند و بعضی مردم در روش بی خبر گویند وازین صفت صورت
ذوابه چون سر آدمی بود و از ذوذب چون گیسو آتشها پدید آمده و بعضی
از ذنب آتش تبه کرده بود و گفته اند از هر طرف که دم او بود
فتنه از آن جهة خیزد و بعضی گفته اند از آن جهة خراب شود که دم او بود
و گفته اند از ذوابه هر آینه بصبح طالع شود در جهة مشرق و از ذنب
شامگاه آید و خود فاهم نیز دیده شده و هر دو را سیر باشد
پس این دو هر کدام که ظاهر شود اگر در رنگ و بیشتر باشد فتنه لیکن
تر بود و سخت تر شود رنگ و خود در اینجا کلم دارد اما
اثر آن هیچ دیگر از کسی بر بود بدان سبب که بقاء آنها کمتر بود
و اگر شهاب بسیار رود از هر طرف بارها بسیار خیزد و گفته اند
این شهاب ... کان و زمان کو اکثیر در عالم اجسام طبیعت
ایشان مثل کواکب بود و از ذوابه و از ذنب بر طبع زحل
و مریخ اند و عطارد ... ایشان و اثر ایشان مثل این کواکب بود

از فلک قمر

شجره ثانی

از فلک قمر است فوق و علم ... شرح این کلمه تحقیق دارد علوی و الله اعلم
شجره ثانی در احکام قرانات و تثلیثات و تربیعات و تسدیسات
و مقابلات و احتراقات و مجامعات و راس و ذنب و سایر احوال قسم
کواکب که از ده شعبات شعبه اول در احوال قرانات چهار اثمار
شعبه دوم در قرانات کواکب چهار اثمار شعبه سیم در قرانات
کواکب مشتری چهار اثمار شعبه چهارم در قرانات کواکب ... مریخ
چهار اثمار شعبه پنجم در قرانات عطارد و زهره چهار اثمار
شعبه ششم در قرانات سعدین و نحسین چهار اثمار شعبه هفتم
در احکام تثلیثات و دیگر مقابلات چهار اثمار شعبه هشتم در تربیعات
و مقابلات سه اثمار شعبه نهم در احتراقات پنج اثمار شعبه دهم
در احکام مجامعات شش اثمار شعبه یازدهم در قرانات قمر با کواکب
هفت اثمار شعبه دوازدهم در مراعات قمر شش اثمار شعبه اول
در احوال قرانات چهار اثمار ثمره اول در ذکر ادوار باید دانست که بر احوال
کلیات عالم دلیل است یکی ادوار دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار
قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر ادوار اعظم آنست که هر هزار سال
شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج ... و این برج را انتهاء الوف خوانند

شعبه اول
در احوال قرانات

و الوف سال بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حمل و ثور و صاحب برج را
صاحب الوف خوانند و صاحب درجه تسییر را قاسم الوف خوانند اما ادوار اکبر
آنست که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتهاء آن درجه بود و هم
قسمت بیکجای خوانند و این برج را انتهای ماتین و ماتین بنام برج نسبت کنند چنانکه
در ادوار الوف گفتیم اما ادوار اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه تسییر کند
و یک برج انتهاء اما ادوار اصغر آنست که هر یک سال شمسی یک درجه تسییر کند و یک
برج انتهاء و بعضی گفته اند که ادوار اوسط ... دارند ... و دیگر آنست آن چنانکه
ست که سیصد و شصت سال شمسی را یک دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصل
است این دور نیز چهار فصل است پس تبدیل شدن هر دوری دلیل
باشد بر گشتن دولت از قومی بقومی و تبدیل فصل بفصل دلیل باشد بر
انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان دولت قائم اما چون دور ...
بدل شود اگر کواکب سعود ... آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان عادل
و منصف ظاهر گردند و خلایق آسوده حال ... و اگر نحس آن مدبر شوند پادشاهان
جبار ظاهر گردند و مردم در شدت افتند و حکم بدل شدن فصل همین
باشد اما اکثر از ... و اگر در وقت تبدیل شدن ... قران اتفاق
افتد که کواکب علوی را اتران بکمال رسد در خیر و شر و حکم ادا ...

بعضی حکما

عظیم اعتبار کرده اند خاصه حکماء هند و ما بدین قدر اختصار کردیم والله اعلم
ثمره دوم در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات
عظیم تر است از ادوار و موثرترین قرانات قران مشتری و زحل است و قرانات
این دو کوکب از چهار نوع است اعظم اکبر و اوسط و اصغر چنانکه در ادوار اما قران اعظم
آنست که در لحظه قران کنند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و یک قران
دیگر کنند در مدت هر هزار و نهصد و چهل سال شمسی در چهار مثلثه هر دفعه
هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر یا کمتر بسبب کور ... در مثلثه دوازده
قران کرده باشند و در بعضی سیزده و چون این مقدار تمام شود باول حمل رسند و تفصیل
این آنست که چون در اول حمل لحظه قران کنند قران دوم در دو نیم درجه قوس
افتد جهت آنکه هر قرانی دو درجه و نیم پیشتر رود و پس قران سوم در پنج درجه اسد افتد
و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد و هم چنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده
قران تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج سال بتقریب و از قران تا قران بیست
سال باشد بتقریب پس قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کند و آن از
اول ثور باشد پس این قران سیزدهم در مثلثه قران اوسط خوانند و در این مثلثه
خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کور سیزده قران کنند و مثلثه ... بادی
نقل کند و قران اول را نیز در این مثلثه قران اوسط خوانند و هم چنین دوازده

با سیزده قران کند در مثلثه بادی و پس از آن با آبی نقل کند و قران اول را قران اوسط
خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها که باشند مبلغ چهل و نه قران بود و مدت
آن قرانها نهصد و شصت سال شمسی شود ابتدا از اول اسد کنند پس
این قرانها را قران اکبر گویند که اول قران است در مثلثه آتشی و دیگر در یک چهار
طبع مثلثه را قطع کنند بهمان نسبت که گفتیم تا دوازده یا سیزده قران بشود در مثلثه
آتشی و باز با اول مثلثه نقل کنند بر همان قیاس و در هر چهار مثلثه قرانها کنند تا اول
قوس رسند قریب چهل و نه قران که باشند باز ابتدا از اول قوس کنند و این
گردش را که در مثلثه آتشی کرده اند باز قران درم در دو نیم دور حمل افتد و سیم در برج
دلو و قوس و چهارم در هفت در دو نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران
کنند و با اول مثلثه نقل کنند هم چنین در چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسند
قریب چهل و نه قران دیگر که باشند و ابتدا از اول قوس کنند که آن قران
اکبر باشد و بهمان ترتیب قران می کنند تا در چهار مثلثه قرانها تمام کنند
و باز باول حمل رسند در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم اعظم است
و هم اکبر و هم اوسط و هم اصغر از آن جهت که هم اول قران است در حمل اعظم
است و چون آغاز از مثلثه آتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول
مثلثه است اوسط است و چون یک قران است از دوازده قران اصغر

پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط از مبلغ
صد و چهل و هفت قران داخل هم یک اوسط است و لا آنچه از قران که واقع
شود آن را تقویم گویند و عدد و مدت آن بیش و کم این باشد تا در این وقت
قرانها در مثلثه هوائیه بجزو و قران اول علوی در دلو بوده است ماه ربیع الاول
سنه ۶۲۳ هجریه بحساب این قرانها و نقل از مثلثه ارضیه که قران قران تام
درجه قران قوی در میزان باشد و سیم در جوزا و چهارم باز در دلو در
شنبه ... ذی الحجه سنه ۶۸۴ هجریه برابر ... یزدجرد ۶۵۴
یزدجرد قران این تاریخ و برای علامت اینکه وقت قران تحویل در این مثلثه
تاریخ در هر قران اثر آن بعد سکون ان شروع کرد و چنگیز خان را با لشکر
بگرفت و ملک عالم فروگرفت و باز بیشتر کرد و در هر حمل در قمر در سر طان
منخسف بیش ... قران ... از خوارزم خان از قبیله بیرون آمد و امراء و لشکر او را
بگرفت و در تخت نشست و در بخارا دیگر تفاوت که ... مقدم بعد برین
تاریخ در قران تحویل در میزان بود و آن دلیل منقلب شد که از زمان ایشان
قم بیرون آمد و این قران که شد چهارم است در مثلثه و آنکه ... تقویم
و شیب و سکی و آن دلیل بقول اهل عرب لا وقت بعد که بیشتر کواکب
در برجی آیند آن را اجتماع خوانند لا این مثلثه بمثلثه آبی نقل کند

و قران اول در حوت شود چون مثلثه آبی را قطع کنند باز باول حمل رسد
نوبت قران کان را اعظم خوانند لا وقت باشد که شش یا هفت یا چهار کوکب
در یک برج بهم اجتماع کنند که آن را کسوف خوانند و حکمی نیست که هر هفت جمع آیند
لا دیگر روی سخت در اعصار باشد و در وقت قران اعظم باشد
و نماشر کوکب در میزان در دو لا در عهد ... انوری اجتماعی بوده است در میزان
... و حکم است بر طوفان باد که در سهو شده است و شعرا آن
زمان و کران که اند در شعرها و در ... در شهرها آن بسیار گشت تمام
که باد ما چنان وزد که از مردم و عمارت اثر نماند در عالم که کسی شد که در
سوراخ کوه پنهان شود چنین منقولست در آن مدت بادی بجنبید و این قطعه
دال است بر آنکه حکم آن طوفان انوری گفته است کفت انوری از هر ... بادهای
سخت و ران ... که نیز بر سر ... حکم او ... زنده است ... باد
یا ریح الریاح تو دانی و انوری لا اگر در طالع میزان ... اقالیم از حکم او ...
قیاس است که چنگیز خان در آن اجتماع زاییده است بر طالع میزان جهة
آنکه ... قریب ... است که جمله شهرها را رسید در ذی الحجه
سنه ۶۲۱ هجریه و از شهرهای اسلام اول بخارا را ... آمده است که ... ایشان
اهل ... گفته اند که تو اگر بخارا را بگیری ملک عالم از آن تست و چنان آمد پس این

تاریخ را ما پس میر دوم نزدیک بدان اجتماع میرسد پس آن طوفان چون بوده
است طوفان باد که از بسیاری لشکر و کوهش شهرهای عالم خراب کند و علامتها
قوم بزرگ برافتاد و مرا رفته و از قلعه‌ها و حصنها محکم نماند چنین که ظاهر است و چون
انتقال قران از مثلثه ارضیه بمثلثه هوائیه شد ... قوت گرفت و دولت
عرب آورد از ... و خود کارا بگرفت در چهار ده روز و لشکر او از جیحون بگذشت
دیگر موجب رسید و قوت ایشان بر ترقی و باشد تا در این مثلثه گردد و اگر
ارباب عقل تفکر کنند شناسند که حمله بر لوم و قواعد و شکل و ... ایشان مناسب
طالع میزان بود استیلای عطارد و زحل است و شواهد وقت ... گفته اند زیرا
که سبب آنکه حکم او در این طوفان باد نهاده بود از آنکه عظیم رفته بوده است
حکم این ... پس اگر این اتفاق نزدیک ... افتد با قطع اثرش عظیم
باشد ... طالع آن برج افتد پادشاهی بخود ... اقالیم در حکم آورد و در قیاس است
که چنگیز خان در آن وقت زاده شده است بر طالع میزان و در این جهت
و دلایل بسیار است که چنین است از روی تجربه و قیاس آن تاریخ آن اجتماع
نمی‌شود سیم در تأثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست که طوفان
حادث شود احوال عالم متبدل گردد و خرابها آبادان و آبادانیها خراب شود
و هیئات و خلق مردم بر نسقی دیگر بدید آید مناسب صورت طالع قران

اعظم و مستقل و دولایتی دیگر و بیرون آیند پادشاهان جبار و دعویها بزرگ کنند
و کارها قوی بر دست ایشان بگذرد و اثر این قران مانند قران اعظم دیگر دوران
مدت ده هزار و نهصد و چهار سال شمسی بود به تقریب لا اثر قران اکبر آن بعضی
از احوال عالم تبدل پذیرد و بیرون آیند کسانی و دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند
بیشتر از اقالیم منقاد ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم سوا نگاه دارند
و اثر این قران تا قران دیگر بر دوام آن مدت نهصد و شصت سال بود به تقریب و حکام
و دولت و پادشاهی کنند لا اثر قران اوسط آن است که بیرون آیند ملوک
پادشاهی که لشکر از اقالیم را در حکم آورند و بر دین و شریعت صاحب قران اکبر روند و از
رسوم و قواعد دیگر بر مقتضای قران اوسط و تاثیر این قران دویست و چهل و یک سال
بردارد و دوازده یا سیزده کس پادشاهی کنند لا اثر قران اصغر آن است که دولت
و حکومت از خاندانی به خاندانی نقل کنند در همان قبیله که دولت او قائم بود چنانکه
از پدر به برادر و پسر و عم زاده و مانند این چنانکه ما دیدیم در سه قران مدت
تاثیر او در هوا است سال بود لا اگر قران اصغر قوی افتد و در بعضی ولایتی موافق
اصلی با موافق طالع شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال نکند و
دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران و فتنها ظاهر
و هر بهار دخته صریح در آن قران و بسیاری حرب افتاده باشد و احکامی

کرده ایم قران سوم که در برج دلو گفته باشد کثرت ... آن قران ششم است تا مراد ربط
و چهارم است حکم تقویم بر در مشغله ؛ **ثمره چهارم** در طالع قران زمان قران
اصلی است و طالع سال قران بدل او پس به هیچ وقت در هیچ حین بدل بکار نیاید
تا اصلی مشغول نبود پس چون طالع وقت قران را دریافتن ممکن نیست بسیاری از اهل
طالع سال را که در وی قران افتد طالع قران نهاد و هیچ شک نیست که این طالع متخالف
است لا خلاف بزرگان نتوان گفتن و بر قول ایشان اعتراض نمود و چنانکه
نیست طالع آن زمان را در نتوان یافت غرض آن است که تحقیق در نتوان یافت
پس اعتماد در آن باید و بنیاد بر طالع سال قران باید نهاد لا چون قرانی واقع شود بنگرند
که مستولی کدام است از مشتری و زحل پس او مدبر احوال قران بود و احکام قران
بر مستولی باشد و مستولی بر برج قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است و بعد از
آن طالع بنگرند و دلایل او کوکب و ممتزج و مدبر و تا بینند بر هر یک و امتزاج
دهند دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال ملک
مضطرب بود انتقال دولت کند بسبب مزاج قران و اگر بر خلاف این بود
حکم آن باید کردن بر نقل دولت و نیکو معلوم کنند که عمر کدام کوکب است از این
کوکب کدام در طرف ثالث از آن دیگر و قبول در هر یک بنگرند
در برج وقت و در طالع سال قران و طالع اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک

احوال این دلایل احکام کنند و اگر مستولی زحل بود دلیل کند بر شدت و زحمت
خلایق در مدت آن قران فاقه و رسال و نا ایمنی و تنگ افتد و بیماریها مهلک
و دراز کشد و فساد حال اکابر وقت و اگر طالع سال و دلایل او بد حال باشند حال
بر خلق کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول باشد قحط پدید آید او را و اگر دلایل طالع
سال قوی افتاده بود فساد کمتر بود یا نباشد لا اگر مشتری مستولی باشد دلیل کند بر
بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و ایمنی و فراغت و اگر دلایل طالع
سال با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم بکمال رسد تا قران دیگر
واقع شود حکم حالهای عالم از این قران و دلایل او کنند هر سالی بنگرند برج انتهای سال
عالم که تا چندم برج است از برج قران و سال عالم کی افتاده است و قوت یا ضعف
و در وقت قران چگونه بوده است و از آن جا احکام سال کنند چنانکه گفته شود
اما در اوایل هر قرانی احوال عالم روی بتغیر آورد و اضطراب احوال سلاطین
و اکابر بود از آن جهت که عالم کون و فساد است و هیچ کون بی فساد نبود و هیچ فساد
بی کون نه و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون و
فساد واجب شود در عالم پس هر گاه چیزی مستعد فساد شود هر چه اندک سبب
پدید آید فساد بسیار ظاهر گردد و در آن چیز اثر کند چیز او مستعد شده است
قبول آن را مانند شخصی که مزاج او مستعد عارضه شده باشد هر چه اندک چیزی

بکار دارند مقوی آن عارضه باشد بسیار زیادت کند در آن نتیجه این است
در هر گاه قوت قرانی بآخر رسیده باشد و قرانی دیگر خواهد شد قوت آن قران
ضعیف شود و خواهد ابتدای قوت این قران دیگر بوجود نشود پس مستعد شده باشد فساد
و سعادت آن کسان دولت ایشان در آن قران قائم بوده است در این وقت
هم مستعد فساد شده باشند پس چون این قران که خواهد بود قوت او ظاهر شود کون یا بد
الحدلول او باشد پس هر چه بود ... و نهایت باشد ضعیف تر بود باطل گردد و
استعداد فساد او در وسط بود دیرتر باطل شود و آن را اندک تر باشد باطل شود
هر بعد از آن وقت اسباب دیگر در افتد او باطل گردد و لا چنانکه باشد
مانند مثل آنکه شخصی رنجور شده باشد و فساد مزاج یکی در صد طبیعی بود و از آن دیگر در
صد وسط بود باشد و از آن دیگر در صد اول چون فصل سال بگردد در هوا ضعیف
گردد زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در صد طبیعی باشد و بعد از آن
دیگری که در صد وسط بود باشد و ثالث سوا اگر سببی حادث گردد باطل شود
الا در آن ایام با مزاج فصل خوش گفته باشد صحت پذیرد یا چنان بماند
اثر فساد ظاهر تر بود دولت آن قران بیشتر و قوی تر بود باشند و از این
جهت است فساد و انقلاب تخت برای شاهان ... *
الله اعلم ... دیگر ... سبب است که چند دولت شخصی ... هر حکم

سعادت که بروی کنند راست آید و چون روی با لحظ نهند هر حکم فاسد و بر [illegible]
کننده حرف نباشد والله اعلم **شعبه دویم** در احکام قرانات
کواکب با یکدیگر [illegible] **ثمره اول** قران مشتری و زحل در مثلثه آتشی دلیل کند
بر خروج کسانی که در دین و مذهب و شرف سخن گویند و انتقال دولت بود و فرو
رفتن بعضی از ایشان در کارها و اشراف و حکام و برگشتن هوا و تفاوت نرخها و
بودن بیماریها و خشک سال و تفاوت نقود و تغیر بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق
بود و اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل کند بر شورش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب
و بزرگ شدن فرومایگان و رفتن سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن دردم (و حرق)
قلب و قحط و نقصان باران کیهاها و کمی دولت سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بد گشتن
مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریهای خونی و قتل و تاثیر او بیشتر در مشرق بود
و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماریها در زنان
و خادمان و اصحاب طرب و برآمدن نکاحهای [illegible] دشواری وضع حمل و بودن
خصومتها میان زنان و شوهران و میان اهل اسلام و تفاوت نرخها و بودن ابرهای
سیاه و [illegible] بعضی میوها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کار روا نهادن در
برده قران عطارد و زحل دلیل کند بر بد گشتن هوا و احوال دبیران و اصحاب
دواوین و نوشتن خطهای ناحق و افتادن اراجیف و زدن قبض و ربح

صناعت درآن

شعبه دویم در احکام قرانات کواکب

و نقود که

صناعت در آن و کمی دیبا [illegible] یاد و تازه شدن سخنان گذشته و دادن کارها [illegible]
و بودن بادها و [illegible] تعفن و تغیر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشت
و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عقار **ثمره**
دویم در قران کواکب با زحل در مثلثه خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ
شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت حال خاندانهای قدیم
و فراخی طعام و رغبت خلایق بزراعت و عمارت و بودن انتقال [illegible]
و افتادن زلزله (و خسف که) و خوف و بودن اراجیف و توسط باران کیهاها و [illegible]
و اختلاف هوا و بودن سرما در وقت و بیماریهای دراز کشی خاصه بیماری [illegible] این
تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران مریخ و زحل دلیل کند بر بدی حال
امرا و لشکریان و خاستن فتنه و ساختن آلتهای حرب و قوت فرومایگان و بدی
حال دزدان و گروه داران و خاینان و بیماریهای بد و قطع اعضا و قتل و حرب [illegible]
و موت اکابر و شدت و هراس در مردم و نقصان باران و کیهاها و آبها و فساد اشجار
و نباتات و مزرعها و حیوانات و بیم بود از زلزله (و خسف که) و خوف و [illegible] آن حیوانات
[illegible] مرد و ملخ و موش و [illegible] اراجیف و قصد [illegible] همه بکرد و غلبه این تاثیر
در اقلیم سیم بود و زمین روم قران زهره و زحل دلیل کند بر بدی زنان و [illegible]
خادمان و بیماری درین طایفه و دشواری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان و رغبت

مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و میوه و عمارتها و تفاوت نرخها
و سرما در وقت و تاریکی هوا و کمی باران که در آن بود و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم
بود و آذربایجان و دشت عرب و فساد [illegible] در زمان قران عطارد و زحل
دلیل کند بر مکر و خاطر دبیران و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب
حرف و افتادن حرب و اراجیف و سخنان دروغ و تهمت و عزل و بودن بیع و [illegible]
و عقار و بدی احوال کار روا نهادگی و بازارها و خوات و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها
و تغیر هوا و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و [illegible] **ثمره سیم**
قران کواکب با زحل در مثلثه بادی قران مشتری و زحل دلیل کند بر قوت حال اهل
ادیان و رفتن سخنان در دین و مذهب در برج دلو بحث و مناظره بود در [illegible]
دقیق و نیک بود و تفاوت نرخها بود اگر در برج جوزا باشد علم و حفظ و بلاغت
و نکوهیدن باطن فاش [illegible] و خروج مدعیان بود و شوده فضیلت بسیار شود و باد
و زود و بیماریها افتد در اشیاء رود و اگر برج میزان بود نیک بود آید و خط و علم
موسیقی و خواندن شعر و قصهها بسیار شود و عزت مردم شریف باشد و باید
باندازه بود و پادشاهان عادل [illegible] و خانه [illegible] قدیم رونق پذیرد و اغلب
تاثیرات در مغرب بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف
و بد گشتن هوا و بیماریهای خونی و افتادن عداوتها و خطا شدن معالجتها و احکام

نجوم و دولت

نجوم و دولت و ظلم و هراس و بیم و خلایق و ضرب و قتل در اطراف و ارکان [illegible]
و خشک سال و رفتن آتشها در شهرها و بودن [illegible] و قایع و قبله و اشجار و خرابی
جایها و قحط [illegible] و بیکاران و سستی مردم در کار دین و بودن
سرما و باد در وقت و تفاوت نرخها و کسادی بازارها و اغلب تاثیر در زمین
مغرب بود و اقلیم ششم قران زهره و زحل دلیل کند بر بدی حال زنان
و خادمان و افسون گران و [illegible] زنان با شوهران و فساد حال
عطاران و بزازان و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و باران کیهاها
و سرما و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اصوات و الحان و فسق و
اهل طرب و پرده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها قران
عطارد و زحل دلیل کند بر بیماریها و بزرگان و علما و اهل فضل
و [illegible] و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار
و محاسبه و کیلها و متصرفان احوال و بودن اراجیف و گواهی
دروغ و کساد بازارها و گرانی اطعمه و آمدن کار روانها و فساد نباتات
و اشجار و بودن سرما و باد و باران که در وقت نبود مردم لعلوم
دقیق و رفتن احکام **ثمره چهارم** قران کواکب با زحل در مثلثه
آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله

ودزدیش و نقب زدن مردم عوام و دزدان و خلاف کردن قومی با قومی و بزرگان خود
و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد و ... قران در بادها و کشتیها و لیکن سرما و بارندگی و هوا
از آبها و بارانها و وقت و ... این تاثیرات در جهت شمال بود قران مریخ و زحل دلیل کند
بر فتنه و تولد و خلاف قومی با بزرگان خود و جنبش مردم سفله و درشتی ... کردن
نادادن و فتنه بزرگان خود و افتادن حرب و تنگی خلایق و ... مردم خرابیها
و نکبت خاینان و دزدان و فساد کشتیها و مسافران در بادها و کار لشکریان و اگر برج سرطان
بود کار بهتر باشد و عیاران سفله خروج کنند و زود ... و اگر عقرب بود از دزدان
خرابیها باشد و لشکریان فرو مانده و بیکاره و قوت ... و در جهت رسد ... بزرگان
و مردم صحرا و جزیرها و ساحلها و آبها در بادها و اگر برج حمل بود و زراد و قضاء و علما
زیان رسد و مسافران در بادها و بارانهای خراب کنند بار و ... آتش بود و اگر
تاثیر در اقلیم سیم بود و طرف شمال قران زهره و زحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها و وقت
سرما در وقت و کشتن گرما و زیان میوها و غلها و نباتات و بسیاری بیماری از سرما و خرابی
جایها از آب و علتها و در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود
زحمت خاتونان بود و اهل نسبت و توسعه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان
بد کار بود و در سرطان خلاص بحریان بود و سعود ... قران عطارد و زحل دلیل
کند بر ابر ... و سرما در وقت و ... زیان نباتات و فساد و مسافران

و تهمتها

در بادها کشتیها و آمدن کاروانها و کم بازار ... افتادن اراجیف و رونق آب
کاران و شراب فروشان و دهقانان و بستان بانان و بسیار بیماری ارباب قلم و تجار و
زحمت این طایفه باشد و ... سال بود ... نرخها تفاوت کند و خطوط
دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند **شعبه سیم** در احکام قرانات کواکب با مشتری
چهار نوع **نوع اول** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی قران مریخ
و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و توجه ... و
قصد بردن زراد و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن فتنها ... بود و ...
دبودن عدل پادشاه و زدن دراهم ... فراخی طعام و گرمی هوا و بسیاری از حرارت و تب
تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم ... و سیم قران زهره و مشتری دلیل
کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و توسعه اهل طرب و برآمدن نکاحها
و امانت در مردم و قوت دین اسلام و بودن لهو و طرب و زینت در علما و
قضاة و زراد و راستی در امور و بودن عدل و اجابت دعاها بود و اعتدال هوا و تن
درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق کار خراجان و صناعت وزیران و مستوفیان
و دبیران و متصرفان و ... در راستی و امانت در این طبقات و آمدن کاروانها و ...
بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و ... و بیع و شری با نفع و ارزانی

و فراخی و راستی رفتن معاملات و احکام و گفتن سخنها و راستی و حق و رونق
در دین اسلام و الله تعالی اعلم **نوع دوم** در قرانات کواکب با مشتری
در مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت ...
و ائمه و قضاة و وزیران و فساد اطعمه و تباه شدن و کشتن حیوانات از حرارت و زیان کشت
و زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بودن بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب
سلاح و قوت حال رمه داران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد
فساد اشجار و اعونه بود و ... علما و خوف نهاد و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان
و امیران بود ... قران زهره و مشتری دلیل کند
بر نیکویی احوال اهل طرب و زینت در علما و ائمه و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب
و برآمدن نکاحها و جمعیتها و خیر ... اجابت دعاها بود و فراخی و بسیاری نعمتها
و شهرها و طیبات و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و ...
و راستی کردن در اساس شرع قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رواج بازارها
و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات و قوت حال وزراد و دبیران و ائمه و اطبا و اهل
نجوم و صناعت وران و بازرگانان و بیاعان و اهل بازارها و آمدن کاروانها
و اخبار خوش شنیدن و سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و رونق
منکلمان و الهی راهها و بحثها در علوم و نقصان بارندگی و رفتن بادها **نوع سیم**

در قرانات ... کواکب

در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف
و خصومتها میان امرا و زراد و علما و قضاة و اشراف و بد گشتن هوا و رفتن بادهای ...
و مضرت بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قتلها و مصادره و میل قضاة و حاکمان
و بسیاری خیانت و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عمال ...
و خط نوشتن و فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت ... اهل ... اسلام
و جمعیتها و خیر و رفتن بمزارات متبرک و اجابت دعاها بود و راستی و امانت در مردم و لهو
و طرب در بزرگان و اشراف ... قیمت عطرها و طیبات و رفتن بادهای خوش و تن درستی
مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت و راست رفتن
احکام شرع و علوم اطبا قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزراد و دبیران
و مستوفیان و عمال و ... اهل بازارها و بسیاری بحث علوم و حکمت و رونق متکلمان
و دبیران و آمدن کاروانها و آمدن برده و رفتن بادهای خوش و اعتدال هوا و تن درستی
خلایق و نیکی اشجار و فراخی اطعمه و راست رفتن احکام و علما و رونق کار فضلا
و راستی در عدل و گفتن سخنان حق و گواهی راست و توسط کارها بخیر **نوع**
چهارم قران کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر بدی
سفرها در بادها و قصد جاهلان بر وزراد و ائمه و توانگران و اگر برج عقرب بود قوت
حال لشکریان و رمه داران بود و اگر برج سرطان بود خلاص بحریان بود و قصد

بدکاران و قوت مرده ریگان و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال وزرا و قضاة
باشد و بد گشتن آبها و فساد کشتیها دلیل کند بر مخالفت میان اکابر و ایمه و معارف
و افتادن فتنهها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا و ایمه و قضاة و اشراف و
خاتونان و خادمان و بسیاری نم و باران و آبها و اعتدال هوا و محبت خلایق و ایمنی و فراخی
و ارزانی نرخها و نیک شدن [illegible] و [illegible] نباتات و میوه و طعام و در حوت دلیل کند
بر جمعیتهای خیر و نیک حال [illegible] بزرگ و اهل [illegible] و اجابت دعاها بود و [illegible]
لشکرهای بزرگان و رونق دین اسلام و عدل پادشاه و اگر برج عقرب بود دلیل
موت بدکاران باشد و خلاص محبوسان و در سرطان دلیل صلاح و نیکو بودن
احوال عوام و مسافران دریا و قیمت جواهر آبی قران عطارد و مشتری دلیل کند
بر نیکویی احوال مسافران دریا و ماهی بازار و بیع و شرا نباتات و جواهر آبی و کاغذ
داد و ستد و رونق کار اطبا و معالجات و خشکی هوا و باران [illegible] ارزانی نرخها و
شرب آب و ضیاع و کاریز و اصناع بزرگان جهت صلاح کارها و بودن بحث و مناظره
و دعویها [illegible] و بودن خلاص در ماندگان و نیک حال دبیران و مردم [illegible]
دیگر شعبه چهارم قرانات کواکب با مریخ چهار اثار نموده اول
قران زهره با مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر فساد زنان [illegible] و ضرب و فتنه و بسیاری
فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و [illegible] راندن و [illegible] و بیماریها

[illegible]

خونها و اسقاط حمل و تنگی جهان و فاسد و ناستوده و دلیری زنان بدکار و نقصان [illegible]
و بد گشتن هوا و غلبه دزدان و زنان خیانت کننده و تغیر هوا قران عطارد و مریخ دلیل
کند بر ساختن آلات حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت در مردم و زحمت ارباب
قلم و تجار و عمال و اهل بازارها و [illegible] و تهمت و خیانت و [illegible] کیلان و متصرفان و بسیاری
اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن قلب و درم بد و ظهور طراران و قلب کاران
و کیمیاگران و دروغ و حساب و غلبه دزدان و راهزنان و خشکی و بدی هوا و ثمره و [illegible]
قران زهره و مریخ در مثلثه خاکی دلیل کند بر دلیری دزدان و راهزنان و بسیاری فسق
و فجور و فاش گشتن لهو و طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تغیر و تفاوت نرخها
و بیماریها در زنان و ناسازگاری زنان با شوهران و افتادن طلاق و فراق [illegible]
و اگر برج ثور بود فساد دزدان باشد و اگر جدی باشد قوت حال امرا باشد و [illegible]
و گرفتن ولایتها و برده گرفتن و اگر سنبله باشد فساد اطبه باشد و [illegible] زنان و [illegible]
و زحمت خادمان و فساد [illegible] و عطاران و خیاطان قران عطارد و مریخ دلیل کند بر [illegible]
فضولان و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد و [illegible] دبیران و خرابی [illegible] و
اطبه و نباتات و میوه و آمدن کارها [illegible] و افتادن اراجیف و بد حالی متصرفان و [illegible]
و [illegible] دیوان و آفت در دواب و نقصان [illegible] و اگر برج جدی بود دلیل
ترتیب کار لشکر [illegible] باشد و ظهور [illegible] و اگر سنبله بود ظلم و خواب [illegible]

و فساد کشت و زرع و اگر ثور بود فساد حال زنان بود و نباتات و انبارها و
دواب و الله اعلم نموده سیم قران زهره و مریخ در مثلثه بادی دلیل کند
بر فساد حال مغنیان و بسیاری فسق و فجور و خصومت میان زنان و شوهران و
خادمان و آفت نباتات و [illegible] در وقت و بیماری در مردم و اسقاط
حمل و برآوردن خون و فساد بردگان و برآمدن لشکرها بجبر و [illegible]
و اختلاف هوا و اشک راندن [illegible] دلیری زنان بدکار و بدی [illegible]
ایشان و اگر برج میزان بود فساد [illegible] باشد و طرب و زینت بسیار باشد
و رونق اهل طرب باشد و بادها وزد قران عطارد و مریخ دلیل کند بر
زحمت دبیران و مستوفیان اهل بازار و متصرفان و عمال و [illegible] اهل
فضل و شعرا و گفتن هجو و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف و بیع آب
و برده و بد گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت مردم از حرارت و
یبوست و دزدیها [illegible] و برانداختن [illegible] بودن دزدیها
و طراریها و نوشتن خطهای دروغ و اگر برج جوزا بود بدتر باشد و فساد
حال خطاطان و نقاشان باشد و [illegible] و اگر دلو بود ظهور [illegible]
بود و اگر میزان بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان
و [illegible] و شعرا نموده چهارم قران زهره و مریخ در مثلثه آبی دلیل کند

بر فساد

بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن
کودکان و فساد حال [illegible] و بودن [illegible] و اختلاف
هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان بود و اگر عقرب
بود فساد کار زنان بدکار بود و اگر حوت بود تهمت خادمان باشد و
اهل [illegible] و مسافران دریا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر
فساد کشتیها و مسافران دریا و متصرفان و عمال و تجار و شراب داران
و فساد آبها و افتادن اراجیف و خواستن [illegible] و بیماریها
از [illegible] شدن و تندی زنان در [illegible] و بودن ظلم و خیانت
و [illegible] و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد خاصه کار زنان [illegible]
[illegible] و طمع و اگر عقرب بود نیک حال کشتیها بود و اگر سرطان
بود [illegible] بسیار افتد خاصه [illegible] در دریا شعبه پنجم
در قرانات عطارد با زهره چهار اثار نموده اول قران عطارد و زهره
در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق کار [illegible] زرگران و نقاشان
و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و حیوانات
و جواهر و اعتدال هوا و بسیاری [illegible] تاریکی و رعد و برق و نم افتادن
[illegible] و خشم و غضب و خصومت میان [illegible] و ارزانی [illegible] خاصه

گوشت و دواب **ثمره دویم** قران عطارد با زهره در مثلثه خاکی دلیل کند بر
بسیاری کشت و زرع و شتری و اطعمه و حبوبات و کثرت نهادن اسپها و نیکوئی نباتات و آمدن بسیاری
غلّه و ارزانی نرخ و فرح و نیکوئی کشت و زرع و آمد شد کاروانها و مسافران و آمدن اخبار
خوش و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال دهقانان و متصرفان و بودن سیلاب و (و رونق کمی)
بارش گران و بارندگی کم باشد و سرما بود در وقت و اگر سنبله بود اطعمه سخت ارزان
شود و بیع بسیار کنند و در جدی ... در ثور انبار نهند و فراوان باشد میوه **ثمره**
سیم قران عطارد و زهره در مثلثه بادی دلیل کند بر رونق متمولان و دبیران و عمال
دیگر و متصرفان و بسیاری بحث علوم و اجتماع فضلا و اهل علم و تیزی بازار بردگان و حیوانات
و عطرها و جامه و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها
و نیکوئی احوال ... و میوه و رفتن بادهای خوش و بودن ابرها و بارندگی و آمدن ...
و بیع بردگان و قوت دین اسلام و رونق مغنیان و بودن لورها(?) و ضیافتها و تیزی
خاطرها و طلب بحث کودکان **ثمره چهارم** قران عطارد و زهره در مثلثه
آبی دلیل کند بر آمدن مسافران از دریا و بسیار بیع جواهر آبها و ساختن جدولهای ... ارباع(?)
و بوستان و سردابه و تغییر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار
شراب داران باشد و ملاحان و غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان
عوام و مردم فرومایه و عداوت انگیزی مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواطه

و فحش بسیار رود

و فحش بسیار رود و معاصی باشد و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبها و آمدن رسولان
لهو و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکو حال کشتیها و ملاحان و غواصان باشد
و صلاح کار درماندگان و مسلط شدن زنان و برآمدن لشکرها و درماندن قوم بدبخت(?)
دهقانان(?) و بارندگیها و غلبه آبها **شعبه ششم** در احوال قران نحسین و سعدین و غیره
ثمره اوّل در قران نحسین از این قرانات دو قران موثرتر است بعد از قران علوین
یکی قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران نحسین در
حوالی هر دو سالی یکبار واقع شود در هر برجی و باشد که در برجی که قران اتفاق افتد بوقتی
هر یک راجع باشد و بدترین قران این دو نحس آن باشد که در سرطان کنند و آن
در حوالی هر سی سال یکبار شود و بدی او جهت آن باشد که هر دو در سرطان بد حال
و نامقبول اند که یکی در هبوط است و دیگر در وبال و باز هر دو نحس مخصوص شکلی شوند(?) و اثر
فساد نحس وقتی ظاهرتر است [که] ضعیف است و بد حال و نامقبول از این جهت(?)
که نحس بد حال مار دم بریده ... و نحس مقبول گرگ آموخته را ...
این دو نحس در سرطان آن باشد که بدعتیان بیرون آیند و مردم دهری(?) و سفله
قوت گیرند و غلو عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسانند و فتنهها انگیزند
دزدی و باطل ... اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معارف
... قتلها رود و خرابیها شود و این قران در حد هر کدام کوکب که افتد ...

از قوم خیزد که ایشان صاحب حد منسوب بوند بدان ... بیشتر رسد اما اگر
این قران نزدیک انتقال دوری یا فصلی بود یا نزدیک انتقال دوری ما بین قران
علوین اثر او عظیمتر باشد و بیشتر دارد و خرابیها بسیار افتد در آن و قتلها و خرابها
و ... که کدام قران نحسین را در شهور سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه هجری خواهد شد
در آخر احکام قرانات علوین یاد کرده ایم در ابواب ثلثه **ثمره دویم** در قران
سعدین این قران در حوالی هر سالی یکبار اتفاق افتد در هر برجی و باشد که در هر برجی
سه کرّت اتفاق افتد و قوی ترین این قران آن که در حوت بود و آن هر دوازده
سال یکبار بود بهترین قرانها از آن جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول اند
که یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصلی یا انتقال
... افتد یا آخر قرانات علوین اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلایق بود و عدل
پادشاهان و امن و فراخی و رفاهیت خلایق باشد **شعبه هفتم** در احکام تثلیثات
و تسدیسات چهار اثار **ثمره اوّل** در اتصالات کواکب با زحل تثلیث و تسدیس
مشتری با زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح
پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن
و راحت مشایخ و خانقاهها و تثلیث و تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر رسم ملوک
و سروران و اکابر بر زیردستان و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار اصحاب و ...

و رونق کار اهل ...

آمدن حق از باطل و عمارت و حصنها و درست کردن اهل شهر و فتنه با مشایخ و ذکر تسبیحات
و حکمتها و توسط حال خوردنیها تثلیث و تسدیس آفتاب با زحل دلیل کند بر رفاهیت
اراذل مردم فرومایه و اهل سواد و رونق خاندانهای قدیم و نیکو حال برزگران و نقصان
جور و ستم و فراخی طعام و میوهها و شربتها و عنایت ملوک با اکابر و تغییر هوا و سرما در وقت
تثلیث و تسدیس زهره با زحل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فتوح
مشایخ و درویشان و بیع بردگان و دواب و فراخی طعام و ارزانی ذلیلها و اعتدال هوا
در تابستان و سرما در زمستان و بارندگیها در وقت و بودن ابرها تثلیث و تسدیس عطارد
با زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهد و نوشتن عهدنامه و رونق اهل بازار و ظهور منجمان
در ورود معاملات و بیع املاک و عقارها و رونق کار حکما و تغییر هوا و سرما و بارندگی و نوشتن
قبالهها و بدکار شدن و کیلان و آمدن اخبار والله اعلم **ثمره دویم** در اتصالات
کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ با مشتری دلالت کند بر قوت حال ارباب
صلاح و امرا و توبه اهل شهر و فتنه و ساختن مصالح میان وزرا و ارباب سلاح و امرا
و ترکمان و رغبت بود بخیرات و المنیر و راندن قصاص و ارزانی نرخها و گرمی
هوا و شکستن سرما و عشرت کردن تثلیث و تسدیس آفتاب با مشتری دلیل کند بر
قوت حال ملوک و سلاطین و سروران هر قومی و افزونی جاه و حرمت وزرا
و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضاه و حکام و اشراف و داد و عدل و رواج نقود

و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا و امن و فراغت
خلایق تثلیث و تسدیس زهره با مشتری دلیل کند بر رونق اهل دیوان و فرح
ائمه و قضاة و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت حال زنان و خادمان و
عزت برایشان و ملبوسات و عطرها و بردها و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها
و اعتدال هوا و صحت مردم و بار نیکو و نفعها در وقت تثلیث و تسدیس عطارد
با مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و منشیان و نفعها و قوت حال
دبیران و مستوفیان و متصرفان و نیک روزی مردم در کارها و بازرگانان با خیر و نفع
و تیزی بازارها و امنیت راهها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن
مثالها و خطها و امانت و راستی در عدل و روشن احکام و ارزانی
نرخها و رفتن بادها خوش و گرمی هوا در وقت تثلیث قسم سیم در اتصالات
کواکب با مریخ تثلیث و تسدیس آفتاب با مریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا
و ساختن کار لشکرها و عزت آلت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت
و یبوست در هوا و مزاج بزرگان و گرمی هوا و فراخی طعام و رونق دار الضرب و
روائی نقود و شکستن سرما و برکار رسیدن مهمات کیمیاگران در وقت تثلیث
و تسدیس زهره با مریخ دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و امرا
و لشکریان و بسیاری لهو و طرب و لعب و زینت و سورها و مهمانیها و فسق و فجور

و بودن سرما و ضیافتها و زفاف و توبه گشتن اهل زهد و اعتدال هوا و
بارندگی در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام و میوه تثلیث
و تسدیس عطارد با مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و
عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و افتادن اخبار
نیک و صحت حال رهداران و تیزی بازار جواهر و سلاح و در روز
رکا فتق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام قسم
چهارم تسدیس عطارد با زهره دلیل کند بر لهو و لعب و طرب
و در وزارت و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و
تیزی بازار برده و عطر و لباسها و مصالحه میان مخالفان و دوستی
و صحبت میان زنان و امردان و رونق کار مطربان و سازهای
موسیقی و فرح حکما و اهل فضل و ندما و شعرا شعبه هشتم
در سیاره و نحوست آثار قسم اول تربیع و مقابله
مشتری با زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة
و اندوه و سوء حال و فاش گشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان
بزرگان و ظلم و جور از ایشان بر اشراف و علما و بیماری در زمستان
و توانگری و ویرانی جایها و تغییر حال ممالک و تعصب کردن

میان اکابر
اهل ادیان و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابله مریخ و زحل دلیل
بر فتنه و حرب و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان
و حیرت خلایق و بدی حال اهل صحرا و صابل و اهل سلاح و بیماریهای مهلک و
ناامنی راهها و قطع و فساد و خراب و عزت غلها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور
و بد گشتن هوا و فاش گشتن خیانتها و دشمنیها تربیع و مقابله آفتاب با زحل دلیل
کند بر غضب ملوک بر اکابر و معارف و مشایخ و قدها و ظلم و ستم و خواری نصارا
و جهودان و اسیران و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها و
ظهور بدیها و رسوا شدن دشمنان ملوک و سختیها و بیماری و خوف در ملوک و توانگران
و اکابر و بودن حیرت و پشیمانی در کارها و افتادن در تعویق و فساد نقود و نرخ
رعیت و دهقانان و حیرت و تغییر هوا و سرما و نمهای نامناسب وقت تربیع
و مقابله زهره با زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت
زنان و کودکان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن سرها و خیانتها و افتادن عداوتها
و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ و فساد طعام و میوه
و تغییر هوا و سرما و سرما در زمستان و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابله
عطارد با زحل دلیل کند بر دعویها باطل و خطبهای دروغ و گواهی ناحق و فاش
گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و دلگیری و حکم مردم

بازار و تیزی رنگ و بازارها و افتادن اراجیف و تهمت بر غلامان و ضیاع
و محاسبه و کیلان و متصرفان و بیماری و درازکشیدن و خشکی هوا و سرما و بارندگی
و فساد و نقص نباتات در وقت و میوه و نرخ ضایعت در آن قسم دوم در تربیع
و مقابله مشتری با کواکب تربیع و مقابله مریخ و مشتری دلیل بر قصد امرا و لشکریان
و بزرگان و عزم و تهمت بر وزرا و ائمه و قضاة و افتادن خلافها میان اکابر و اشراف
و اعیان ملک و توانگران و شدت و فتنه و فتن و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه
و غدر و درحق بزرگان و مصادره و فساد و حال عمال و نقود و بدی نرخها و میل قضاة
و حکام و بد شدن هوا و بیماریها و فساد اطعمه و ظلم و جور و خواری و رسوا شدن
خائنان و فاش گشتن بدیها تربیع و مقابله آفتاب و مشتری دلیل بر غضب ملوک
بر وزرا و معارف و مصادره توانگران و اندوه علما و میل قضاة و حیرت اکابر
و اشراف و تفاوت نرخهای طعام و فساد دار الضرب و خواری و گرمی هوا و ظلم
در صورت عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها و ظهور خرابیها و فاش
گشتن اسرار بزرگان تربیع و مقابله زهره و مشتری دلیل کند بر آشفتگی میان زنان
و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بر طرب و زینت و محو و فاش شدن راز
پارسایان و طلب حقوق شرع و تهمت بر ائمه و قضاة و وزرا و افتادن محبت
و تفاوت نرخهای طعام و تیزی نرخها و اعتدال هوا و رفتن بادهای خوش و میل نباتات

دلیل بود بر مجلس و خط و ردی و اسلام تربیع و مقابله عطارد بود مشتری دلیل
کند بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فتوی‌ها
تدبیر و دوره دکهای اهل ورع و تفاوت نرخها و در میان افتادن خطها
و نوشتن خطها به وجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان در صورت اتش در رفتن
بادها و بودن غمها و ظهور خیانت قضاة و انکار بر علما و معارف ثمره سیم در تربیع
و مقابله مریخ با فلک تربیع و مقابله اثبات و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان
و امرا و ملوک و سلاطین و افتادن عداوتها و فتنه‌ها و حیرت مفسدان و خائنان
و کشتن خیانت‌ها و افتادن حرب و مقاتله و بسیاری اراجیف و هراس در مردم
دزدیها و خرابی جایها و درآمدن دزدان و خائنان و نکبت ملوک و بدبختی
هوا و حکم سال و بسیاری بیماریها و انکار بر دعوت بزرگان و فنای نقود زر و درم و جواهر
و جوهریان و صرافان و کیمیاگران والله اعلم تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند
بر رسوا شدن اهل فسق و فجور و بودن زفاف بر دزد و نکبت بر امردان و زنان
و خاتونان و خدم و فراق میان دوستان و زنان و شوهران و اسقاط حمل و در
ماندن زنان بدکار و غم و نکبت بر حرم و امردان و بودن بسیار بیماری در
زنان و تفاوت نرخها و علت در میوه‌ها و تغیر هوا و کدورت و بادهای
مضطرب و پیدا شدن رازهای بدکاران تربیع و مقابله عطارد و مریخ

دلیل کند

دلیل کند بر عداوتها و غمزها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان و لشکریان و طلب
آلت حرب و بدکار شدن دیوانها و خواست و ظلم لشکریان بر اصحاب حرف
و اهل بازار و بیکاری و خیانت عمال و بسیاری دزدیها و بدیها و حرب و قید و
و خطا شدن علاج جهاد و کیمیاگران و مزوران و آتش کاران و ساحران و
بسیاری اراجیف و نوشتن خطهای دروغ و ادعا و دبیران و اهل فضل و طبیبان
و دروغ گویان و کشف شدن ضایعها شعبه ششم در احتراقات زحل
پنج اثمار ثمره اول در احتراق زحل در مثلثه آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک
و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و نکبت بزرگان و فساد در زنان
و بدی احوال نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بسیار بیماری
در ارکش و تغیر هوا و اگر مشتری ناظر باشد فراخی طعام بود و نرخها ارزان بود
و نقصان فساد و اگر مریخ ناظر بود خلاف لشکرها بود و موت حیوانات و فساد
دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان باشد و بارندگیها و سرما
و اگر عطارد بود ابرها و اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران و تغیرها
و شرد و اراجیف و اگر قمر ناظر بود بدی حال عوام بود و نباتات تباه و
خراب و تغیر هوا و سرماها و نزد این همه احکام مناسب وقت باشد در سال
و فصل و مناسب کواکب دیگر با او و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد

احتراق زحل در مثلثه خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت
جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و نخورد و بهار و بیماری در مردم و حیوانات
و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری ناظر بود با او باشد فساد اکثر بود
خراسان خوش بود و هوا معتدل و میوه‌ها و نباتها نیکو باشد و فراخی بود و اگر مریخ باشد
تنگی سال بود و طاعون و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها بود در زنان
و ناسازگاری با شوهران و نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود
بیماری دراز بود و فساد و جور و نهبها باشد و خوف از سرما و مور و ملخ و بیم زلزله و خسف باشد
و اگر قمر بود ناظر بود بیم ناکی باشد در رنج مسافران و دهقانان و آهن کاران و اخبار در
مثلثه بادی دلیل کند بر فتنه در ملوک اهل مغرب و علما و بد گشتن هوا و بسیار بادها در جهات
و رفتن بادهای ناخوش و بودن سرما و فساد و اگر مشتری ناظر بود با او باشد
بادهای خوش و قوی گردد و در میوه‌ها و اطعمه طعم نیکو باشد و مردم آسوده باشند و اگر
مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سیم تشویش افتد در خراسان و اگر زهره بود با او
طرب و زنان را شوهران رسد و میوه‌ها کم آفت‌تر باشد مگر بر انگوران خلل بود و
فساد در نباتات بود از سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم
دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادیان را اعتبار نبود و تغیر هوا باشد و اراجیف
افتد و اگر قمر بود با او باشد قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت دیگر

و آمدن لولیان

و آمدن لولیان در مثلثه آبی دلیل کند بر علت و نکبت ملوک اطراف شمال
و اقلیم چهارم و فساد مسافران در دریا باشد و بارندگی و سرما در وقت و فزونی
قوم و اگر مشتری ناظر بود با او ناظر باشد سود دریا بهتر باشد و بارندگیها نیکو بود و ارزانی
نرخها نفع و خیر بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنه‌ها و قید و قتل و بد گشتن آبها و هوا
و بد بود حال مسافران دریا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و گشتن هوا و منع و
علتها از ماده بلغم و اگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیز شود و کار دانها رسد و تغیر
هوا قوی‌تر بود و اگر قمر بود سیلها آید خراب کند و سرما سخت‌تر بود و آمدن
و رفتن مسافران باشد ثمره دویم در احتراق مشتری در مثلثه آتشی
دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران
و وزرا و قضاة و ائمه بود در اقلیم چهارم و فتنه‌ها پوشیده و فتنه و خوف نقود و گرمی
هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر مریخ ناظر بود با او ناظر باشد قتل افتد
در مشرق و خراسان و اقلیم چهارم و سیم و بسیاری غضب ملوک بود و کم نهادن فساد دار
الضرب و ساختن آلت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و میوه‌ها و طعام
نیکو بود و ارزان گردد و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد باشد بازار جواهر و دواب
تیز کند و باشد که سکه بر کار گردد و هوا متغیر شود و بازارها بارونق بود و اگر قمر
بود غمها و ابرها باشد و هوا با اعتدال گذرد و اضطراب رسد در مثلثه خاکی دلیل

حال ملوک جنوب بود و انصاف و عدل نمودن و باشد هم کرده رسد
بو رزاد اهل ربع دائمه و قضاة و اشراف و فراخی طعام بود و شیرینیها و اگر مریخ
ایکی بود ناظر باشد دلیل وحشت و ظلم و خوارت پدید آید و خشک هوا و فساد
اطعمه و حرکت لشکرها و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه و جوف سرما بود در وقت
و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و تغیر هوا قوی تر بود و تفاوت نباتات
و بودن بیع جواهر آباد و خراب و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد و حیوانات و جهت
مسافران و اندوه عوام در شکنه بادی دلیل کند بر تسلط حال ملوک مغرب و بکار
داشتن ناموس و نفاق در الکابر و فراخی معاش و نیک اشیا و میوها و صحت علائی
و بودن انصاف و میل طاعات و خیرات و رفتن بادها خوش و حرارت هوا و اگر مریخ ایکی بود
یا ناظر باشد فساد و بیماری در مردم از باد گرم و غلبه خون و علامات شهب بدید آید و تشویش
خیز و باد رجیف افتد و اگر زهره بود نکاحها بدید آید و معاش ارزان بود کند خاصه ترها
و تغیر هوا و فرخها باشد و باریدن در وقت و اگر عطارد بود بادها سخت وزد و دزدی و کار
اهل قلم و فضل باشد و دقت حکما و دبیران و تیزی بازارها بود و حافظ
و اگر قمر باشد باریدن در وقت و تغیر هوا و میوها نیکو بود و صحت مردم باشد در شکنه آبی دلیل
کند بر نیک حال ملوک شمال و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران در جولیات
ایشان و فراخی معاش و قوت گرفتن مردم سفله و اگر مریخ ایکی بود یا ناظر فساد و کشتنها

بود و جنبش اهل طلب شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره
ایکی بود آبها بسیار و باریدنی بسیار شود و جواهر آبدار ارزان گردد و فراخی پدید آید و ابرها بسیار گردد
و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیار بیع کند و آهن کشتیها بود و مسافران در
رسیدن کارها نیکو و باریدنی و تغیر هوا باشد و اگر قمر بود سیلها آید و غرق کند و نباتات
نیکو بود و مسافران مستغنی باشند **ثمره سیم** احتراق مریخ در شکنه آتشی دلیل
کند بر غضب ملوک و افتادن سقاوه در مشرق و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونها و بیماریها
و علت الکابر و خلاف لشکرها و تندی کون دوش و مرگ حیوانات و فساد جواهر و دارالعرب
و صرافان و زرگران و مس گران و اگر زهره ایکی بود یا ناظر باشد هوا معتدل بود و رنجها
لدران نکوه و فرح باشد در بزرگان الا فاسد حال زنان بود و اگر عطارد بود رعد
و برق باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع حراب و جواهر کند و زدن درم و بیرابهها و زنها
و بازار سلاح و اگر قمر باشد فرهاد کارها باشد و بیع زجاج و مهرها و چیزها از نوع سلاحها
در شکنه خاکی دلیل کند نکبت ملوک بود الکابر در جهت جنوب و فتنها و فرو گرفتن
قومی و کشتن در نهان و باشد که لشکرها خوف کنند و دزدی و دروغ و خیانت بسیار
شود و خرابی مزرعها بود و جایهای عالی و اگر زهره ایکی بود یا ناظر میوها نیکو باشد و پنبه
کتان و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود در وقت و اگر عطارد بود اختلاف هوا باشد
و سرما خشک و بیماریها باشد در بهایم و بیع و شری نباتات و حیوانات و انچه

و اگر قمر بود باریدنی و سرما باشد در وقت و قوت نباتات بود و آهن و رفتن
در شکنه بادی دلیل قتل و بیماری ملوک مغرب بود و افتادن لشکرها و اراجیف و
بیماریهای دموی و سرخ باد و اختلاف هوا بود و خشک و بدی حال امراء و لشکریان
و هیجان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و دزدان و اگر زهره ایکی بود یا ناظر
بادهای خوش وزد و باریدنیها بود و اعتدال هوا و نیز درستی خلایق و فراخی طعام و
ارزانی اثواب و برده و بودن فرح مردم و اگر عطارد بود اراجیف بسیار افتد
و تغیر هوا بود و خشک و بودن علامات شهب و دقت بازار برده و قوت دستکاران و
اطبا و بیع سلاح و رسانیدن آن و اگر قمر بود باریدنی باشد و بادها می نفت و غلبه
عوام در شکنه آبی دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت گرفتن سفلگان
و شبیخون بردن و فساد آبها و در رهزنی مانیان و اگر زهره ایکی بود یا ناظر باشد
ابرها سیاه و بسیار آید و باریدنی که هلاک کند و سرما در وقت و نیکی نباتات باشد
و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریا و باریدنیها بود و سرما بود در وقت
دستکاران و کشتن هوا بود و کشتیها نیکو باد و اگر قمر بود سیلها خراب کند آنچه
در کنارها و تیزی از آب زیان رسد و مسافران رنجه و با خوف باشند و الله اعلم
ثمره چهارم احتراق زهره در شکنه آتشی دلیل بیماریها و زنان بود و فساد
و اهل طرب و بزرگان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنه ها و اندوهان زنها

و دلتنگ جهار آید و طرب نبود و ملوک و لباسهای بزرگ و قیمتی حاصل آید و هوا
معتدل باشد و اگر عطارد ایکی بود زدن سکه باشد و پیرایه و نقش بستن کارها
و لعاب حیها و نقصان زر کی و بسیار بیع جواهر و دواب و از سیم و اگر قمر
بود و هوا گردان باشد و در وقت صحت و اعتدال هوا در شکنه خاکی دلیل
بیماریها و در جهت جنوب و اهل طرب و خدام در جهت جنوب و اقلیم پنجم و در اول
رنگ جهاد و بیماری در زنان و دواب در وقت و فساد اطعمه و جو و میوه و کوه و اگر عطارد
ایکی بود تشویش و اراجیف باشد و بیماری در نباتات و حیوانات سم سگ و مرده و نقاوت
و اصحاب عادتها و اگر قمر بود و باریدنی باشد و فراخی اطعمه و سرما در وقت و تنگی حال مسافران
و بحکان در شکنه بادی دلیل ریح خوانین و خدم و اهل طرب بود و بیماریها در جهت جنوب
هم و فساد برده و رخش بادها و خوش بخت و صفت بسیار بیماریها و دیوارها در اوج مغرب
و اگر عطارد ایکی بود بیع و شرا بسیار برده و جامهای قیمتی بسیار شود و رونق کار مصوران
و ارباب اهل طرب بود و قوت حال شود و شواد حکما و اهل فضل و دبیران و مصوران
و بیاعان و اهل حرف و اگر قمر بود تنها بود و هوا خوش گذرد و فراخی بود و میوها نیکو
و آمدن مسافران در شکنه آبی دلیل فواید تنها بسیار بود و نیک زنان صالح و اگر مریخ جنوب
بود و زنان بدکار بود و نم و باریدنی و اگر سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد و طرب
عوام و اگر حوت بود نیکی حال بزرگان و مستولان بر آید و کار سود دریا نیکو بود و قوت

اگر بود فاقه‌ها در جهت شمال و اگر عطارد راجع بود بارند که‌ها قوی تر بود و آمد شد
مسافران در دریا و بیع و شری جواهر آبدار و باغ و بستان و حمام و حوض و جویها و مانند این شد
و اگر قمر بود سیلها حادث شود چنانکه خراب کند و جویها و کاریزها روان شود و در وقت
ثمرهٔ پنجم در احتراق عطارد در شش آتش دلیل کند بر زدن و داد و ستد و نهادن
خراج و خواسته در جهت مشرق و اقلیم ششم در دیار مصر و خان و عمال و دبیران و بیع
طایفه و نوشتن نامه‌ها بود و راست کردن سکه و بیع جواهر و مرصعات و بهار
در طبقات عطارد و می‌رسد و کیسان وانده رود و مردم صنعت و اگر قران بود با مریخ
باشد فقها بود و نیز یاد کدورت هوا در وقت و بیع جواهر با قیمت و مهرها و آنچه
و مانند این بارش دلیل کند بر ترکی خراج لالاب قلم و زر و دستوریان و عمال و بیکار
و آمدن و رفتن کاروانها و بیع برده و عمارتهای عالی و نوشتن نامه‌ها و خطوط و لطایف
بر زند و مهرهای پادشاهان و اکابر و ستم بر اهل دیوان و رفتن بادهای خوش و امید در گور
و اگر در میزان بود دلیل بر جنها بود ملکی جهاد و کوری یاد و خواندن شود و مجلس و وعظ و
بیع جامه‌های قیمتی و عطرها و رفتن بادهای زیان کار و اگر در دلو بود دلیل بر شغل قصد
ملوک بود و آلات رصد و عمارت بیمارستان و کارهای بزرگ و معالجت بزرگان
و بادهای سرد و اگر قران بود با مریخ باشد تغیر حال هوا قوی تر بود و فقها باشند
و آمدن و رفتن رسولان و پیکان و نوشتن نامه‌ها و دو کیسه نامه و تسلیم عهد و بیع

بسیار در شکنه خاک دلیل تغیر حال هوا بود مناسب وقت و فساد غله و میوه‌ها و نبات
و دروغ کاردانها و بیماری ارباب سم شکافته در جهت اهل قلم و صنعت در جهت جنوب و دلیل بود
بیع عقار و خشکی هوا بود و اگر قران بود با ناظر باشد کم بود و سرما و تغیر هوا مناسب وقت
و تغیر حال حیوانات و بدی حال ستانها و کشت زار و باد و سرما در شش آتشی دلیل فساد روی
کشته‌ها بود و غله آنها و ارباب تغیر هوا و بیع جواهر آبدار و آفت میوه‌ها در وقت و بار و اگر
قران بود با ناظر باشد سیلها آید و اگر بهار بسیار شود و تباهی نباتات باشد و عمارت باغها
و جویها بود و مانند این و سفرهای دریا بسیار شود **شعبهٔ دهم** در احکام کلیات
شش آثار **ثمرهٔ اول** زحل با راس دلیل کند بر قوت حال بنا و خاندانهای قدیم
و افزونی عزت و جاه ایشان و تازه شدن بناهای قدیم و خروج مدعیان در کوه‌ها و بیابان
غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن پریان در حمام و مانند آن و فراخی معاش بود در حیوانات
و میل مردم بر زهد و ناموس و زیارتها و دیگر احوال مزارعان و بلندی غله و نیکویی کار ملوک قدیم
زحل با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدگشتن احوال ارباب کشت و بیماری
در شبانها و اهل طبقات زحل از جنس سرد و بیمار و موتها از زهیر و حصبه و کون و فساد حال
دهقین و بیع کودکان بود از درد و هراس مردم از فتنه ملکان و اهل جبال و اکابر ترک
جنس حیوان و سم بیماریها از زهیر و فساد مزرعه و بیع کودکان از درد بود و هراس مردم در سیم
ثمرهٔ دوم مشتری با راس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال

اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها و رفتن کعبه و اجابت دعاها باشد و داد
و عدل پادشاه و حاکمان و قضاه و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش علمای
و دادن صدقات مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدگشتن هوا
و کم دیانتی مردم و بیماریها اکابر و اشراف و نفاق در موزه و دو رویی در دکان
بزرگان و نزدیک بودن مغنیان و میل قاضیان و باطل کردن حقوق شرع و کار
و مردم شدن مستحقان **ثمرهٔ سیم** مریخ با راس دلیل کند بر نوبه بدکاران و جانیان
و بدید آمدن پارسایان با علم از ترکان و لشکریان و رندان و مردم خویشتن ستا
و دولت لشکریان و اطبا بشر شدن بیماریها رنجهند در اقلیم سیم و کودهای بد افتادن
در سر فرد ملکان و بدید آمدن عزیمت جوانان و جمع آوردن دیو و پیران مریخ
با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن خیانتها و قصد بزرگان و بیماریها
سودا و زدن دیو و مصروع شدن و بدید آمدن عیبها و افتادن فتنه‌ها و قتلها
و ناایمنی و آفت در ترکان و لشکریان و بدحالی زرد **ثمرهٔ چهارم** آفتاب
با راس دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در ممالک و بیرون آمدن
جواهر سکه زر و کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات و زیادتی غرور جاه
حکیمان خاصه در اقلیم چهارم و تیغ زدن در ... و خلایق آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد
آنچه گفته شد و بدگوی معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و ناکس

و هراس در ارکان و خشکی هوا و کمی آبها و خشک شدن بعضی جایها و چشمه‌ها و فساد
چرندگان و بیماریها از دیو زدن **ثمرهٔ پنجم** زهره با راس دلیل کند
بر حرکت خاتونان و خادمان و قوت اهل طرب و رونق دین اسلام و افزونی
اعتقاد عوام و بیرون آمدن زنان بخیرات و رونق بازار عطرها و مروارید و
قیمتی و رفتن بادهای خوش و فراخی نعمت و اجابت دعاها زهره با ذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان و خادم از دیدن
در لشکرها و ابله و بیرون آمدن زنان ساحره و افسون ساز و پری داروند و
مغنیات و بدگشتن هوا و نباتات **ثمرهٔ ششم** عطارد با راس
دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و ... رد اهل فضل و
اصحاب حرف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بر آنچه اضبط رو
رونق احکام نجوم و طب و نیک معاملات مردم در راستی و شرایط و
و حساب و ولایات و عدل و قیمت گرفتن کتب و آلات کتب عطارد
با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیرون آمدن مردم منافق و دروغ گوی
در موده کننده خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن هجوها و بیماریها
بادها و بدگویی و صرع و رفتن زبان و زدن دیو کودکان و سهو در نوشتن خطها
ترد و برد و ... در زبان ضعف و ... در نوشتن فاقه‌ها تو ...

و دوستی **شعبه یازدهم** در قرانات قمر با کواکب هفت گانه **ثمره اول**
قران قمر با زحل در حمل تغییر کند و تغیر حال هوا و تکرارها و فساد حیوانات و بدی حال
عوام و زحمت لشکریان در ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و بزرگان و کودکان
و زیان محترفان و فساد نباتات و سحاب و سرما در جوزا رفتن بادها و مضطرب
بود و گرده مردم فاضل و مسافران و عوام و دست بازارها و تیرگی هوا در سرطان
سرما بود و وقت و بارندگی و گرده عوام و مسافران در دریا و بادها مضطرب سرد و
تکارها در اسد فرو لبنی کار عوام و گرده بزرگان بود و بد حالی مسافران و
جاسوسان در سنبله نکبت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما و درد و
و فساد علوم و اخبار بد در میزان بادها مختلف و زد و فرستادن رسولان و
بوجهت نکوح و بیع برده و ابر و نم بود در عقرب فرو ماندن مسافران
بود و در ماندن جاسوسان و باران که و سرما و گرفتار شدن بدکاران در قوس
بیماری اندوه مردم و حیوانات و گرده بزرگان و ابرها و تکارها باشد در جدی
بدی حال مسافران بود و جاسوسان و فساد کشت و زرع و حیوانات و درشتی هوا و برف
در دلو رفتن بادها باشد و گرده بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما
و هراس عوام در حوت ابرها بود و تکارها و بارندگی در وقت و فساد مسافران
در دریا و گرده علما و وزرا **ثمره دوم** در قران قمر با مشتری در حمل

کند و هوا بود و گرمی و امن و نیکو حال مسافران و بیع و شری حیوانات و زدن از نیها
در ثور فراغ حال عوام بود و در برزگ کشاورزان و نیک رأی عوام و رسیدن کاروانها و
آوردن سحاب در جوزا رسیدن اخبار خوش بود و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن
خطوط و وزیدن بادهای خوش در سرطان نیکو حال عوام بود و فرح بزرگان و جمعیت حسن بیع
جواهر آباد و آمدن مسافران در دریا در اسد عزت عوام بود و بیع جواهر کانی و طاعت
ملوک و روان شدن نقود و رختن در صدقات در سنبله بسیاری جمعیت بزرگان بود و
اهل دیوان و وزیران و علما و اشراف و حکما و نیکو زراعتها و بیع و شری حبوب و نیها و آمدن زیش
کاروان و مسافران و ... در میزان رفتن بادهای خوش بود و نیکو میوه‌ها و اضا زرات
خوش و جمعیتهای اشراف و علما در عقرب آمدن بارانها بود و توبه زندان و بنده را ان
و در ماندن مسافران و اعتدال هوا و بارندگی در قوس جمعیت ائمه باشد و اهل القضا
و بیش حاکمان و بیع و شری دواب و گرمی هوا و طلب علوم و دینی در جدی این
شدن و برده مسافران باشد و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان و عروت
جنس بهت و ... در دلو رفتن بادها بود و جمعیت مشایخ و حکما و علما و رفتن
طلسمات و خواندن عزیمت در حوت ضعف عوام بود و جمعیتهای خیر و رفتن
بیش علما و قضات و وزرا و آمدن و رفتن مسافران و بارندگی **ثمره سیم**
قران قمر با مریخ در حمل هوا گرم بود و خصومتها و فتنه میان عوام و دزد و لشکریان و تشنیع

رود و فساد حیوانات بود در ثور غلبه عوام بود بر لشکریان و در ماندن غائبان و
تشنیع مسافران از ظلم دزدان و ظالمان در جوزا خبر دروغ و فتنه بود میان
عوام و اهل فضل و الباب قلم و تکرر بادها و بد رود در سرطان غوغا عوام بود و فساد
بدکاران و زحمت مسافران در دریا و نم و ابر و تاریکی و تکرارها در اسد فرستادن رسولان و
جاسوس و گرمی هوا و فساد حیوانات و سباع و وحوش و اندوه ملوک در سنبله اخبار
دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و رنج و تکرر و زحمت بازاریان و اصحاب حرف از لشکریان
و دزدان در میزان خطر مسافران بود و رنج زنان و اهل طرب و رفتن بادها و
تشنیع زنان بر شوهران در عقرب فساد مسافران بود و قتل و بند جاسوسان و بدی
حال آبها و ریختن تکارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا بود و داغ دواب و خصومت
میان اکابر و کودن کارهای آتش و کاهلی عوام و دزدی در جدی گرفتار شدن بدکاران
و جاسوسان بود و زحمت عوام از لشکریان و خصومتها و قتل در دلو رفتن بادها
باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران و ساختن طلسمات در حوت
فساد کشتیها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و ابرها و تکرارها و گرده علما و
و اشراف **ثمره چهارم** قران قمر با آفتاب در حمل تغیر هوا بود و
اندوه ملوک و امرا و تشویش و عوام و غضب بر زیردستان و فساد حیوانات در
ثور فساد نباتات بود و حیوانات و تنگی نفقه و مسافران و نهادن بنیاد و زحمت

اهل طرب و بستان بانان در جوزا بادها بود و نوشتن فرامین و شکوف و اشجار
و میوه‌ها و گرمی و تغیر هوا و تاریکی و اندوه کتاب در سرطان بزرگ کردن عوام بود و بارندگی
و تیرگی هوا و آمدن مسافران در دریا و بیع جواهر آبی در اسد اجتماع ملوک و بزرگان
بود و کشف اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله جمعیت اهل
دیوان بود و حضور مسافران و آوردن نامها و نوشتن شاهد و برکار شدن عوام در دیوانها
و مزاد در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن بادها و بر آمدن ابرها و میغها
و تاریکی در عقرب دلیل بارندگی بود و سرما و در ماندن مسافران و جاسوسان
و تیرگی هوا و آبها و کشتیها در قوس اختلاف هوا بود و گرده بزرگان و علما و قضاة
و دفعها و بیع و شری برده و حیوانات و کارهای آتش در جدی دلیل سرما بود و در ماندن کاروان
و بهائم و حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه ملوک بود و اکابر و سردی آن
و رفتن بادها و سرما و نم و بدی حال مسافران و غرور زحمت مشایخ و حکما در حوت
بارندگی بود و طلب بزرگی کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا و اجتماع شیخ و وزرا
و علما **ثمره پنجم** قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و بیع جواهر و پیرایه و زر زینها
و مهمانی زدن و زفاف و معاشرت و بزم و تغیر هوا در ثور دلیل قوت برزگ
و کودکان بود و فاحشگان و اهل طرب و اجتماع زنان و سرود و مهمانیها و آمدن مسافران و
خنکی هوا و سرما و رقت در جوزا بادهای خوش و زدن و نوشتن عشق نامه و شعر و خط و کاهین

و نقش و آمدن نامه خطوط بود و چیزی مهر و مانند آن و نامه و خبر و نیک حال دبیران و اهل
نشاط و طرب در سرطان افزونی جواهر آبی بود و نیک حال مسافران دریا و نبات
آبی و طرب در عوام و بارندگی و آمدن مسافران و نیک گشتنها و سور و مهمانی در اسد
اعتدال هوا بود و بر آمدن کارها و طرب در ملوک و خواتین و زدن سرا [illegible]
صحبتها و فرح و عشرت خاتونان در سنبله نیک حالی مسافران باشد و دهقانان و جاکران
و نکاحهای بزرگ و طرب در وزرا و ارباب قلم و بیع عطرها و جامهها در میزان
رونق اهل طرب بود و بر آمدن کارها و فرح در زنان و اجتماع و مهمانی و سور و مجلسها
عشرت و رفتن بادها خوش و دلخوشی مسافران در عقرب بارندگی بود [illegible]
مسافران و گروه زنان و اهل طرب و [illegible] و بارندگی در قوس طرب علما بود و فقها
و میل عوام بزهد و بیع جامهها و [illegible] دراهم و فلوس و زدن زرینه و اجتماع [illegible]
قضاة در جدی آمدن مسافران و رستن از زحمت و خوف [illegible] بیع
[illegible] در دلو بادها [illegible] عشرت [illegible] نکاحها [illegible]
در حوت بارندگی بود [illegible] و جمعیت زنان و خواتین و طرب [illegible]
و ائمه و قضاة و فرح در عوام [illegible] **ثمره ششم** قران قمر با عطارد در حمل
بیع دواب و سلاح [illegible] رسیدن اخبار و نامهها در ثور [illegible]
دواب و طعام و حبوبات و ضیاع و عقار و عمارت [illegible] و آمدن مسافران در

در جوزا

در جوزا رونق دبیران بود و نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامهها و
اخبار و رفتن بادها و بیع برده و ضیاع در سرطان فرستادن رسولان بود
و آمدن و رفتن کشتیها و مسافران دریا و بیع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی در [illegible]
و دلخوشی عوام در اسد حرکت ملوک باشد و سلاطین و رسیدن
قاصدان پادشاه و اخبار نیک و نوشتن منشورها و رفتن [illegible] و بیع جواهر [illegible]
و طلب مال در سنبله رفتن و آمدن جاسوسان و دهقانان بود و رونق دیوانها
و بازارها و بیع غله و حبوب و برده و کتب و [illegible] در میزان رفتن بادها بود و بیع [illegible]
و آمدن اخبار خوش و رونق شعرا و اهل طرب [illegible] در عقرب ابرها [illegible]
هوا بود و افتادن اراجیف در مسافران و در آمدن جاسوسان و بیع [illegible] در قوس
بیع برده و حیوانات بود و حرارت هوا و رقت دلها و رونق [illegible] و آمدن
مسافران و ظهور [illegible] و مناظره و فتوی نوشتن در جدی [illegible] مسافران
و دهقانان و بیع ستور و برده و اختلاف هوا و سرما و رقت و [illegible] در دلو
بادها [illegible] در دو مردم عام [illegible] از اخبار [illegible] باشد و [illegible] علوم دقیق و
طلسمات و نوشتن [illegible] در حوت آمدن و رفتن مسافران دریا
و کشتیها بود و تیرگی هوا و بارندگی و اجتماع [illegible] در [illegible]
صیادان دریا و [illegible] کارها [illegible] **ثمره هفتم**

بودن قمر با [illegible] قمر با شمس دلیل کند بر [illegible] احوال عالم و بزرگ شدن عوام و [illegible]
[illegible] از ملوک و اکابر و اشراف و روانی کارها و [illegible] اخبار خوش در [illegible]
[illegible] و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها بود قمر با زحل دلیل کند بر [illegible]
[illegible] شده و بیماریها بود در کودکان و زنان [illegible] و بسیاری [illegible] و نفاق [illegible]
میان عوام و افتادن اراجیف [illegible] و غم و [illegible] و فساد در مسافران
و دهقانان و بد شدن احوال [illegible] و جانوران و درد چشم و زدن دیو [illegible]

شعبه و از دهم در اتصالات قمر با کواکب شش اثمار
تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان زنان و مردان و فرزندان و پدران
و تغیر هوا و نیک حالی اهل [illegible] و مشایخ و مزارعان و [illegible] صیادان تربیع
و مقابله قمر با زحل دلیل افتادن خصومتها بود میان عوام و دیدن شدت [illegible]
و گروه میان پدران و فرزندان و زنان و مردان و تغیر هوا و سرما و بیماریها [illegible] در
کودکان و تفاوت نرخها **ثمره دویم** تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل رغبت
عوام بطاعات و خیرات و نیک [illegible] و دلالت و امنی و [illegible] و بر آمدن کارها
و رجحان [illegible] میان [illegible] بزرگان تربیع و مقابله قمر با مشتری دلیل [illegible]
[illegible] بود از عوام الناس و ظهور [illegible] و افتادن خصومتها و
مناظره و مجادله و اندوه [illegible] و اشراف و [illegible] **ثمره سیم**

[illegible]

تثلیث و تسدیس قمر با مریخ حرارت هوا بود و حرکت لشکرها و فرح در مردم [illegible]
و شکار شدن و سواری [illegible] انواع سلاح و خلاص محبوسان تربیع
و مقابله دلیل کند بر مرده عوام و ظلم لشکریان و خصومتهای رندان و غلبه عوام و قصد
[illegible] و بیماری کودکان و بدی [illegible] و مسافران و فصد و معالجت [illegible]
ثمره چهارم تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب دلیل عدل ملوک با رعیت و عوام
[illegible] بزرگان با خردان و گرمی هوا و دلخوشی میان پدران و فرزندان
و شوهران و زنان و روانی کارها و بر آمدن حاجتها و [illegible] تربیع
و مقابله دلیل غضب ملوک بود و قهر و سیاست [illegible] و [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] و عوام و تغیر هوا و [illegible] و گفتگوی بسیار و تغیر مزاجهای مردم
ثمره پنجم تثلیث و تسدیس قمر با زهره بسیاری فرح بود و طرب در عوام و عقد
و سورها و مهمانیها و بر آمدن کارها و نیک حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران
و عوام و اعتدال هوا و ارزانی تربیع و مقابله قمر با زهره [illegible] بود و گروه [illegible]
زنان و خادمان و اهل طرب و خصومت و [illegible] میان زنان و مردان و [illegible]
[illegible] زنان و کودکان و اعتدال هوا **ثمره ششم** تثلیث و تسدیس
قمر با عطارد دلیل [illegible] بازار [illegible] و [illegible] و نوشتن نامهها و فرستادن
رسولان و آمدن خبرهای خوش و [illegible] احکام نجوم دلیل [illegible]

سعیها و فرح مضرفان و تیز رود بیران و اهل بازار و **تربیع و مقابله** دلیل کند بر بازارها
بود و اخبار همه دروغ و خیانت رسولان و بسیاری باد و نه میان عوام و اهل بازار و دین
و قیلان و مصرفان و صحرا شدن خانه‌های ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطهای دروغ
و اندوه و بیران و مستوفیان و اهل فضل **اما** امتداد بر آنست که چون امتزاج
کواکب واقع و تدبیر و قابل تدبیر و احوال اتصالات معلوم کرده باشد که هر کوکب
با کدام کوکب یا بیشتر با هم یکی جمع آیند یا در شکل نظر باشند آن را امتزاج باید داد
چنانکه یاد کردیم در ثمره ششم از شعبه که شجره اول منسوب است و سخن بر طبیعت آن
کوکب باید گفتن که قوی‌تر باشد و آنچه در شرایط نجم گفته شده است آنرا که ای
آرند و معطی و مانع را نگاه کنند و نظرها و قبول و رد آنچه یاد کردیم نگاه دارند
و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع
کواکب و اتصالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثر قوی‌تر خاصه که
در اوتاد واقعند و مدت آن اثر سال یا فصل بردارند و حکم طالع و اجتماعات
و استقبالات همین باشد که در سال و فصل گفته شد الا اینکه دیر آنست
که چون قرار از اجتماع بیرون آید هر کوکب که بیوند و طبیعت آن کوکب گیرد
و تا با استقبال رسد آن مزاج دارد و احوال خیر و شر و نفع و ضرر طبیعت
آن کوکب کند و احوال هر و زر چنانکه آنچه حادث شود همه سو حکم یکسان باشد

بدانکه ابتدا

و چون از استقبال بیرون آید حکم همین طریق کنند و این اصلی است و نکته
دارند تا اجتماع دیگر و با طالع اجتماع و استقبال و صاحب هر یک و سایر اتصالات
علویات نیز نهند و حکم هر یک باز ده روز ارزانی کنند و اگر قمر به هیچ کوکب نه پیوندد
و حکم او از امتزاج آن بر هم کنند والله اعلم بالحقیقه والصواب و هر احوال زاید
بر موقع آن کوکب که نه در تغیر حال هوا و احوال مردم و نرخها و این همه بحسب نظر آن
کوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون آید از استقبال همین بود در هر اجتماع که
و استقبال این را نگاه دارند **شجره ثالث** در احکام طالع تحویل سال
عالم و فصول و احوال نیک و بد سال و فصل و عوارض که حادث شود را
در آن اصناف خلایق و تعیین هر یک در شش شعبات **شعبه اول**
در احکام طالع سال عالم یازده اثمار **شعبه دوم** در آنکه دارند چیزها ده اثمار
شعبه سیم در آثار علوی چهارده اثمار شعبه چهارم در فتنه‌ها و حربها چهارده اثمار **شعبه**
پنجم در احکام اشتهاآت قرآن چهار اثمار شعبه ششم در احکام موقوت هفت اثمار
شعبه اول در احکام طالع سال عالم و فصول یازده اثمار **ثمره اول**
در مقدمه این شعبه طریق استخراج درجه طالع سال عالم در همه زیجها استادان
آورده‌اند و ما نیز در زیج عدد بجدول هر نوع یاد کرده‌ایم شرح آنها هرگاه که طالع سال
برج ثابت باشد حکم همه سال از آن طالع کنند و او مانع کواکب دیگر دلایل او اگر

شجره ثالث

شعبه اول در احکام طالع سال عالم است

برج ذوجسدین باشد حکم دو فصل بهار و تابستان از آن طالع کنند و بر
کوکبی میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل پاییز و زمستان از آن طالع کنند
و دلایل او و اگر طالع برج منقلب باشد طالع هر فصلی دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی
را علی حده طالعی باشد و حکم هر فصلی از طالع او کنند الا اگر طالع برج ثابت یا
ذوجسدین باشد حکم چهار فصل کنند بهار طالع نیکوتر آید و اگر حکم هر یازده
روز کنند از طالعهای اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع یا از
استقبال و اتصال او با کواکب بنظرها مودت و عداوت چنانکه گفته شد در
پیش و سایر اتصالات علوی سو با دخم کنند و امتزاج دهند و همه طالعها سو
حکم بر یک طریق بود لابد بدانند که طالع سال نسبت باید با شهری که طالع افق او
بیرون آمده باشد و احکام در آن شهر از آن طالع کنند دوم آنکه طالع تحویل
منتصف عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر جدول نوده بر آن
احکام نهند و این نوع حکم عام باشد **ثمره دوم** در احکام کلیات
عالم احکام ستاره‌ها احوال موجهات است با اثر تحریک اجرام علوی و منابرها
شدن اجسام سفلی بدان تحریک جهت کون و فساد دنیا و شناختن این احوال
بر دلایل باشد پس واجب کند که بر همه چیزی اول دلیل طلب دارند و در
قوت و ضعف او نیکو تامل کنند و اگر دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانکه

منها

نموده‌ایم و احوال هر یک از اصناف مردم را در صورت طالع از آن برج بنگرند
و صاحب و مستولی او و آن کوکب که دلیل آن صنف مردم باشد چنانکه پادشاه سو
از برج عاشر و صاحب و مستولی او بنگرند و اگر طالع روزی بود آفتاب را شریک آن کنند
و اگر شب بود قمر را و مناسب سعادت و دولت هر یک احکام نهند و احوال وزرا و نزدیکان
پادشاه و مال و لشکر او را از یازدهم بنگرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد
و مریخ را شریک او کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم او سو از سهم الغیب
و صاحب و مستولی او و از ماه بنگرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او
از ماه بنگرند و احوال مال و کسب و معاش سو از برج دوم و صاحب و مستولی بر وی و از سهم
السعاده و صاحب و مستولی بر وی و از مشتری و صاحب سهم المال بنگرند و احوال نکاح
و شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی و زهره و سهم
و سهم التزویج و صاحب او بنگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و بارانها
از خانه پنجم و صاحب و مستولی او بنگرند و از سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد سو
شریک او کنند و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب سو از خانه نهم و صاحب
و مستولی بر وی و سهم الاسفار و صاحب او و قمر و عطارد بنگرند و احوال ارتفاعات
و املاک و عمارت هر چه که خواهند از صاحب او و زحل و مشتری بنگرند و احوال اسباب
و قرض و عهد و تهمت از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی او و سهم هر یک و صاحب وی

[illegible] طالع [illegible] و نیز [illegible]

در زحل نگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانه ششم و صاحب وی و سهم آن و زحل
و عطارد و قمر و سهم هر یک نگرند و احوال وبا و موت دانند و هو نکبت از خانه
هشتم و دلایل وی و زحل و مشتری نگرند و از سهم موت و صاحب وی و همچنین از خانه
در دلایل وی و قوت و ضعف او می‌نگرند و نظرهای سعد و نحس و قبول و رد و اعتبار
میکنند پس کدام از نه کوکب دلایل او قوی تر باشد بقوتهای ذاتی و عرضی و بعد که
ناظر باشند و آنچه ازو نهاد حکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دلیل منسوب
اند و آنچه بدو داده باشد از اجناس و اگر بر خلاف این بود حکم بر طرف مقابله
و اگر آفتاب بوقت تحویل قوی حال خالی بود و مشتری با ناظر باشد بنظر مودت
دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیک حال خزاین و اگر نظر عداوت
بود عدل و انصاف نماید لاکن وجوه نباشد و اگر زحل ناظر بود بمودت ظلم کنند در
صورت عدل اگر بنظر عداوت باشد ظلم و جور صریح باشد و چنین طالع ثانی باشد
و این قسم بود حکم او همین باشد لاکن از آفتاب و اگر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد
رایهای پادشاه صواب افتد و نظر بر عدل و مرحمت دارد و اگر نحس مستولی افتد حکم
بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود دولت و [illegible] نیکو حال بود [illegible] بود و اگر مشتری
قوی حال بود خود نهایت نیکو باشد و اگر بد حال بود عکس این بود قیاس کواکب
دیگر همین است منسوب هر یک لا از نظر کواکب هر کدام که او را در خانه شرف وا[illegible]

آن قوم را

ان قوم را کار بالا گیرد و اگر در خانه یا خطوط و دیگر چنین اتفاق افتد سعادت ما
صاحب آن رسد لا اگر در هر از خانها [illegible] نیکو نهاده بد دارد و یا در آن خانها
جایها بود و دلیل افتادن از سعادت صاحب جایگاه [illegible] نحس میان [illegible] زیان کند
نه متصل بود که بد باشد و نیز میان دو نحس و دلیل امور پنهان بود صاحب برج لا انصراف
و اتصال هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این همه حالات سود در وقت
تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر عظیم تر باشد و مدت او مدید تر ثمره
سیم در احکام جزویات هرگاه که کوکبی راجع باشد دلیل حیرت باشد و پنهانی
و فرو ماندن در کارها و درازیها [illegible] خطر و کم ثبات در منسوبات او دلالت اگر محترق بود
دلیل بیماری باشد و موت و نکبت و [illegible] اندوه در منسوبات او و بزیان رفتن همه دلالات
او ثمره چهارم اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت
دولت و حال پادشاه بود و اگر در خانه نهم افتد سفر کند و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد
در مملکت خود اگر در [illegible] سقط بود از رعیت [illegible] را افتد در هر خانه را قیاس همین است
و اگر طالع تحویل باشد حکم قسم همین بود ثمره پنجم اگر صاحب طالع
در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود و مقبول مردم در آن شهر دل نهند
ببندند و اگر نامقبول بجهت رضا باشند و اگر در هفتم بود مردم میل [illegible] و اگر در
عاشر بود در طلب منصب [illegible] باشند و چنین [illegible] و اگر در ششم بود [illegible]

بوند و نکبتها [illegible] و اگر در ششم بود بیماریها [illegible] و دیگر همین باشد
ثمره ششم اگر صاحب [illegible] در عاشر بود [illegible] معاش مردم [illegible]
بازگردد و اگر در خانهای سعدان بود یا مسعود باشد لطف از رعیت خواهند و اگر
خانهای نحسان بود یا کوکب نحس باشد بعنف ستانند و مال و معاش از ایشان [illegible]
برند ثمره هفتم اگر صاحب نهم با صاحب طالع بوند و بنظر مودت
مردم سفر کنند برضا و دلخوشی و اگر نظر عداوت سفرهای ضروری بود لا اگر صاحب طالع
با صاحب نهم بوند و بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود نگریزند
لا اگر آن کوکب زحل بود از شدت قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود از لشکرها
و خواسته دزدی و نا امنی بگریزند و اگر آن کوکب سعدان بود سفرها با راحت
بود و اگر با خیر و نفع و منفعتها مشترک روند [illegible] و نظر نیز سعد بود و همچنین اگر
صاحب طالع با صاحب پنجم بوند مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان
نیک زایند و بزیند و اگر صاحب پنجم با صاحب طالع بوند همان حکم باشد و اگر ازو
بوند دلیل بسیاری فرزند و اگر بر خلاف این بود حکم بر ضد [illegible] حکم طرب
و لباس و امثال همین بود ثمره هشتم [illegible] صاحب ششم دلیل صحت مردم بود
و اگر آن خانه نحس باشد یا نحس شده بود بیماریها پدید آید از نوع کواکب نحس
نحس کنند پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بوند [illegible] عطارد

در او فتاده باشد

در او فتاده باشد [illegible] در عاشر بیماران علاج پذیرند ثمره نهم اگر صاحب ثامن
محترق بود یا در نظر [illegible] افتاده باشد موتها بود [illegible] و صاحب [illegible] ناظر
بود بنظر عداوت و صاحب طالع و قمر و هر دو بد حال بوند و هر کوکب که صاحب
ثامن بود [illegible] یا محترق [illegible] اگر طبیعت آن کوکب حادث شود اگر آن کوکب
زحل بود موت از تنگی و قحط بود و ظلم و بیماریها [illegible] دراز کشد و آنچه بر خلاف موجب
است و اگر مریخ بود [illegible] و بیماریها [illegible] و طاعون و آنچه مریخ موجب است لا
اگر برج ثامن خانه زهره بود [illegible] مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانه عطارد بود مرگ
کودکان بود و طبقات عطارد و قیاس بروج دیگر همین است و اما اگر برج
حمل باشد بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد و در ثور [illegible] گردن
و اگر ثور باشد بیماریها در حلق باشد و اطراف او [illegible] و اگر جوزا بود
بیماریها در [illegible] باشد و دستها و باقی بروج [illegible] همین است ثمره دهم
در صورت طالع و هر کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود سال یا فصل از طبیعت
او کنند و اگر مشتری کواکب نیکو حال بوند احوال عالم در آن سال یا فصل همه بر
سعادت بود و ایمنی و تن درستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیک [illegible]
از نفقات و میوها بودن و داد و عدل و سازگاری خلایق و توالد و تناسل و بودن
فرزندان [illegible] و افتادن سفرها با خیر و اگر احوال کواکب ضد این بود حکم بر عکس آن رفته

ثمره یازدهم اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم بود از آن
جهة که مقوی آن دلایل نحوس مرا آخر اید راحت و فراغت و دلخوشی پادشاه
و خلایق و اثر اتصالات بد در وقت خوف و تشویش قوی تر و ظاهرتر بود که گفته اند احکام
کرانات چنانکه در پیش ذکر رفته است **شعبه دوم** در احوال کرانات
و ارزانی چند ثمره و آثار **ثمره اول** در مقدمه پیوسته کرانات در سنین از زحل
بود [illegible] و حال بود و ارزانی و فراخی از مشتری بود [illegible] که بد حال باشد
و اثر هر یک بوقت قران ظاهرتر بود **ثمره دوم** بنگرند که صاحب طالع
اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل و طالع قمر اگر این یک دلیل سعود بود
و هر دو کوکب یکی نیکو افتاده باشند و زاید باشند در سیر در عدد در افلاک
[illegible] کرانات کنند و اگر این دلایل نیکو [illegible] ناظر بوند و در وسط باشد کار قوی تر
بود اگر احوال و دلایل بر خلاف این بود [illegible] ازان [illegible] **ثمره سیم**
در صورت طالع هر کوکب که [illegible] قوت بود منسوبات [illegible] گردد منسوبات
آن برج که کوکب [illegible] بود **ثمره چهارم** اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال
مقدم بر طالع سال یا فصل در [illegible] تابع و مقبول باشد آنچه بدو منسوب است ارزان
گردد **ثمره پنجم** اگر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع
مشتری ناظر باشد بزهره و صاحب ثانی نظر دارد و طالع یا صاحب طالع در آن سال

بالفرزانی بند

شعبه دوم در احوال کرانات و ارزانی

یا فصل فراخی باشد [illegible] صاحب رابع سعد بود [illegible] باشد الا [illegible] کرانات
که مشتری [illegible] راجع شد طعام بها یافت [illegible] و چون مستقیم شد [illegible] آید [illegible] در
برج [illegible] **ثمره ششم** اگر قمر را اجتماع بیرون آید یا در استقبال در زحل [illegible]
در زحل [illegible] بود در فلک [illegible] استقامت باشد و دلیل کرانات کند [illegible]
با زحل بود یا ناظر [illegible] بود آنچه [illegible] کرانات [illegible] از منسوبات زحل بود و موضع او [illegible]
و موضع او **ثمره هفتم** صاحب ثانی اگر در سیر زاید بود [illegible] در عدد در افلاک [illegible]
[illegible] **ثمره هشتم** [illegible] چون [illegible]
[illegible] از طالع سال یا فصل کرانات [illegible] و اگر [illegible] میزان بود قوی تر بود [illegible]
طلب کنند **ثمره نهم** اگر صاحب طالع در [illegible] بود [illegible] در عدد در افلاک و زاید در سیر
عدد و [illegible] دلیل کرانات [illegible] اند در سال [illegible]
اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال [illegible] در وسط السماء بود [illegible]
کرانات کند و اگر در سابع بود [illegible] و اگر در رابع بود [illegible] و اگر [illegible]
کرانات [illegible] کند **ثمره دهم** [illegible] و دلیل [illegible] بود [illegible]
دلیل عزیزی باشد [illegible] دلیل طلب باشد و همین [illegible]
چنین زحل میزان رسد طلب معاش کنند از خوف قحط کرانات [illegible] در فلک
خارج مرکز [illegible] کرانات [illegible] رسد که زاید بود [illegible] که دلیل [illegible]

شدن باشد و نقصان در سیر و بودن او در زایل الوتد باشد قحط و دلیل ارزانی بود
و [illegible] بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم [illegible] مردم باشد **شعبه
سیم** در احوال آثار علوی چهارده ثمره و آثار **ثمره اول** در مقدمه او دلایل باد و باران
بادی اند شمس و مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها بروج آبی اند زهره و عطارد

[illegible]

فتح الابواب از عطارد و مشتری بود باد و باد خوش و نرم و اگر یکی از اینها در برج آبی بود
باد و باران باشد و اگر در برج خاکی بود باد و ابر باشد و اگر در برج آتشی بود
ابرها و پراکنده باشد و باد گرم و تاریکی و اندوه و [illegible] هوا مناسب وقت الا اگر

ابرها [illegible]

شعبه سیم

زهره از قمر منصرف شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا باشد [illegible] گفته اند از
باد و [illegible] و تغیر هوا [illegible] مناسب بروج الا اگر قمر از آفتاب منصرف شود و بزحل پیوندد
[illegible] و تغیر [illegible] و اگر [illegible] در بروج آبی بود [illegible] باشد در برج بادی [illegible]
شد و اگر [illegible] در برج بادی بود [illegible] و تیز رود و اگر در برج آتشی بود [illegible]

[illegible]

بود [illegible] تر باشد و اگر آن کوکب راجع بود تغیر [illegible]
و چون در برجی [illegible] که [illegible] ابر [illegible] در هوا قمر [illegible] آنها
دلیل است چنین زاید بود در سیر و نزدیک بود باجتماع یا استقبال [illegible] در فلک

اوج خود ابتدا از پس تربیع اول بود با آفتاب مقابله و از پس تربیع ثانی اجتماع چون
این احوال قمر را نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد قمر میان طالع و وسط السماء
بود یا در ربعی که مقابل اوست دلیل آبها بسیار است در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع
شوند در بروج آبی باران بسیار آید و آبها فراوان بود خاصه در حوت و اگر در بروج
بادی دلیل بادها مخالف گویند چون زهره و عطارد در وقت باران در برج آبی دلیل باران
بسیار بود **ثمره سیم** صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از
کواکب باران بود و کواکب دیگر از برجی آبی بدو ناظر بوند دلیل بارانهای بسیار بود در
وقت خاصه طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر باشد سیلها باشد و باران
تیز و اگر زهره بود ابرهای سیاه برآید و تاریک شود و بارند که باندازه بود و اگر عطارد
باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریک و بارندگی کمتر بود و اگر زحل بود باران ابر
باشد و آهسته و دراز بود و از مشتری تغیر هوا بود بی زیادتی گرمی و بارندگی نرم ثمره
چهارم عطارد چون از برجی به برجی نقل کند هوا تغیر شود مناسب وقت و برج
از گرما و سرما و باد و نم لاجرم گویی که راه اثر بود در وقت تحویل به برجی و لیکن اثر
عطارد ظاهرتر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند
دلیل آبها و بارانهای بسیار بود در آن بهار و سال سردی هوا باشد **ثمره پنجم**
پیوستن با زهره از خانهای عطارد ابرها و بارانها باشد و باد و اگر عطارد

با زهره بود

با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد **ثمره ششم** اتصال عطارد با زحل یا زحل
زحل دلیل سرما بود و بارندگی دائمه در رعد و برق در هنگام و در غیر آن دلیل شکستن
گرما بود از تغیر هوا و تاریکی خانه باشد **ثمره هفتم** اگر زهره در تابستان مشرقی بود
گرما بشکند و ابرها برآید و بارندگی بود در وقت و اگر نزدیک تحویل آفتاب بحمل زهره
مشرقی بود خاصه در غایت در تشریق بود زمستان سرد بود و بارندگی در سیح ... بود
بود و اگر در فصل بهار ماه مشرقی بود از سرد شود و غمها باشد و اگر زهره بود با احتراق
که اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود گرما قوی شود
در تابستان و علامات شهب افتد و اگر در وقت تحویل آفتاب به دلو ... مالا
آفتاب بود شرقی یا مغربی آن سرما بشکند **ثمره هشتم** زحل در بروج آبی
دلیل خشکی سال و نقصان چشمها و رودها بود و گذشتن تابستان با اعتدال پس اگر مریخ
در بروج آبی بود دلیل خشکی سال بود و در برج آتشی در تابستان دلیل سموم باشد و
در زمستان دلیل شکستن سرما بود در وقت سرما و خشکی در تابستان دلیل شکستن
گرما بود **ثمره نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرمی بود خاصه از بروج
آتشی یا دلیل شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر در ... کوکب حکم همین دارد
ثمره دهم اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل قران با هم بوند
بجای هوا باد ها وزد و در بروج خاکی سرما شود خشک و در بروج آبی سرما بود و باران بود

فایده [illegible] العطارد والمریخ اذا اجتمعا [illegible] فی برج ... زحل ... [illegible]

و در برج آتشی شکستن سرما بود و گاه در تابستان هوا گرم شود و در تابستان گرما با اعتدال
بود **ثمره یازدهم** زحل در رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل
خسف و زلزله باشد خاصه که برج خاکی بود و اگر عطارد یا قمر با او بود یا بر او
ناظر بوند بنظر نحس سخت تر بود احتراق زحل در بروج خاکی و قران نحسین و
اتصالات بد هر دو همین حکم دارد **ثمره دوازدهم** مریخ در عاشر
طالعها دلیل بودن آتشها بود در هوا خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی و چون
شده باشد و اگر عطارد یا قمر با او بود یا ناظر بنظر عداوت سخت تر باشد
و ذو ذوابه پدید آید و ذنب و چون یکی از این علامات پدید آید و جرم شمس
سیاه گون و یا سرخ نماید اثر فتنه و بد در تو قوی تر بود پس اگر ذو ذوابه از طرف
مشرق پدید آید فتنه و تشویش از آن جهت ظاهر شود و زودتر در آن
جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر همین باشد لاکن ذو ذنب در
مغرب ظاهر شود و اثر او دیرتر پدید آید و از هر جهت که دم او بود آن جهت
خراب گردد و لشکرها دیگر از آن طرف درآیند و پادشاه و سروران
دیار آن ولایتها را نکبت رسد و نقصان آید و آبها در آن بلاد
نقصان کند و قحط شود و هوا بد گردد و بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد
و مرگهای فجأة و دزدیها و ضیاع‌ها ... ~~بیماریهای صعب پدید آید~~ و ...

و چون بهار تو

و چون بهار تو ... که در پیش ذکر رفته است منتج لا اثر او در آن اقلیم و ناحیت
و بلد ظاهرتر بود که او بر سمت او بگذرد یا او را ببینند در شهرهای که منسوب بود
بدان برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات او و باد در عاشر آن شهرها اثر
او را عظیم باید دانستن در فن و عالم لاکن بزرگ که ثمره بطلمیوس را شرح کرده
است عبرت خواجه حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذو ذوابه بود در مصر و قرب
مرحلت بدان است سلطان عهد تقیی رفت در رود نیل بسیار نقصان کرد و لشکرها که
درآمدند مبالغه فساد بسیار کردند و باد و قحط در مصر و حوالی آن تا آنجا که دیدیم آن بود
ذکر بیت ... ماه رمضان سنه اثنی و ستین و ستمائة هجریه ذو ذوابه پدید آمد در مشرق
از مطلع اسد در صبح بوقتی که آفتاب در اواسط اسد بود و در میان شب کوف بود ... الارض
قرب یازده ماه بود که ذو ذوابه مقدار سر آدمی بود از وی دود دراز بالا کرده و ...
می نمود که بهم پیوند و از آن بالای او در زمین ... تلاش چو دود حرکت او چون ... شد در
شبانه او و غیر آنچه آفتاب از وی دور می شد و او در زمین تبت و بلاد مشرق و اقلیم
ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان بگذشت و هر شب فرو ترمی
شد و از طرف جنوب و قلعه غارت گشت بیست و چهار ماه در ملک دیده است ...
هشتاد و پنج شبانه روز بود و چنانکه در اسد پیدا شد بعد از آن او آن بود که در مشرق
و مرگ بسیار قوی شد و پادشاهان را نکبتها رسید و هلاک شدند و قحط شد و بیماریها بود و ...

و آن زمین چنان گشت که الفندی در وی که معروفست از خشک و از بادشان آنچه
زنده مانده بودند در مشرق روی بترکستان نهادند که لشکر خطا و ماوراء فرود تر می آمدند تا
بماوراء النهر همه را جمله کرفته از وبا و قحط و حرب و ولایتها خراب میکردند و از مردم
آنچه قوت داشتند همچنین لشکر خطا می آمدند تا در شهرها را جمع کنند و در دین قوت
آشکارا شد و راهها در بند آمد و شغف برخاست تا مدتی که در از فرزندان در دست
کردی و امثال آن بود که از دروازه شهر بیرون دیده بود خواست و ظلم و جور
عوان بر سر و آنچه مردم از ولایتها بالا بیرون آمده بودند بعضی بخراسان آمدند و از
عراق بلاد شده و هر جا که رسیدند بلاد و ولایت و دیدند چون لشکرها بیگانه آمده بودند در
ماوراء النهر خرابی میکردند و بعضی کارها را نقض آمدند و بعضی از وبا هلاک شدند و ترکمان
درویش شدند همچنین هر سال وبا و فتنه و قحط می بود در خراسان آن اثر کرد که
براق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر بیرون آورد و در حرب قوی
رفت و او شکسته و خاسر و نومید باز گشت بماوراء النهر و بعلت اکثر دفع با لشکر
و در آن بود زلزله چنان افتاد در ختن [illegible] پیدا شد و آب سیاه از زمین او
بیرون آمد و این شهر را [illegible] گفت از آن [illegible] و در بعض سنگ و [illegible] بنا کرده است
و بعد از سی سال [illegible] در ماوراء النهر مردم ولایتها بالا آنچه در
کارا بود به لشکر از خراسان در امداد [illegible] رجب سنه احدی و سبعین و ستمائه

دفتر [illegible]

دفتر عظیم کردند و به عالمیان در زمان و جوانان را بکشتند و بتیغ خلایق را بیکبار
بر رحمت آوردند بطرف جیحون روان کردند و چون خلایق بسیار بودند در ضبط نمی شد
آوردن از مردم بجای بیشتر بیکبار گشت و باز گشت اما آنچه از جیحون بگذرانیدند نیز زمین
ایران را آوردند از این سببست که امروز در خطا تا کنار از خلایق [illegible] ها
همه کاری می خوانند و بعد از آن غارت بزرگ چون مردم جمع شدند در کنار [illegible]
[illegible] دیگر غارت کردند تا چنان که در وی خیره و حوش می باشد و قصیده گفتم
این حالات را و ذکر غایب شدن فرزند خود کرده و چون او را بعد از [illegible] سال در
کوه با غم [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام بردم و قصیده دیگر در مدح او گفتم
در سر ترتیب بخواندم شب ادینه که اصحاب بغداد حاضر بودند و هر دو قصیده در دیوان
بنده ثبت است و ذکر غایب شدن این فرزند در دیباچه زیج [illegible] گفته ام هم رفته
است و ما که در این اقلیم افتاده ایم و سرگردان مانده این سبب است پانزده سال از
آن واقعه غارت کنار [illegible] است هنوز جمع [illegible] آرام [illegible] کریم [illegible] هر روز خبری
[illegible] رسد که سبب هزار اندیشه و غم [illegible] و مرگ [illegible] و در [illegible]
[illegible] مانده ام اللهم احفظنا من هذه الشدائد والبلاء بالآمین یا رب العالمین

ثمره سیزدهم در تغییر حال هوا بسبب قرب و بعد کواکب از آفتاب چون
قمر از اجتماع بیرون آید تا بتربیع آفتاب برسد تری کند و از تربیع تا باستقبال

گرمی و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی و قمر از اجتماع
تا استقبال زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و دیگر است
که قمر از تربیع اول زاید النور است ~~و از استقبال تا اجتماع ناقص النور~~ تا تربیع
ثانی و از آنجا ناقص النور تا تربیع اول جهت آنکه نور و ظلمت بوقت هر دو تربیع در
جرم او مساوی است و چون تربیع اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع
ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود تا تربیع اول اما سه کوکب علوی را چون از احتراق
بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا تا مقابله بشمس گرمی و از آنجا تا مقام ثانی
خشکی و از آنجا تا احتراق سردی [illegible] زهره و عطارد از احتراق تا بمقام اول
تری کنند و چون راجع شوند تا باحتراق در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا بار دیگر مستقیم
بوند خشکی کنند و از آنجا بار دیگر تا احتراق سردی اما کوکبی دلیل سردی شود و دیگری دلیل
گرمی و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل خشکی [illegible] مختلف در هوا پدید آید
بحسب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن
و احکام مناسب امتزاجات کواکب گفتن و در تفریق گفتن قوت هر یکی
را از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوا را تا حیثیت با حال که
در دیباچه یاد کردم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته ام و فصول سال را

ثمره چهاردهم در تغییر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت

طلوع و غروب

طلوع و غروب آفتاب ابرها نماید که در او بهر لونها در رنگ [illegible] ماند و
شعاع او کشیده نماید دلیل بادها بود و اگر بسیار ملون نماید یا بسبز [illegible] باد و بیش
او سپیدی نماید یا کرد او دایره باشد دلیل باران باشد که بود و سردی هوا الا بیش از
اجتماع یا استقبال [illegible] در موضع قمر همان صفتها که در شمس گفته شد
در قمر طلب دارند اگر موجود بود حکم همان است که در شمس گفته ایم و اگر کرد او
دایره نماید و آن دایره صافی نماید که پنداری که حرکت میکند و [illegible] چند از
او قوی تر باشد الا اگر کواکب ثابته از آنچه باشد بزرگتر نماید دلیل بادها
باشد و باران [illegible] و اگر آتشها در از بینند که آنرا شهاب خوانند دلیل باد بود از آن
جهت که او برود و اگر از هر جهتی بینند بادها مضطرب جهد [illegible]
قوس قزح در مغرب بوقت [illegible] باشد دلیل [illegible] باشد و اگر [illegible] بود دلیل
هوا باشد و در مشرق دلیل [illegible] بود در هوا [illegible] **شعبه چهارم** در احوال
[illegible] آثار **ثمره اول** در دلایل حروب از وجه کلیات
دلیلهای فتنه و حروب مریخ است و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان ایشان
و موضع مریخ در [illegible] دلیل پادشاه است و مشتری دلیل
[illegible] و زهره دلیل [illegible] و قمر دلیل [illegible] در وقت قران یا
این دلایل نظرها بد افتاده باشد در مدت آن قران [illegible] وجود

شعبه چهارم

واگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانه‌ها مشتری باشد مدعی
خارجی را لشکر جمع آید لا وقت پدید آمدن این احوال آنگه بود که انتهاء برج قران
یکی از خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام
با مدعی و خارجی یار شوند و اگر مریخ مشتری را ناظر بود قوت بیشتر کند و اگر مشتری در
عاشر طالع سال بود خارجی بتخت و مملکت رسد و اگر در دیگر خانه‌ها بود قوت نیابد
و اگر در ایهما از وهم بود درماند و بکشندش و اگر در هشتم بود باطل گردد لا اگر مریخ در برج
وقت تحویل مشتری را نقل کند بزحل و عطارد را بدحال بود زهره و سقط فتنه‌ها عام گردد
و حرب و قتل افتد لا اگر مشتری ضعیف بود باشد در وقت قران و سقوط زحل
افتاده مدعی باشد و خروج بدکاران و فرومایگان بود و زود باطل شوند لا اگر مریخ در
خانه‌ها زحل بود باشد بوقت قران مدعی و خارجی کور افتد و باطل کنند مرد را جدای که اندک
قوت دارد لا در وقت خروج مدعی اگر زهره نیکوحال بود صلح رود و اگر در این وقت
نظر علویین باشد بمودت هم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکوحال بوند
رسول فایده دهد و اگر بدحال بوند سبب فساد گشت **ثمره دویم** در دلایل حروب
تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن
سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل
رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله او یا بوتدی افتد و تا و طالع هر او زبیچ ده و نه دقیقه

وهشت ثانیه

وهشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و قدر آن بود که بعد میان مریخ
و زحل همان قدر بود که میان وتد و تحت الشعاع بر توالی اگر چنین باشد بدان
مدت که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر وتد بر بدان تحت رسیده باشد یا شعاع تحت الشعاع
فساد و شر در این وقت ظاهرتر بود و دیرتر بردارد و فتنه در آن سال یا فصل و قوت
مرعیان و خراج بود **ثمره سیم** مریخ تحت الشعاع در ابتداء سال یا فصل دلیل
فتنها بکثیر و شیون رود و فتنها در آن و اگر در وتدی بود در آن وتد برج منقلب باشد
تحت تر باد و فتنه در درونه بود مریخ تحت الشعاع و تدبیر آن بود که این اتفاق در انتهاء برج
قران افتد **ثمره چهارم** اگر مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل
سال یا فصل قومی بپادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابله آفتاب بود
دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد خاصه که برج منقلب باشد
هر آینه در این وقت مریخ راجع بود پس اگر مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در برج
بود ملک‌ها بدی کند و خرابی جایها بود و در خوف باشند و دشمنان گویند و بکثیر زنند
با مراجعت کنند در وقت مریخ لا اگر مریخ سالار بود برج انتهاء برج قران
یا خداوند طالع سال بود دشمنان تیز کنند بر پادشاه خاصه که در تربیع بد بود
و دلیر گردانند و حربها انگیزند پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج بگردد دشمنان
پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر مریخ

بتربیع خداوند خانه آفتاب بود و پس چنین دانند و مریخ را از خانهای غریب
هیچ خانه بدتر از حوت نباشد چنانکه دایم بیرون می‌آید و در وی گذر دوری می‌بود
می دارد و هیچ خانه از خانهاء عرب بهتر از دلو نیست که از خانه بیرون می‌آید
در وی شرف دارد دیگر آنست که ضعف مریخ در ابتداء سال و فصل از
زحل دلیل فتنها و تشویش و فسادها بود **ثمره پنجم** چون مریخ بوقت تحویل
سال و فصل بسهم السعادة یا بسهم الغیب نظر کند بعداوت دلیل دارد بپادشاه تنها بود
و کشتن و کوفتن و فتنه و حرب و اگر زحل بجای مریخ دریابد فتنه و تنگی بود و حوادث
و ظلم **ثمره ششم** در مبداء سال یا فصل بنگرند در برج انتهاء ولادت پادشاه
یا انتهاء جلوس او یا انتهاء طالع جلوس او هر کدام از اینها موجود بود و مریخ در آن دیده
باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود
و تدبیر آن باشد که آن وقت و تدبیر موافق او تا د طالع سال افتاده باشد
ثمره هفتم لا اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرقی بود از طالع پادشاه
ظفر او را باشد و اگر بر جهت مشرقی بود ظفر لشکر مشرق را بود و سه جهت دیگر را
حکم همین است و اگر چند مریخ ضعف بود او را بس است دارد و این قول ابو
معشر است لا ابو نصر مطغری از اصحاب احکام است میگوید که مریخ از ده درجه
ثور تا ده درجه اسد مشرقی است و از آنجا تا ده درجه عقرب جنوبی و از آنجا تا

ده درجه

تا ده درجه دلو مغربی و از آنجا تا ده درجه ثور شمالی پس مریخ در هر ربعی که بود این
در باع ظفر لشکران طرف را بود و این قول را از هرارس مرتضی بند ابوالمیه
غزنوی در کتاب آورده است **ثمره هشتم** اگر وقت رجعت مریخ دلیل فتنه و حرب
خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نگرد خاصه به نظر مودت فتنها بقوت بود لا الفعل
نیاید و اگر نحسی بوی نگرد و اگر آن سعد مقبول بود و قوت دارد و مانع از طبیعت آن سعد
بود و مانع او و اگر مریخ در خانهای سعدی بود چون سعد راجع شود مفسدان از فتنه
باشند و لا ظاهر شود ستایشان و اگر مستقیم بماند ظاهر شود و اگر شود کی بود نرسند
ثمره نهم در استخراج سهم الحرب است که دلیل حرب است یا آن را بروز بشب از انکه
درجه آفتاب بگیرند تا درجه مریخ و از طالع بفکنند و دو دیگر را روز بشب از درجه مریخ بگیرند تا قمر
و از موضع قمر بفکنند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود یا بنگرد به نظر عداوت فتنه و حرب
ظاهر شود خاصه که در وتد بود و آن وتد برج آتشی باشد **ثمره دهم** اتصال
شمس با مریخ مودت از اختلاط سعدان نظرت یا بپادشاه بشود لشکر دینار عطا رود با مشتری
مودت دلیل بسیار شدن خزانه پادشاه بود و راستی مستوفیان **ثمره یازدهم**
قوت ذات مستولی بر سهم السعادة و سهم الغیب دلیل راستی دل ملوک و سلاطین و خلفا
باشد و قمر با راس در وسط السماء زیادت حرمت و ملک پادشاه بود و قمر
مقبول باشد و فرزندان آن سال مقبل زایند و هرات آفتاب در وسط السماء دیر

ظلم موکب بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد **ثمره دوازدهم** در دلایل
قمر چون از اجتماع یا استقبال مقدم باز گشته بود اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت
و امن در [illegible] صلاح باشد خاصه که نظر مودت بود مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم
بر ضد این باشد در آن سال یا فصل لا این حکم در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند
و حکم پانزده روز از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر بود
چنانکه مذکور است و همچنین لا بپیوستن قمر با عطارد در وقتی که از آفتاب منصرف شده
و بنظر او باشد دلیل اراجیف باشد و اخبار بد و کذب و بازارها خاصه که نظر عطارد
نحس بود و عطارد را اگر از نحس منصرف شده قمر بعطارد پیوندد دلیل شدت بود در
خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود لا اگر از سعدی منصرف شده و بعطارد
پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی
خلایق **شعبه پنجم** در احکام انتهاء طالع قران و برج قران
پنج اثمار **ثمره اول** در دلایل کلی و دلایل قران اصل اصل است و دلایل سال
فرع او و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع فصول
و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم انتهاء برج قران است و صاحب او که نگاه
در صاحب برج از آن جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بهر حد معلوم
کرده باشند در وقت قران آنچه بقوت بود در وقت چنین نوبت بر آن دلیل رسد

آن چیز

آن چیز از قوت بفعل آید و هنگام موجود شدن آن مواعید آنست که انتهاء برج
قران یا طالع قران بموضع آن چیز رسد و دلایل دیگر همچنین پس واجب آن کند که
هر سال که کنند در انتهاآت و سالخداه و بعد از دو صاحب [illegible] از کواکب [illegible]
احکام کلیات سال از این دلایل کنند و از این قران اختر میخواهیم که حکم بیست سال از آن
باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند از برج قران
که بروی اعتماد بیشتر است و سالخداه و صاحب [illegible] لا اگر سالخداه کوکب مستعلی الافق
افقه یا مستولی بر جزو قران یا صاحب [illegible] دلیل قوت حال پادشاه بود اما بر [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] سعادت پادشاه و عاملیان خاصه اگر سعدان ناظر باشند [illegible] برج
انتهاها با صاحب [illegible] خاصه که مستعلی [illegible] بود باشد یا مستولی با صاحب [illegible] انتها
برج قران رسیده بود لا اگر زحل مستعلی بود باشد در این وقت مریخ بود و [illegible]
ظاهر شود [illegible] خاصه که نظر عداوت بود [illegible] شدت خلایق
و [illegible] پادشاه و لا اگر بوقت قران قوی بود باشد در این سال ضعیف بود و نقصان
حال صاحب [illegible] آن بود و آنچه بدو منسوب بود بد گردد لا اگر در آن وقت ضعیف
بوده باشد در این وقت قوی بود و احوال پادشاه [illegible] بالا گیرد و [illegible]
بود خاصه که انتها با محل [illegible] رسیده بود و اگر سعدان ناظر [illegible] قوی تر بود لا اگر
این دلایل در قران وسطی نگاه دارند [illegible] همین طریق بود لا آن قوی تر [illegible]

که احوال خلق نیکوتر بود و قیاس هر قران دیگر همین است **ثمره دویم**
در دلایل جزویات چون انتهاء طالع قران یا برج قران بدوم رسد صاحب را
آن کوکب بود فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا برج قران بود و سال
سیم آن کوکب که او تحت این دیگر باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب دور
باز کوکب اول شود پس اگر برج انتهاء دوم برج قران باشد و او سعود بود و سالخداه
قوی حال و صاحب سعد دلیل فراخی در آن سال و بسیاری کسب و تیزی بازارها و روائی
معاملتها و سعادت مردم با همدیگر و اگر این سه دلیل بد حال بوند حکم برضد بود
چنانچه انتها به سیم رسد و سالخداه قوی حال بود صاحب سیم سعد دلیل سازگاری
مردم باشد با خویشان و پیوند بسیاری حرکتها و طلب علم و طاعت و دینی و اعتقاد و
بازرگانیها با نفع و اگر دلایل بد حال حکم برعکس بود و انتقالات بود به اختیار لا
چنانچه انتها به چهارم رسد و سالخداه و صاحب [illegible] سعود بوند دلیل آبادانیها بود
و دیگر ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت [illegible] و دهقنت و بسیار ارتفاعات
و عوارف امور محمود بود و اگر گوید که خلایق در اوطان و اگر دلایل بد حال بوند
جایها خراب کنند یا [illegible] خراب [illegible] و حال ارتفاعات و کشت
و زرع بد بود و قیاس هر دوازده برج همین است و سالخداه و صاحب ادوار چنین
منسوبات برج معلوم شد است [illegible] احکام مناسب آن برج نهند

و انتها بدو رسید

که انتها بدو رسید بود چنانکه مثلا تا برج چهارم [illegible] تا بار سال سیزدهم انتها
ببرج اصل رسد لا در نوبت انتها به هر برجها کواکب این اصول نگاه دارند
که این برج در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف او همچنین و در این سال چون
است حال است بخلاف آن پس اگر در وقت قران برجی سعود بوده باشد
چنین نوبت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس بوده باشد همچنین اثر نحوست ظاهر
کند مناسب طبیعت نحو لا اگر سعود بوده باشد در این وقت نحس بود [illegible] از منسوبات
او از مردم و اجناس و اگر سعد بوده باشد در این وقت سعود بود سعادت و عزت مملکات
او بکمال رسد لا اگر برجی منحوس بوده باشد در این وقت نحس بود احوال منسوبات
او بدتر بود و اگر سعد بود در این وقت [illegible] قوت گیرد و حکم کواکب همین
است لا اگر سال که برج انتها سعود بود و سالخداه دلیل سعادت احوال خلایق بود [illegible]
بود تیزی بازار [illegible] بازرگانیها لا اگر در برج انتها [illegible] فساد و حال منسوبات
او از طبیعت آن کوکب بود از مردم و اجناس و احوال [illegible] و اگر کوکب سعد بود
عزت [illegible] آن برج بود آن نیک حال خلایق [illegible] کواکب
برج انتها که بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار کنند [illegible] **ثمره سیم**
اگر برج انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا [illegible] طالع یا عاشر او یا انتهاء
طالع تحویل او یا با طالع تحویل او قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین

اگر دلایل سعد بوند بوجه حسن باشد و نظر بر عمل کند والضعف و اگر نحس
بود جور و ظلم کند و مکروهات رسد بمردم **ثمرهٔ چهاردهم** اگر در جزو قرانات
یا طالع قران یا برجی که در وی بوقت قران سعدی بعید باشد چون غیبوبه اتفاق افتد
در همین وقت یا آن موضع طالع کسوفات افتد یا در آن خانه قران نحسین گردد یا از دو
نحس یکی بدیشان رسد بدی احوال پادشاه بود و ضرر او بدان دلالت و خوف و مکروهات
خلایق دارد اگر این احوال در اوایل قرانات افتد یا واقع شود پادشاه را آفت رسد
و اگر کار نبود تغیر احوال صاحب سلطنت در آن قران باشد **ثمرهٔ پنجم**
در هر برجی که سعدی بعید باشد در وقت قران یا نظر سعدی چون نوبت انتها
بدان برج رسد سعادت پدید آید از جوهر آن سعد و اگر نحس بعید باشد
نحوست رسد از جوهر آن نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همین بود و لا در
هر برجی که یکی از دو نیر بعید باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان
برج رسد نهایت دولت پادشاه بود نزدیکان پادشاه و بزرگان دولت حظ یابند
خاصه که آن برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود و حکم سهم السعاده همین است و
اگر سهم الغیب بود نیز بر ما کند در ممالک و سعادت او دلیل را بهای نیک باشد
و کثرت او دلیل را بهای بود **شعبهٔ ششم** در احکام کسوف و خسوف
هفت اثمار **ثمرهٔ اول** در دلایل که کسوف کواکب عظیم باشد در احوال

عالم رحمة

شعبه ششم

عالم رحمة اثر او در وسط السما بود کسوف بذات خود مضرت رساند بملوک
و سلاطین و اکابر و حاکمان و مقربان ملوک و خسوف بذات خود مضرت رساند
بخلق و خانواده و خادمان و زنان خاصه که زنان حامله و کودکان و ملکت مضرت
کسوفات بقدر ملکت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر
او عظیم بود اگر کمتر بود کمتر باشد و در افق چندان موثر نبود لا فاعل مضرت
کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و برج هر چه او مدبر باشد با احوال
کسوفات پس وقت باشد که مدبر یک کوکب بود یا بیشتر حکم قوی تر شود و
دیگران کمتر در مزاج شریک او باید کرد لا از کواکب ثابته وقت باشد که کوکب
مدبر ثابته بود و فعل او ظاهرتر باشد و باز فعل دو کوکب علوی از سفلی قوی تر بود
و کیفیت مضرت بر صفت مدبر باشد لا کواکب ثابته شاید که مدبر بود اگر کسوف
یا خسوف در درجه طلوع او اتفاق افتد تا در درجه قرار او لا اگر مدبر زحل بود مضرت
از ظلم باشد و زنگ و هر اسراف و اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از
ایشان مشقت و رنج رسد لا اگر مدبر مشتری بود مضرت از معروف
بود و نهی منکر و راندن حق و طلب حقوق شرعی دار را با خبر یا خاصه اهل
سنجی و زر داران کنند و طبقات مشتری مستولی گردند لا اگر
این هر دو کوکب علوی مستولی گردند ظلم پدید آید در صورت عدل و خوف

پدید آید در صورت امن و قحطی بر مزاج رخصت و قیاس کواکب دیگر همین
است لا اگر هیچ کوکب مستولی نبود کیفیت مضرت از مزاج آن نیر بود و از
ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد چون کسوف کلی باشد یا نیر او منکسف گردد
در برجی آتشی از ذوات الاوتاد چیزی ظاهر شود و مضرت آن کسوف یا فرط
لذت کوه دو یا افتد و حرب و مقاتله بود و پادشاه را نکبت رسد و تبدیل احوال
و تنها بود چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه که شمس بدحال بود یا منحوس بنحسی خاصه
در آخر قرانات یا آخر دولتی یا در قتی و جهان مستعد فتنه شده باشد **ثمرهٔ دهم** اگر
کسوف یا خسوف بر درجه طالع شخصی اتفاق افتد زیان رساند بجان و تن آن شخص
هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه در عقده ذنب باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد
بدی احوال عمل و دولت بود و الم از پادشاه و اگر بر بیت المال افتد وصال مال
بود و موش و خور و دن چیزها و مرض و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف
در موضع نیرین یا سهم السعاده اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتهای مهلک و
فساد از خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی باشد و رفتن
عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمرهٔ سیم** قاعد مضرت در کسوفات برج او بود
و طالع او و موضع مدبر بر سر آن برج پس اگر مدبر در برجهای بادی بود مضرت او در مردم
بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن باد ها زیان کار و بودن قحطها و اگر در برجهای

فناپو

خاکی بود مضرت در حبوبات و سم تلف شدن بود و نباتات و حار تهاد و خورد نیها
و هم زلزله و خسف باشد و سرما و بدی راهها و اگر در برج آبی بود مضرت در آبها
بود و مسافران در یا و حیوانات آبی و جواهر آبها و بارانها که بسیار چنانکه خرابیها کند و اگر
در برجهای آتشی بود مضرت در معادن پدید آید و جواهر و فساد در زر و سیم و بودن گرما
و تنگی سرما در وقت هر یک و فساد کوه سفند و بز و اسب و چهار پایان پس اگر
مدبر در حمل بود فساد شکوفه ها بود و اگر در بهار رسد از میوه ها و اگر در میزان بود فساد
میوه ها و ترها بود و تغیر هوا و اگر در بروج انقلاب افتد خرابیها بود و تغیر علو نها
مردم و مضرت از سرما و گرما **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مدبر زحل بود فساد انواع بیماریها
بود و از آنچه بر زحل منسوب است و پدید آید در هوا درشتی و سرما و ابر باد و سرما و بم و با
بود و مضرت در بهار ها در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد و حال شاخ و دیها فتنی
و خانها و قدیم و فقرا و گوشه نشینان و اگر مشتری مدبر بود مردم را بر انگیزد و طلب
مال و موش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و هوا بااعتدال
گردد و نمایان شود بادهای خوش و زند و اگر مریخ بود فساد پدید آید از خشکی هوا و
خشکی میوه ها و فتنه ها و بیماریها که بمریخ منسوب است چنین بیماری دایم و پدید آید و خون و
حمی دایم و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم بود و در وقت نقصان
باران و کم شدن آتش ها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در الغند

و آب و برف و شکستن سرها در هنگام و بودن اراجیف و اگر زهره مدبر بود دلیل
او مناسب حال مشتری باشد بدر مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت
مردم و دزدی و مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و ناسازگاری ایشان و ازار و بزه
و عیوب و موجود نشود و اگر عطارد مدبر بود و مزاج آن کوکب بگردد که بدو پیوسته باشد و مزاج
موضع خود ظاهر شود از دوری و بعد آن کوکب و آن برج و تغیر حال هوا باشد و بادها مضطرب
گردد و بادها گرم تر و مضطرب شوند و حیلتها سازند و اراجیف بسیار افتد و حفظها و مهمات و خبرها نویسند
و ضیقها کنند لا حکم کما آنست هر چند مدبر کسوف و خسوف سعد بود موضع خود را سعد گرداند
تأثیرات بخیر نزدیک بود و اگر نحس باشد موضع خود نحس گرداند تأثیرش بشر نزدیک باشد
و اگر مدبران برنظر سعد سعود بوند فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس
باشند تأثیرات ایشان را در شر زیادت گردانند از طبیعت خود ثمره پنجم در تأثیرات
ملکان از کسوف و خسوف در آن اثرها بیشتر بود که منسوب باشند ببرجی که کسوف و خسوف
و طالع هر یک مثلثات هر یک را از اقسام در مقدمه پس بنگرند در برج کسوف
و خسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه ولیکن کدام ربع است
از ارباع عالم و بدانند که تأثیرات در آن ربع است از ارباع عالم و بیشتر بود و بلاد
و دیار کنند یا اوان شهرها را که برج خسوف و کسوف و طالع هر یک منسوب بود ثمره
ششم در مدت تأثیر کسوف و خسوف مدت تأثیر کسوف از ساعات تمام هر یک

معلوم کنی

معلوم شود یعنی از ساعت ابتدا تا انتهای او پس هر ساعتی را در کسوف شمس یکسال حساب
کنند و هر دقیقه را شش روز و در خسوف قمر هر ساعتی را ماهی و هر دقیقه را روزی
مثلا اگر ساعات تمام کسوف یک ساعت بود و دقیقه مدت تأثیر او یکسال بود و ده
روز و در خسوف قمر یک ماه بود و یک روز ثمره هفتم در معظم تأثیرات این تأثیرات
را وقتی است که اثر او در آن وقت قوی تر است و دانستن اثر او بجهت آن که ساعات
لاجرم میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که بگیرند
درجات مطالع میان موضع کسوف و طالع کسوف بعد آن را ساعات موجه کنند و بنگرند که
از دوازده چه نسبت دارد پس هر نسبت که این ساعات موجه را بود بدوازده همان
نسبت بود وقت معظم تأثیرات را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی
سه حاصل شده باشد نسبت او از چهار ده ربع بود پس معظم تأثیرات کسوف بعد از گذشتن
ربعی بود از تمام ساعات کسوف در خسوف حکم همین باشد شجره چهارم
در احکام طالعهای موالید بر دلایل کلیات و جزویات و مفردات و مرکبات و عام
و خاص در سعادت و شقاوت خارجی و داخلی دوازده خانه در هفده شعبه است
شعبه اول در کیفیت احوال موالید پنج اثمار ثمره اول در مقدمه این
شعبه طالع مولود عبارت است از آن برج که بر خط افق مشرق بود بر آن دلالت
در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه آن برج را بآلت صحت باشد

شجره چهارم
در کیفیت احوال موالید

و هیچ آلتی بهتر از اصطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس
بگیرند و اگر بشب بود ارتفاع کوکبی از آنچه بر اصطرلاب رسم کرده باشند لا بد از
اصطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع بگیرند و ساعت معلوم کنند از
روز یا شب و از آن استخراج کنند و ما این جمله را در زیج عمده الالخانیه شرح کرده ایم
لا اگر منجم حاضر نبود و آلتی بتعجیل باشد آن زمان فوت شود و دانستن آن ممکن نبود
پس استادان این صنعت طریقها آورده اند آن را نمودار خوانند تا بدان عمل
درجه طالع محقق شود تا وقتی که منجم را خبر داده بودند از زمان ولادت پس منجم آن زمان
تخمین کنند و گویند که روز یا شب چند ساعت گذشته باشد و از آن ساعت
درجه طالع داو تا و ثبت کنند و بر نمودار عرضه دارد و اگر موافق افتد با طالع
تخمین بر آن طالع اعتماد نشاید باید و لا بد آن نمودار که خواهد طالع درست کنند
و باید که تفاوت جزوی بیش از نیم ساعت و کم از نیم ساعت بود جزو این اصلاح
دشوار نیز بود لا در طالع تخمین عمل نمودارات چون آن درست است و نمودارات بسیار است
آنچه بر علما است نمودار شرط نقطه است منسوب بهرمس حکیم است و در بسیار روایات او
هرمس ابن هرمس است پس اول آنست که موضع قمر در وقت انفصال نطفه از رحم برگیرد و طالع وقت نطفه
موضع قمر باشد در وقت ولادت و مراد از این نمودار بطلمیوس است پس فحوای آنست که هرگاه که
درجه طالع وقت نطفه ... آنجا که از ... ساعت و از زمان درجه طالع ...

علامت ...

بعد از وی

و بعد از وی نمودار تیرات است که آن را از دست باز خوانند و دیگر بزرگان
از والیس اسکندرانی و ماشاءالله مصری و ابن هندی و غیر ایشان هر کسی نموداری
یاد کرده اند و ما این امثال را بجهت آن ثبت نکردیم که مطلوب از این نمودار احکام
است ولیکن در زیج هر یک را روشن کرده ایم و مثالی منه و طالعها از ارتفاع نهاده ایم
و این در آنچه شکل آورده چنانکه بهیچ کتاب دیگر حاجت نباشد کسی را که آن
زیج در نظر افتد ثمره دوم در کیفیت احوال مولود بوقت ولادت قول
بطلمیوس که بنا و اثر بنیش آدمی بر هفت قوت است اول قوت طبعی است و او
بقمر منسوب است ثانی قوت حیوانی است و او بشمس منسوب است ثالث قوت شهوانی
است و او بزهره منسوب است رابع قوت تفکر و تذکر و آن بعطارد منسوب است
خامس قوت غضبی است و او بمریخ منسوب است و سادس قوت نفسانی و او بمشتری
منسوب است سابع قوت ماسکه است و او بزحل منسوب است پس این هفت
کواکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر روی زمین و چنانکه بحره هفت
چشمه زمین هفت بحر است در جوف زمین میرود و از آن با صلح و عروق
آبی میرسد بهر شهری بقدر استعداد و نصیب خود بیکدیگر از آن رسیدن و قبول
کردن شود تا حاصل آید همچنان اثر قوت نفس کما هفت کوکب میشود
بواسطه فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب با ارکان اربعه میرسد و از آن

هر موالید موجود میشود و مولود را ازین همه قوتها استعداد قبولیت آن قوتها
در زمان تولد کسب میگردد و هیئات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در
آن زمان و ثمرات آن اثر در ایام منسوب این اجرام از قوت بفعل می‌آید هر
یک در وقت خویش بمقدار قوت مؤثر در مبداء اصل و استعداد متأثره
مولود است پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و شقاوت و سعادت
خیر و شر و نفع و ضرر و امثال این کلا صفات انسان است آدمی را برین
قوتهاست و این قوتها از آثار صفت کواکب است و واجب آن است که در
ابتداء اصل احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند
تا از آن حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت است سعادت مولود از قوت
و موافقت کواکب است و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام
کوکب که بقوت تر بود در مبداء اصل اثر او در مولود ظاهرتر باشد لا اگر برج
در وتد طالع مادر بود و آن برج مذکر باشد وضع حمل او آسان باشد و اگر مولود
مذکر بود و نیرین در برج مذکر خاصة شمس این فرزند سلامت ماند و اگر مولود
مؤنث بود و نیرین مؤنث خاصة که قمر حکم همان است لا اگر زحل در وتد طالع
مادر بود دلیل دشواری وضع حمل باشد و تباه شدن مولود و اگر زحل در پنجم بود حکم
همین بود و اگر در ششم بود مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و به عجب که معلول ماند

و اگر در هشتم

و اگر در نهم بود خوف مرگ باشد و حکم ذنب در برج سه بیت نیز بد باشند

ثمره چهاردهم عمل در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آن که از مادر جدا
شود بمنزلت غوره است از آن جهت که آدمی بر مثال نبات است در قوتهای طبیعی
پس چنانکه بر غوره حکم انگوری نتوان کردن تا آنگاه که صفتهای وی تمام شود بر
مولود نیز هیچ حکم نشاید کردن تا وقتی که در وی هنر خلقت انسانی تمام شود چون
حرکات و سکنات و برآمدن دندان و قوت نطق و امثال این و آن در مدت
چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند لا دلیلهای تربیت مولود
درین مدت دو نوع است خاص است و عام خاص درجه طالع است و متولی او و صاحب خیر
و ارباب مثلثات طالع عام شمس است و قمر از آن جهت که بقاء شخص بقوت این
دو نیر است و قمر خصوصاً مخصوص است باحوال کودکان از آن روی که بچه مزاج قمر دارد که
سریع التغیر است خاصه صاحب نوبت قمر باشد یعنی اگر مولود شبی باشد صاحب
نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی فرد است
پس اگر طالع و صاحب او هر دو و نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول
مسعود باشند و بهم دیگر ناظر خاصه که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول بتو
تن درست بود و با شهامه دراز عمر و عزیز در میان عشیره و مردم و یابنده تربیت
تمام لا اگر بعضی دلایل نیک حال بود یا همه میانه حال باشند تربیت مولود و احوال

و احوال او بر وسط گردد و مناسب آن دلایل و مواضع هر یک لا اگر وقت
ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس باشد یا بعد از
بیت ثامن یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس گردد خاصه در وتد طالع
آن مولود زود میرد لا اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس گردد که او در ثامن
یا رابع خاصه کان کوکب نحس بود مولود زود میرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود
لا اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود را اعضا دشوار برد و اگر قمر پس اجتماع یا استقبال متقدم
بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی
بود لا اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی
تربیت ماند و اگر نیرین دلایل یا قمر مقصور بود میان دو نحس در یک برج یا در دو برج
خاصه که در وتد باشند مولود زود میرد یا بدلت مردمان بد در ماند و معیوب گردد
و خوار و عیب او در عضوی پدید آید که بدان برج منسوب باشد خاصه که برج قمر
معوج الطلوع باشد و بدتر آنکه برج ششم بود و لا اگر قمر با دلیل دیگر در میان
سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند و بشفقت و بیابد تربیت تمام لا اگر
زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود را زاد و تربیت نیابد و بدتر آنکه که بیت
عاشر یا رابع و صاحب هر دو بد حال بود منصرف از صاحب طالع یا از طالع
ساقط باشند لا اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد در وتد خاصه که آن سعد زهره

بود

زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند
و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کردن

ثمره پنجم در اتمام تربیت تا مدت چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل
تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب مثلثه دلیل
تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار ماه است تا دو سال و هشت ماه و رب
ثالث دلیل تربیت او آخر است و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار
سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال و سالم بود از مناحس در دور
در نوبت تربیت او تن درست باشد و تربیت نیکو باشد و اگر بد حال بود
حکم بر ضد نشیند خاصه که این کوکب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه
ترک او کند لا اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس باشد یا با ابطاء
در افلاک حقه یا نحسی دیگر بود بدین صفت مولود را عیب پدید آید خاصه که
آن کوکب زحل باشد و اگر آن برج آبی بود در آب افتد یا در چاه و اگر برج
بادی باشد از بلندی خانه یا از بچه در افتد و اگر برج آتشی بود در تنور یا آتش
در افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا بام خوف باشد اگر آن کوکب صاحب ثامن بود
مولود بمیرد و اگر صاحب سادس بود عیبی و دردی پدید آید در آن عضو که بدان
برج یا کوکب نسبت دارد و آن را نمودیم که حمل دلیل بر سر و اطراف او و برج

شعبهٔ دویم
فی احکام اخلاق
مولودات

طالع شد او تا دوازده خانه لا اگر آن کوکب مسعود یا بنظر سعد مسعود شده باشد
و صاحب طالع موت ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر رسد صحت
یابد و اگر سعدی او را تا سیم یا ششم مولود سلامت و زحمت نیابد **شعبهٔ دویم**
در اخلاق مولود شش اثمار **ثمرهٔ اول** در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق بر کوه
خوی وی است و خو بسیار است و هر یک خلاف دیگر چنانکه صورتها مردم
اصلی همه سه قوت که عقل که قوت نفس ناطقه دوم غضبی که منسوب است به مریخ
سیم شهوانی که منسوب است به زهره و فروعات این سه اصل حد ندارد و سبب حاجت
از این سه کوکب با همدیگر و با کواکب دیگر و بودن ایشان در بروج هر یک لا
امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوه عقلی باشد در رایها و صواب و طلب علوم
نافع و نمودن دیانت و صلابت و امانت گذاری و عدل و انصاف و
نظر کردن باشد و امور آخرت و مانند این لا امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای
بد باشد و حفظ و جستن علوم مطول در رسد و بعلوم عمیق معانی و باریک اندیشی نمایند
در کارها و چیزها لا اگر امتزاج با مریخ کند رایها او مکر و حیلت باشد و طلب حروب کنند
و خدیعت و تیزی کیاست و مانند و سخت دل بود و مودی باشد و بسیار
غضب لا اگر امتزاج با شمس کند رای او سروری بود و میل و امارت و دانستن علم
سیاست و زور کننده باشد و متکبر و نظر او بکارها صورت بود لا اگر امتزاج

با قمر کند رای

با زهره کند رای او مباشرت بود و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و ادوات
و الحان و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر
با مور دین و اسلام دارد لا اگر امتزاج با قمر دارد رای او بسفر بود و مساحت و حرکت
و علم مساحت و مداحی و نظر با مور سفر دارد لا اگر امتزاج مریخ با کوکب اتفاق
افتد با عطارد و مزاج همه را ترکیب باید دادن در اول کوکب مخالف و غالب از
سعود جدا کردن و معطی را از مانع تا حکم بر آن نهادن و دیگر از ترتیب
او ساختن و بر حسب اتفاق سخن راندن لا اگر عطارد بذات خود قوی حال بود و
در صورت طالع مولود او شنوای قوی کرده و مردم رای و تدبیر او متمسک سازند و قول
او حجت باشد لا اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از شکر دان ناپاک باشد
لا قول عرضی باشد و اگر مولود قوی حال بود در علمی که دارد در آن مشهور گشته و محترم
باشد و اما اگر سعد با مسعود بود از هر علمی و درسی که دارد منفعتها گیرد و اگر منحوس
نحسی معرب (?) باشد او را که بداند **ثمرهٔ دویم** در دلایل خاص و عام بر اخلاق
دلایل خاص و عام درین قصه دو نوع است لا عام را دلیل کواکب است و بروج و کواکب
عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان لا از بروج جوزا و سنبله و میزان
دلیل حرکت آید لا اسد و عقرب و جدی دلیل عزم اند لا سنبله و میزان و جدی
دلیل عقل اند لا ثور و عقرب و حوت دلیل حمق اند و لا شمس خاص طالع است

و صاحب و مستولی و کواکب متبرز و قابل تدبیر قمر و قوی تر همه کواکب
متبرز است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد
و بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود و بعد از آن قابل تدبیر قمر
پس هر گاه که کوکبی در صورت طالع متبرز بود مدار خلق مولود بر مزاج آن متبرز باشد
و موضع او و اما اگر متبرز نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع و مواضع
او اما اگر قابل تدبیر قمر هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگر چه ساقط
باشد پس بنگرند اگر دلیلها خلق مولود که عام اند در برجی باشند که موافق مزاج
ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن مولود از وجه خاص و عام کنند مثلا چنانکه
عطارد و شمس متبرز است از دیگر کواکب بعقل او در برجی بود که بعقل منسوب است
از آنچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد متبرز افتاده باشد پس
هر گاه که دلیل خاص و عام جمع آیند مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمره
امتزاج شرح آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات قوی تر
باشند اثر آن در خلق مولود ظاهرتر باشد و آنکه ضعیف تر باشد اثر او
نهان تر بود **ثمرهٔ سیم** در دلایل جزوی بر اخلاق این بسیار است
آنچه اینست که اگر دلایل خلق یا بیشتر آن در برج ثابت باشند مولود
ساکن بود در کارها و قار رود و مسته و برای خود ایستاده و متواضع لا اگر بروج

دو جسدین باشند

دو جسدین بوند مولود زیرک آمیزنده و منفع و خوص کننده در کارها و
فتان لا اما اگر در برج منقلب افتند مدح و ثنا دوست دارد و در زرگی عاشق بود
با التفات خواهد که از هر صنعتی و علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم لا
اگر دلیلهای خلق یا بیشتر او در برج بهیمی بوند مولود خلوت جوید و منفرد بود از
خلق و خلایق و اگر دلیل را جمع لو گردان باشد در یک چیز ناقرار گیرند
و در کارها متحیر باشد لا اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی شوند مولود چیزها
با طعم و بدمزه و بو حرارت دار و دود بوها خوش را خوش کند و فعلهای شنیع
ناپسندیده را قبول کند لا اگر زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه که در
برج بهیمی بوند مولود احمق باشد و بدگوی خلق و تهمت زننده و دروغ
ساز لا اگر مریخ قوی بود و زهره شریک او مولود تن پرور بود بطرب و فسق و فجور
و لهو و زینت ساختن بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد لا اگر قوت
زهره را بود دلیل آن کند لا بلطف و شیرین سخنی و مزاح داری لا اگر قوت
مریخ را بود شرکت عطارد مولود دروغ گوی بود و لجاجت و خصومت و خلاف
کننده سخن چون باشد در آن حجتها آرد و در سخن تند و تیز بود لا اگر عطارد
قوی بود و مریخ شریک او مولود عمر کننده باشد و رند و منافق پیشه و نام
راغب بتهمت و بصیرت لا اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود

جوینده عزلت باشد و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن زبان
خوش و شیرین و معنوی و شعر و غزل بود و داننده موسیقی و زدن ساز اما اگر قوت عطارد
را بود شاعر بود و مشاعره و مناظره و منادمت با بزرگان کند سخنان نمکین و خوش گوید
و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و رقص بود خاصه که دلایل در برج میزان
بود اما از عطارد در برج با او را زبیر مولود قوال شعر خواند که در میزان اما فرهاد زرد
ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معرفت و تعریف آن مستخرج
بران بوقت احکام **ثمره چهارم** در حکم مفردات بباید دانست که
مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق و شفقت در چیزها سعادت و ایمان
و مضرت از کوکب و شهوت یافتن از اوتاد و رفعت از صعود در افلاک و حلول
و کم نامی از هبوط دلایل و حضیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت
از فرح و رنج در رحمت از وبال و شادی از فرح و اندوه از ترح اما اگر در صورت
طالع دلایل موصوف باشد بصفات پسندیده و در مواضع نیکو قوتها ذاتی
و عرضی دارند مولود در جهان بود آراسته بصفات و اخلاق و در شرف و کمال
و فضیلت انسان بر آنست از خارجی و داخلی اما اگر دلایل ضعیف و نحوس
در سقوط و تحت الارض بوند خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود در مرتبه
بهایم بود و بی قدر و خسیس و بدتر اگر دلایل در برج بهیمی بوند با برج کلب که نه

گفتن دانند و نه شنیدن **ثمره پنجم** اگر عطارد در خانه زحل بود خاصه در
دلو مولود فکرت با صواب کند طلب علم و فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این
اما اگر در خانهای مریخ بود مولود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه که در حمل و عقرب
سازد و کینه کند و بود و ضیعت محالات دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود
هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده و گوید سخنهای عجب آرنده و در میزان لطیف
طبع و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و
مدرس و حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود مولود مصاحب سازی بود میان عوام
و گلوخ و اگر در خانه آفتاب بود مولود تیز خشم بود و تند و زیرک باشد و اگر در سنبله صاحب
رای بود پیش بزرگان و مستوفی و فاضل و نویسنده و نقاش **ثمره ششم** هرگاه که طالع
سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود و خویشان خود نگو مرتبهای عالی رسد خود
بعقل و کیاست چون وزارت و نیابت و مانند این و اگر طالع حوت بود حکم
همین باشد و لیکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا
بود در کارها تعطیل کند و زبان برد و خود را از مرتبهای عالی بیندازد و اگر طالع قوس
بود حکم همین دارد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاک دهد
بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین دارد لیکن
بسبب زنان و راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را آنچه دارد در سر کار

و خود را در زحمت اندازد و سبب بیماری و علت گردد مگر و از زنان و شهوات
و طالع عقرب مثل او باشد و لیکن بسبب مبارزت و ضیافت و مکروه از فساد
و شر اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز باشد و در آب دارو و مکر و اگر
جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوشش در جمع و نگاه دارنده بود اما اگر طالع سرطان
بود مولود راست حالت دارد و سیاحت و الفت گیرد با عوام اما اگر طالع اسد بود مولود
ریاست طلب کند و سروری و بیش دانی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم
مفردات طبعی در مرکبات تفاوت کند **شعبه سیم** در صورت و مزاج
مولود سه اثمار **ثمره اولی** در نمودن دلایل او صورت و مزاج از روی کلیات ضابطه
بر آن اعتماد افتد بر طبیعت مستولی بود بر طبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب
طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی مستولی بود او قوی تر بیخ دلیل بود بر همه احوال و اگر مستولی
نبود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این هم حاصل نیاید حکم بر مستولی
موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع باشد اما اگر این هر چهار دلیل
حاصل آیند آنرا که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون
این قدر معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد کنیم **ثمره دویم** در صورت و مزاج
مولود بدلایل مفرد اگر این حال زحل باشد و او شرقی باشد مولود سیاه چرده بود
و با این رنگ آبادان تن و سیاه موی و سینه او موی ناک بود و بردبار باشد

و معتدل بالا

شعبه سیم ۳
در صورت و مزاج
مولود

و معتدل بالا و گران طبع بود و غالب بر مزاج او سردی باشد اما اگر زحل او مغربی بود مولود
گندم گون بود و چشم لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و
خشکی بود و اگر مشتری مدبر بود و او شرقی باشد مولود سفید اندام و پاکیزه و بسیار موی
و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آزار و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد و موی
کمتر دارد و شهلا چشم و فربه اندام بود و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ مدبر بود
و شرقی باشد رنگ مولود سرخ بود و سفید ازرق چشم نیکو قامت و آبادان تن تمام
موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد اما اگر مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم
و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی سر و کلان گردن و غالب بر مزاج او خشکی بود و اگر
زهره مدبر باشد و او شرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب صورت
معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او بزنان ماننده باشد و
مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم یا شهلا چشم و تیز شهوت بود
و مزاج او معتدل میان سردی و تری اما اگر مغربی بود رنگ او سفیدی بود و کم بزرگی زننده و حکایت
کارت دارد و با به زینت و لطیف طبع بود و نیکو قدر و بسیار موی و سیاه چشم و
مولع براندن شهوت ناپاک و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر عطارد مدبر بود و شرقی
رنگ مولود گندم گونی بود مایل بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو الفت
و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج او خشکی باشد اما اگر مغربی بود رنگ او

بسری زند از گندم گون و لاغر تن بود خوب اندام و باریک آواز چشم او
در مغاک افتاده و حدقه او مانند حدقه بز و شیر فهم بود و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی
باشد و اگر شمس بود بر او مولود لاغر تن باشد و رنگ او بزردی زند و بزرگ سر بود
و قوی بصر و معتدل قامت و با شکوه و هیبت و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر
قمر بر او بود و در شرق باشد مولود سپید رنگ بود و بسرخی زند و نیکو منظر بود و نیکو
بر با نیکو اندام و غالب بر مزاج او سردی بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست
اندام و نیکو معیشت و بسیاری تاک و رنگ او مایل بود بزردی و روشن و دراز اندامی
بود عضو او در حرکت و تیز کام باشد و غالب بر مزاج او تری بود اما باید
دهنده زین کواکب را چنانکه آفتاب یاری دهد در هیئات و جمال و عزو بهی
و بزرگی قامت و دور کرمی و خشکی مزاج ها او یاری دهد در اعتدال صفتی و ترتیب
مزاجها و حرکت **ثمره سیم** در احکام برج طالع است بنحو کواکب خمسه
متحیره چون در اول شرق بود تو گوئی پیکر آدمی بعد و توانا و قوی جثه و چون مقیم راجع
بود تن مولود خرد بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بود مولود معتدل الحال
باشد و چون در شعاع شمس باشند مولود خسیس باشد و دراز است و قرار
و آنچه باید در سد الا اگر صاحب طالع بر وزده فلک شده و بود مولود کشیده
بالا بود و تنح آدر و طرف بالا او قوی تر بود الا اگر در حضیض باشد مولود

کوتاه قامت بود و خرد اندام و طرف زیر او قوی تر اما اگر در میان اوج و حضیض باشد
یعنی در یک از دو مقام مولود معتدل اندام بود و قوی میان و کمرگاه اما اگر اتفاق چنان
افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج در آن وقت بر از وجه دیر باشد آنگاه
مولود از حد اعتدال بگذرد و بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالا او در غایت کوتاهی
باشد اما اگر درجه طالع از اوائل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از اوسط افتد میانه باشد
اما اگر بیشتر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف در یک مزاج
چون بهم دیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در آن صفت و جهات
و مزاج در رنگ **شعبه چهارم** در احوال حواس و قوتهای نفسانی یازده اثر **ثمره**
اول در حواس ظاهر پنج حس است آدمی را اول حاسه سمع است یعنی
شنودن آوازها و آلت آن هوا بتوسط هوا کلی و حدوث آن از گوش است و ترتیب کننده
او زحل است بشرکت مریخ دوم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال آن
از چشم است و ترتیب کننده او شمس است بشرکت قمر سیم حاسه شم است یعنی
بوئیدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش بسبب هوا و حدوث آن از بینی
است و ترتیب کننده آن زهره است بشرکت مریخ چهارم حاسه ذوق است یعنی
چشیدن طعمها و دانستن طلخ از شیرین و با مزه از بی مزه و حدوث آن از زبان
و اطراف دهان و ترتیب کننده او عطارد است بشرکت قمر پنجم حاسه لمس است

شعبه چهارم
در احوال حواس
و قوتهای نفسانی

یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این در همه اعضا پراکنده
است و بیشتر او در سر انگشتان است و ترتیب کننده او قمر است بشرکت زحل
اما هر کدام از این کواکب قوی بود و دور از ششم و هشتم و از نحوس و آن حس که بدو منسوب
است بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا در آن دو بیت باشد یا بنحس منحوس آن حس
ناقص بود و با خلل و اگر همه دلایل یا که بود از نحوس و قوی باشند ایشان و ایشان
ناظر بودند و در اوتاد و یا مایل الاوتاد باشند دلیل سلامتی هر پنج حواس بود و بر ترتیب بودن
آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع
بد بیرون آید و بموضع نیک و نده برد یا از حضیض بسوی اوج دارد یا راجع بود مستقیم شود
و یا از شعاع آفتاب بیرون آید و آن حس که بدو منسوب است قوت او زیاده شود و باشد
و هیچ وقت نقصان نپذیرد اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد و یا از
موضع نیک بموضع بد در آید یا از اوج بحضیض یا راجع خواهد شد یا در شعاع
خواهد رفت آن حس بدو منسوب است خلل پذیرد و در نقصان افتد و اثر آن وقتی
ظاهر شود که قوت گیرد که نوبت ترتیب نوعی از انواع بدو رسد و این اثر بحسب قوت
و ضعف آن دلیل باشد در قوت ترتیب **ثمره دوم** در حواس باطن
همچنانکه ظاهر پنج حواس است باطن نیز پنج حس است و در اسم و ضعف ایشان بسیار خلاف
است پس آنچه که مشهور تر است آنست که اول قوت وهم است و او را

خاطر نیز گویند دوم قوت مصوره است و او را مخیله نیز خوانند سیم قوت متفکره
است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند پنجم
ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگر چه هر یکی بصفتی و فعلی منسوب است
چنانکه حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل با تعلق نسازد بدیگری
و آن بدیگر موصوف شود بدان صفت بمیانجی عقل و نفس بعالم محسوس نیاید و معلوم غرض
نشود و ما را غرض این نسبت است که هر یکی از این پنج حس بکوکبی منسوب است از خمسه متحیره
چنانکه قوت وهم منسوب است بمشتری و قوت مصوره بمریخ و قوت متفکره بزهره و قوت
ناطقه بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از این پنج کوکب بقوتهای ذاتی آن
حس که بدو منسوب است بکمال باشد و اگر ضعیف باشد آن حس نیز ضعیف باشد
و چون کواکب بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته باشند حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشند
اما قوت و ضعف این حواس را باهم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر
گفته شد و از اتصال و انصراف دلایل ذوالات و دیگر زیادت نقصان **ثمره**
سیم در دلیل عقل و دو قوت دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند
معاش و دوم را عقل غریزی و نظری گویند پس آدم بعقل عملی تواند شناختن
نیکی از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از
امور دنیایی و عالم شاید تا شخص بدان قیام نماید و او را بنا مها دیگر نیز گفته اند و امور

و قوت و عطارد

بعز ثانی عقل نظری است که بدو شناسد آدمی ذات و صفات خدای تعالی
و بحقایق اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم و ارواح
و اجسام و او را بنامهای دیگر نیز خوانند و او منسوب است بآفتاب پس هر کدام
که این دو نیر قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشد اما اگر قمر تنها قوی ذاتی
بود اثر او قوی‌تر بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بوده نظر مودت و بطالع نگرند یا
بصاحب او یا بهره خاصه از اوتاد این هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت
باشد و مولود در امور دینی و دنیایی زیرک بود و دانا و هر مصلحتی که در وقت او
گذارد و بی او چنانکه باید و در آینده نامحسوس باشد و اگر نظر عداوت بود کارها بعقل
سازد و در علم سیاست تنگ باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب
او ساقط مولود در کارهای دنیوی و اخروی بی تدبیر بود و جاهل و مجهول ماند
ثمره چهارم در نسبت قوت نفسانی بکواکب و تنها نفسانی بر سه قسم اند
که تربیت دهند مولود اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و
نتیجه او سه قوت است اول غذا دادن دوم فربه ساختن سیوم قوت تناسل و توالد
اما فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتهای و تعطیل در کارها و کاهلی
و آرزو طلبیدن و در نماز بیعت بودن و از لک داشتن و شهوتهای و بجوری
واداز تاثیرات قمر است بشرکت مشتری ثانی روح حیوانی است و موضع او در دل

و نتیجها او دو قوت است اول فعل کردن و دوم دریافتن چیزها اما آنچه آدمی
خشم راندن است و قهر کردن و غضب و حسد و کینه و طمع و شجاعت و قوت
جستن و تحمل و قاعده این روح تعلق دارد و او از تاثیر آفتاب است بشرکت مریخ و
ثالث روح انسانی است و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او دماغ
است و در حقیقت او را اشارات یاد کرده اند و هر قومی را در وی قولیست و محققان
گفته که از عالم غیب وارد است و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگر است
و این قوت است که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت
کرده که و نفخت فیه من روحی و دیگر فرمود قل الروح من امر ربی و هر چه طلب علم است
و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری
و طلب واگشتن از عالم طبیعت تا به پیوندد بعالم آخرت و معاد و قصد و صفت او
بسیاری عقل و عقل نظری تربیت کننده او عطارد است بشرکت زهره و اگر هر کدام
از این کواکب که قوی حال بود بعقد تنها و ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس ساقط
در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهرتر باشد و نتیجه آن بغایت رسد و هر
کدام که ضعیف‌تر بود اثر او پوشیده‌تر باشد اما اگر کواکب بهمدیگر ناظر باشند
و در اوتاد بوند این همه قوتها عظیم بود و در تزاید و ظاهر بود اما آن اصل نیز اینجا نگاه
دارند که در ثمره حواس ظاهر گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و

و انصراف و دیگر حالات اما قوت دیگر است که آن را فاح طبیعت خوانند
و آن قوت سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص را و خاص نسبت
بزحل دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک او قمر است و از جزویات شریک او
آن کوکب است که دلیل مودت باشد در صورت طالع چنانکه گفته شد
ثمره پنجم در عارضها و آفتهای نفسانی این حالات از سقطات
و بودن قمر و عطارد است از بهر گردد بسقوط بهر دو از طالع و صاحب او و اگر در برجهای
بهیمی بوند بدتر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند
یا ایشان منحوس بوند در مولود بسیار بیماریها پدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی برد
و زحل بر مرکز وتدی خاصه وتد طالع مولود را جنونی پدید آید خاصه که برج ثور برد
و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز وتدی خاصه طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود
و دیوانه مضر باشد و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد در چنان بوند که گفتیم ۞
ثمره ششم اگر مریخ بود در صاعد وتد بود و زحل بسبب خاصه که اینها از این دو نحس
در سرطان باشند یا سنبله یا حوت یا بعضی از این دلایل در طالع بوند و در سر و دماغ
مولود رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود و موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع
یا استقبال خاصه در عقده راس بود و در عقده ذنب بدتر باشد پس مولود را
دیوانه و پری زده خوانند و هر علت که سبب غش کردن و بیهوش افتادن بود

ظاهر شود و ترس و بددلی و بی‌همتی پدید آید خاصه که مریخ در طالع بود به
حال رجوع و بدتر آنکه سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن
باشد که مولود خود را از ترس و خیال بد انگیختن باطل کند و با مصالح خود زیان
رساند **ثمره هفتم** بودن نیرین در بروج مذکر در افزاید در تذکیر مردان
و در طالع زنان مایل گرداند ایشان را بفعلها مردان و اگر نیرین در بروج
مؤنث باشند و مایل گرداند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان
ثمره هشتم بودن زهره و مریخ در برج مذکر در افزاید آنچه گفته شد در افعال
مردان و زنان خاصه در قران هم بوند و اگر در برج مؤنث بوند در تانیث زنان
زیادت کنند و مردان را بفعل زنان برند **ثمره نهم** اگر طالع مرد
عقرب بود و زهره در طالع و نحس بدو ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد
و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان بود و زینت کند یا باشد
اما اگر زنان را طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور آن زن سحری کند و
عقرب قوی‌تر بود و لباس و روش شکل مردان دارد **ثمره دهم**
اگر عطارد و زهره و مریخ در برج مؤنث باشند خاصه در سنبله یا عقرب یا حوت
و زحل بدیشان ناظر بود بعداوت خاصه بر زهره یا عطارد مولود اگر مرد بود
عنین باشد و اگر این دلایل در برج مذکر بود و مولود زن باشد عقیم بود و بمردان

بی رغبت خاصه در سنبله یا میزان که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلیل در
بروج مذکر و مؤنث باشد و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در ششم بوند و بعضی
در طالع و زحل در ششم یا صاحب طالع در ششم بود مولود فاعل و مفعول باشد
ثمرهٔ یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج مؤنث و عطارد در بیرون ناظر و یکی
از ایشان در ششم مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و بسیار رغبت باشد در
کار خود خاصه که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره و قمر باشد از طالع مولود کم
شهوت باشد و اگر این دلایل با بعضی بصاحب پنجم با بعضی بصاحب یازدهم
نگرند مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر این دلایل در بروج مذکر باشند ناظر
بطالع مولود علاوه بر این فعل و شهوت اما اگر طالع خانهٔ مریخ بود مولود
دلیر باشد در این فعل و اگر خانهٔ زهره بود کمتر و پوشیده بود و اگر خانهٔ
عطارد بود فعل او بر توسط باشد و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ در خانهٔ
زهره بود یا زهره در خانهٔ مریخ یا هر دو در خانهٔ یکدیگر مولود تیز شهوت بود و بکار
همه نوع و همه کس بروی روا بود و حکم طالع زنان همین باشد و اگر صاحب طالع
در ششم بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و علی الخصوص طلب کند
ولذت از خود سازد خاصه که عطارد یا زهره بود یا ناظر دارد **شعبهٔ
پنجم** در احوال عمر مولود هفت ثمره **ثمرهٔ اوّل** در مقدمات احوال

هیچ شبهه نیست که شناختن احوال اعمار عند الله تعالی است اما بزرگان
این صنعت لطیف و علم شریف بتجربه و قیاس اصلها یاد کرده اند و آن
دو دلیل است یکی هیلاج دوم کدخدای هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر
و کدخدا دلیل جسم است و کمیت عمر اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت
هرمس بود و بعد از وی بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از آن بزرگان دیگر پس چون
هیلاج دلیل روح است و کدخدا دلیل بدن نظر و موافقت هر دو با هم بقای شخص
باشد اما بطلمیوس گفته اند که اعمار مردم همچون نسبت است بمیراث رود چنانکه
عمر پدر و جد و قبیلهٔ او را باشد عمر مولود نیز همان باشد یا بچیزی بیش کم آن و ابو
معشر در کلیات اعمار میگوید که اگر مستولی اتفاق افتد بوقت تحویل در آن
وسطی بطالع یکی از دو خانهٔ زحل یا مشتری باشد در مولود نهاری با آفتاب هیلاج
باشد و در مولود لیلی قمر هیلاج باشد و کواکب دیگر قوی حال بوند
در اوتاد و ناظر به هیلاج یا کدخداه بمودت ممکن باشد که مولود سالهای قران
وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سال بود بتقریب اما اگر این
اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل قائم کردند چنانکه گفتیم ممکن
باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود
بتقریب و عمر نوح باشد نهاده آورده است اما قول بعضی کسان است که چون

آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود هم او کدخداه باشد و عطیهٔ کبری
خود دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر قمر سعد و ناظر بود بنظر مودت از وی
بیست و پنج سال هم در افزاید همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری
دوازده سال مبلغ صد و هشتاد سال باشد و هر دو نحس ساقط بوند از
کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت برسد و ابو معشر هم بدین قول است اما
جمهور بر آنند که عمر مولود از صد و بیست سال عطیهٔ کبری آفتاب است در نگذرد
و این وقتی شاید که آفتاب هیلاج بود در حظ خود باشد که تا هم او کدخدا باشد و
سالم بود از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قرار
بود با آن شرایط ممکن باشد که مولود صد و هشتاد سال عمر یابد که عطیهٔ کبری قرانات
ثمرهٔ دویم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یک را از آن
هیلاج گویند اول نیر اعظم است که چشمهٔ قوت حیوانی و مایهٔ زندگانی است و دویم
نیر اصغر که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ کون و فساد است و ثالث و رابع نتایج این
هر دو اند و آن جزء مقدم است و سهم سعادت و خامس درجهٔ طالع پس چون درجهٔ
طالع محقق شود و اوتاد و مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر بآفتاب کنند اگر
او را در طالع یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا دوم یا در هشتم یا نهم پس او شایسته بود بهیلاجیت
و اگر در این بیوت نبود نظر بقمر کنند اگر او نیز در طالع بود یا در دهم یا پنجم یا یازدهم

یا چهارم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سیم بهیلاجیت شایسته بود و اما ترک او
نیز کنند و نتایج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو
اجتماع نگرند اگر در اوتاد بود یا مایل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت و اما سهم السعادة
نظر کنند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد بود شایسته بود بهیلاجیت و الا
ترک او نیز کنند اما اگر طالع استقبال بود روزی یا شبی تحت سهم السعادت
بنگرند و اگر نشاید بعد از آن بجزو استقبال نظر کنند اگر این هر دو ضعیف تر از
اوتاد و مایل الاوتاد میوند در تزین نشایسته باشند پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع
ثابت شود اما در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد و نهم و سیم بود
بشمس بنگر اگر او نیز در اوتاد نبود به نتایج هر دو بنگرند بهمان صفت و ترتیب که
در شمس گفتیم اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اگر چهار اصل
شاید درجهٔ طالع هیلاجیت باشد و اگر درجهٔ طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد
اما قول متقدمان آنست که در طالع روزی یا شبی اگر آفتاب در ربع مذکر یا برج مذکر
بود شایسته باشد بهیلاجیت الا در خانهٔ دوازدهم و ششم اما اگر قمر بود
اگر در ربع مؤنث و برج مؤنث بود شایسته باشد بهیلاجیت و در نهم نشاید
در برج مؤنث و آفتاب در نهم شاید اگر برج مذکر باشد که فرح اوست و قمر در
سیم شاید بروز و شب که فرح اوست اگر برج مؤنث بود اما قول دوره بطلمیوس

آن که آفتاب در بیت هفتم نباید که هیلاج بود و اگر برج مؤنث بود در برج هشتم نشاید اگر برج مذکر و یاد کرده ایم در شجر اول که ربع مذکر از درجه طالع است درجه عاشر اما از درجه عاشر تا سابع ربع مؤنث است و آن ربع دیگر که در مقابل اوست و بدانند که بسیار است اختلاف اقاویل درین عمل پس آنچه پسندیده تر است و محقق است و معتبر است آن است که شایستگی و ناشایستگی هیلاج از دو درجه باشد یکی مواضع چنانکه گفته شد دوم کدخداه چنانکه اگر هیلاج بموضع شایسته بود چون اورا کدخدا باشد او چون روحی بود بی بدن اما از روی حقیقت هیلاج و کدخداه دو شریکند در صورت طالع چه مولود از شیرین تر و غیر شیرین چنانکه نموده شد پس اقاویل را در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه در پیش گفتیم تا مثالی باشد بنظر اول زایچه اگر ابرجی نوشته است طالع روز است و بنظر دوم زایچه ای

قمر	سعد جزو سهم	سعد جزو سهم	

نوشته است طالع شبی است و درین عمل راجهها بسیار کشیده اند این مختصرتر بود و معانی را در وی جمع

ثمره سیم

در طلب کدخداه چون هیلاج حیات بر یکی از پنج اصل ثابت شود در وی کدخدا طلب دارند و کدخدا آن کوکب بود که مستولی بود بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او ناظر بود و اگر بدرجه نباشد بر جیب جایز بود الا بعضی کسان اتصال محلی را شرط داشته اند الا اگر شرف و فر هیلاج جیب شایسته باشند و در خانه یا شرف خود بوند او لیتر باشند یک کدخداه اما وقت باشد که صورت طالع هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخداه پس حکم را آن نهند که از همه قوی تر باشند بمحل و کدخداه و کثرت هیلاج و بینات قوت حیات است و سلامتی مزاج و اسبابی که کدخدا دلیل طول عمر است و خوشی عیش

در کمیت عمر هر کوکبی را چهار عطیت است اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیت عظمی در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید که کدخداه عطیت عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتدی بود از او تا پیشتر سالهای کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتد بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالهای صغری عطا کند اما اگر سعدی بکدخداه ناظر بود از در وتدی سالهای صغری خود عطیت کدخداه را زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد بکرد ثلث عطیت صغری خود زیادت کند اما بعضی گفته اند که

آن سعد در وتد بود سالهای صغری خود زیادت و اگر در مایل الوتد بود ماه زیادت کند و اگر در زایل الوتد بود بعدد سالها روز زیادت کند و اما اگر نحسی ناظر بوند بکدخداه بنظر مودت زیادت کند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیت کدخداه و بعضی گفته اند یکدخداه بنظر عداوت از وتد سالهای صغری خود از عطیت او کم کند بهمان نسبت که در سعد ان گفته شد که زیادت کند در خانه اما نظر مودت نحس نه چیزی کم کند و نه چیزی زیادت اما آن را افزاید در خوشی عیش بحسب نظر و قبول و سعدان بنظر خود چیزی کم کند پس اگر کدخداه قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و باکیزه باشد و فراخ روزی و ترتیبهای نیک یابد و پیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف بود مولود نزار بود و بیمار ناک و اندوهگین بود کم تربیت و عطیت خود تمام نتواند کرد اما اگر کدخداه محترق بود کدخدای نشاید مگر در خانه یا شرف خود بود و سعود بدو ناظر اما اگر دیگر آن سعد بکدخداه ناظر بوند قوی حال بوند و نظر قبول باشد از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود زیادت کند و در زایل الوتد دو دانگ چنانکه گفتیم تمام کند اما اگر ضعیف بود و نا مقبول ماه و روز زیادت کند اما حکم نحس که کم کند همین باشد و اگر ضعیف دارنی نهاد بکرد سالها کم نه ماه و نه روز و اگر قوی حال بود و از جای نیک بکرد ماه و روز کم کند و اما ابو معشر آورده است که در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج با کدخداه

بیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه از اهم ارحب آن وتد دارند که از آن برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در پیش نظر آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه در کم دلایلی که منسوب است و الا اعتبار نکرده بودند در صیغت را نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم او از صاحب اد کرده بودند اگر چه درجه طالع اواخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر بیت است که آن را درجات مترددار خوانند و در بعضی طالعها دیده شد که چون درجه طالع که بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود حکم آن طالع نیم از صاحب کرده بودند و نیم از صاحب دوم و همچنین هر دوازده خانه طالع را و ابوالعلی معزنوی در کفایت آورده است که چنین معتبر است و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه پیش از مرکز هر بیت ضعیف بود چنانکه گفته شد بل نه که ثلث بجز نا رسانند با حجتی آرند دعوی بکنند که چون کوکب درین پنج درجه بود به بیت گذشته از وی بی بهره شده باشد و چون هنوز بدین بیتی دیگر نرسیده باشد آن بیت از وی نصیب نیافته باشد پس چون او بدین پنج درجه نه ازین خانه نسبت دارد و نه از آن خانه بیش او در اضعف داشته اند و بعضی کسان درجات حیز میگویند و گفته اند چون کوکب درین حدود

بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع هر درجه که باشد
که باشد قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند آغاز قوت طالع پنج
از درجه او بود و پنج درجه نهایت قوت وی اول پنج درجه دیگر باشد
بعد از و بعضی گفته اند قوت طالع از درجه طالع بود با ده درجه دیگر اما اصح
آنست که آغاز قوت طالع از اول برج است و نهایت قوت او بر درجه طالع
و نهایت قوت آخر برج اگر چه درجه طالع آخر برج افتاده باشد جهة آنکه قوت
طبع هر برجی دیگر نسبت ندارد پس کوکب به طالع در ابتدا آغاز کند از مزاج قوت
دادن طالع با امتزاج طبیعت طالع و چون به درجه طالع رسد قوت به تدریج به کمال
رسیده بود و چون از آن درجه بگذرد قوت او روی به نقصان نهد تا در آخر برج
منتفی گردد و چون به برج دوم انتقال کند آغاز کند از قوت خود نمودن بهمان
نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس بحکم
این مقدمه کوکب در هر بیت که بود حکم او از همان بیت کنند اما بعضی گفته
بر جهت را اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد وقتی که حکم بر حالها و ظاهر مولود کنیم و
سعادتهاء خارجی و تسویة البروج را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالها باطن مولود
کنیم و سعادتهاء داخلی لا در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویة البروج
جهة آنکه این عمل داخل بدن است و بروج بخارج بدن تعلق دارد لا در استخراج

که گفته اند بعضی

کدخدا و بعضی گفته اند که بر جهت اعتبار کنند که او دلیل بدن است و احوال
خارجی و اما اصح آنست که در طلب او تسویة البیوت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر
از جمله قوتها باطنی است این است حقیقت این عمل با قاویل بزرگان رحمهم الله تعالی
ثمره پنجم در شناختن صورتها طالع و مواضع کواکب طالعها که واقع شود از
سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و علت این تفاوت از عرض
بلدان باشد اما قایم آن بود که برجی افتد که مرکز برج دوم از آن برج که بعد از وی
بود سیم همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سیم
و مرکز سیم او از برج چهارم پس مرکز عاشر او از یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برجی
افتد و مرکز دهم او هم از این برج افتد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز چهارم او از سیم
پس مرکز عاشر او از نهم بود مثال طالع قایم طالع میزان است بیست درجه و درجه عاشر او
از سرطان بیازده درجه و مشتری در پنجم بیک درجه و پنج دقیقه و زحل در پنجم پنج
درجه و چهل دقیقه است پس مشتری در آخر قسمت چهارم است به تسویه و در جهت
درجات حقوق پنجم و زحل در چهارم به تسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم
زحل از چهارم مثال طالع مایل طالع جدی است بدرجه آخر و مرکز دوم او از حوت او
پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی
بشش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل در جدی به نه درجه پس مریخ در جهت

زایل طالع

در جهت یازدهم بود و حکم وی از آنجا کنند اما آنها که تسویة البیوت را
اعتبار کنند و زحل در جهت یازدهم بود و حکم او از آنجا کنند مثال طالع سرطان افتد
باول برج و مرکز دوم او هم از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود
از حوت ما و عاشر برج و مشتری در بیست و پنج درجه سرطان بود و آفتاب از زایل
طالع پس چون از این جا معلوم شد که کوکب وقت باشد که از یک برج در سه
برج مقیم بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل بجدی است که طالع است اما به تسویه در
یازدهم است پس اگر مریخ درین صورت اول حوت بودی در طالع بودی
به تسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کردیم اما چون قایم افتد مولود با وقار بود
و بالا او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهة آنکه او تاد دلیل چهار طبع اند
پس راستی او تاد دلیل اعتدال مزاج بود اما اگر طالع مایل بود مولود شتاب کار بود
و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای او گردان و کم ثبات اما اگر زایل افتد کاهل بود و دراز
بالا و گران کار و متغیر حال **ثمره ششم** در کیفیت عطیت کواکب گفته اند
عطیت کبری آفتاب مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن
صد و بیست درجه است هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و
بیست سال است اما حکم قمر مثل آفتاب است که عطیت او هم یک
ثلث است و چون او قدر دوازده درجه در می افتد این مقدار از

از صد و بیست

از صد و بیست کم گردانند باقی صد و هشت ماند بعد هر درجه سالی گرفتند پس
عطیت کبری او صد و هشت سال است اما عطیت صغری آفتاب مقدار
درجه شرف اوست بهر درجه سالی پس نوزده سال است اما عطیت وسطی
او مجموع ربع عطیت کبری و نصف صغری است و آن سی و نه سال و نیم
باشد و بقول دیگر عطیت کبری و وسطی او نصف کبری او نصف صغری
و آن شصت و نه سال و نیم باشد اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سال
است بقدر آنکه او در هر جزوی که باجتماع بوند دو باز بیست و پنج سال دیگر باید تا
در همان درجه مجتمع شود اما عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف
عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال
و نیم باشد مثل آفتاب و بقول دیگر نصف نصف هر دو عطیت است
و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کواکب دیگر را عطیت کبری
مثل درجات حدود هر یکی است از حدود مصریان بهر درجه سالی اما زهره
در هر جزو که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد
پس صغری او بعدد این سالها گرفته اند و مریخ را پانزده سال این حال
افتد و مشتری را دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست
سال پس این مقدار عطیت صغری هر یکی است اما عطیت وسطی هر یک

از این هفت کوکب نصف کبری و نصف صغری است با هیچ خلاف و بزرگ
در عطیت وسطی آن کس
خلاف کرده اند بدین شمس
کرده اند و ما همه را درین جدول
نمود

ثمره هفتم در
تعدیل عطیت کدخدا از زیادت
و نقصان در پیش گفته شد اگر
کدخداه بر صادق بود عطیت کبری
دهد و اگر بر صادق مایل الوتد بود

	جدول عطایای کواکب سبعه سیاره			
الکواکب	عظمى	کبرى	وسطى	صغرى
شمس	۱۴۶۱	قکه	سطل	لط
قمر	۵۲۱	قح	سور	که
زحل	۳۶۵	نز	محل	ل
مشتری	۴۲۷	عط	مه ل	ىب
مریخ	۲۸۴	سو	م ل	یه
زهره	۵۸۴	ىب	ه ه	ح
عطارد	۴۳۵	عو	مح	ک

عطیت وسطی دهد و اگر بر صادق زایل الوتد بود عطیت صغری دهد اما اگر کدخدا از وتد
وتد در گذشته باشد و او را بعد افتاده از آن وتد قطعا آن بعد از تمام عطیت او کم
باید کردن و حکم مایل و زایل کواکب زیادت کننده و کم کننده همین باشد
و این عمل را التعدیل القطع خوانند و خلاف بسیار هست درین عمل آنچه پسندیده تر است
اینست اما اگر کدخدا میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد جزو میان درجه
وتد تا درجه کدخداه بدرجات سوا آن را مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت
وسطی او از کبری و آن باقی را التفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند

باقی را

و باقی را اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند وی را اساس قسمت
کنند قطع بعد کدخدا البعد که خدا از وتد حاصل آید و سال و ماه و روز و ساعات و دقایق
این قطع را از تمام عطیت کبری کدخدا کم کنند آنچه ماند عطیت معدل بود بحسب
اوارد و رجات مثال طالع قوس بجندین ح نه مرکز مایل الوتد از جدی ا ب
سه محط و مشتری در کدخداه در قوس که ب درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند
مسافت این ره مجنس او بدقایق چندین ۲۴۵ سالها وسطی او از کبری کم
کردیم باقی می ماند تفاوت این له و این سی و سه باشد و شش ماه سالها را در دوازده
ضرب کردیم و شش ماه از این جمع کردیم شد همه ماه این ۴۰۲ پس درجه طالع را
از درجه مایل کم کردیم باقی ماند اساس این احلب برج و درجه دقیقه مجنس او بدقایق
این ۲۰۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم مضروب این ۹۸۴۴۹ این را
بر مجنس اساس قسمت کردیم شد خارج این ۴۸ و این همه ماه بود و کسر ماند این
۱۹۱۴ پس این ماهها دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال و آن کسور را درین
۳۶۵ ایام ضرب کردیم مضروب این ۶۹۸۶۱۰ نیز بر اساس قسمت کردیم شد
خارج این ۳۴۷ این همه ایام بود و کسر ماند این ۴۴۶ ایام را بر سی قسمت کردیم
حاصل آمد ماه چندین ماه و چندین سوال کسور را درین ۲۴ ضرب کردیم مضروب
۱۰۷۰۴ ابر همان معلوم علیه قسمت کردیم شد خارج این ه ساعات بود و کسر ماند این

۶۴۴۶ در شصت ضرب کردیم و هم بر آن معلوم قسمت کردیم حاصل شد
این نط دقایق پس مبلغ این عمل ماند چندین بر مایوه نط و این چهار سال بود
یازده ماه و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه پس این تعدیل را از تمام عطیت
کبری مشتری که هست چندین عط کم کردیم باقی ماند این علایم یح ما د این هفتاد
و چهار سال شمسی باشد و دوازده روز و هیجده ساعت یازده دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی
مولود باشد اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند تا مایل الوتد و همین اعمال کنند
آنچه حاصل آید تعدیل آن را بر عطیت وسطی افزایند و اما اگر کدخدا میان مایل الوتد
و زایل الوتد باشد عمل همین است لیکن عطیت صغری او از وسطی کم کنند تا تفاوت
حاصل آید اما اگر کدخداه میان زایل بود و آن وتد دیگر همین عمل باشد لیکن تمام عطیت
صغری را تفاوت نام نهند و قطع نقصان او را بر وی افزایند اما در زیادت و نقصان
سعود و نحوس آنست که حصه هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر سعد یا نحس در وتد
بود عمل همان است اما اگر در مایل یا زایل بود طریق اینست مثال درجه زایل این
ے مرکز تقویم زهره این ے ب س را از درجه زایل کم کردیم باقی ماند این ه کح و این
مسافت باشد مجنس او بدقایق چندین ۹۲۳ زهره چون منسوب در مایل الوتد است
در عطیت صغری او هشت سنت ده بود بقول بعضی و در زایل هشت روز پس عطیت
زایل او را که هشت روز است از هشت ماه نقصان کردیم باقی ماند تفاوت این رک

هفت ماه و بیست

هفت ماه و بیست روز مجنس او این ۲۳۳ و این همه روز ها بود پس از درجه
او تدگه هست این ط ب سحط از زایل الوتد که هست این ے ر کم کردیم ماند
این ا ر ح مجنس او بدقایق این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم
کند مضروب این ۲۱۵۰۵۹ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج
این ۱۰۲ ایام و کسر ماند این ۶۳ ۰ ۱ از این کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم
چنانکه نمودیم حاصل آمد این ۲ ب ک پس آن ایام را با ماه بردیم و با همدیگر جمع
کردیم شد چندین ج ب ک و این سه ماه بود و دوازده روز و دوازده
ساعت بیست دقیقه و چون زهره میان مایل و زایل است منسوب این تعدیل را بر حصه
عطیت زایل که هشت روز باشد زیادت کردیم شد چندین ح ک ب ک
و این سه ماه بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قطع
زهره است که زیادت کند در عطیت مشتری پس عمر کس عمل اول است
که مسافت از زهره گرفتیم به درجه زایل داد و زایل است اما مثال دیگر آوردیم در
نقصان که نحس در زایل است یا در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد سال حاصل شد
مثال درجه زایل این ر ر کر درجه عاشر این ه کمه مه تقویم زحل این ه حل درجه
زایل از وی کردیم باقی ماند مسافت این با ره مجنس او این ۹۶۴ پس عطیت صغری
زحل که سی سال است در وتد نصیب بیت زایل سی روز بود از آن سی سال کم کردیم

باقی ماند تفاوت این کطه با این جبت و نه سال بود و یازده ماه سالها را
در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد و یازده ماه را با او جمع کردیم شد مبلغ چندین
۳۵۹ و این همه ماه بود پس در جبت زایل از و بدعا شر کم کردیم باقی ماند اساس
چندین اح که مجنس او بدقایق این ۲۳۵۸ پس مساقت را در تفاوت ضرب کردیم
گشت این ۲۷۲ ۳۴۶۰ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۸ و این
همه ماه بود که سر زند این ۵۹۲ پس ماهها سال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد
این سب دوازده سال و چهار ماه و از آن کسور ماه و روز و ساعات و دقایق
حاصل چندین ح ح و نزان سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین سب
و ح مه فرد این دوازده سال است و هفت ماه و سه روز و چهارده دقیقه شصت
و پنجاه و شش دقیقه این مبلغ را از عطیت صفه کم کردیم که زمان میان زایل و میان و نه است
باقی ماند این بود که طه د مثال سال و ماه و روز و ساعات و دقایق پس این اثر عمر
است که نقصان کند از عطیت که خداه چون درین عمل اندک وقتی هست
پس تعریف کردن سال و ماه و روز مثالها او را شرح نموده شد **شعبه ششم** در احکام جبت طالع شانزده اثمار **ثمره اول** در احکام
طالع چون بر طالع مولود حکم خواهند کرد اول دلیل طلب دارند و حکم زن الاکثر
مستولی باشد از ارباب حظوظ چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشند

فی احکام جبت الطالع

حکم بر

حکم بر صاحب طالع کنند اگر چه ساقط بود و در جهت طالع اما اگر مستولی از یک
ربانیت بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران شریک او باشند اما در صورت طالع اگر
مستبر بود و حکم کلیات مولود از مستبر کنند و اگر مستبر از یکی بیشتر بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران
شریک او دو دلیل خاص و عام را بگوید اعتبار کنند و این اصول در همه ارازه [illegible] شد
اما ارباب مثلثات طالع و برج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است بر نخست
اول عمر مولود و رب دوم دلیل است بر ثلث وسط عمر و رب سیم دلیل است بر ثلث
آخر عمر پس هر کدام کوکب از این سه دلیل قوی تر بود احوال مولود در ایام تربیت او نیکوتر
باشد اما رب سیم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو
شریک او نباشند مگر ناظر بوانند که معاونت نمایند و ارباب مثلثات
دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عمر دولت برند و کم سعادت
در میانه عمر یا آخر عمر بیابند [illegible] سعید یا در اول عمر توانگر و محترم یا در میانه و آخر درویش
و بی حرمت گردند و چند نوعی دیگر که درین صورت اتفاق افتد سبب این
ارباب مثلثات بوند از جمله اسباب حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدو دوازده خانه
منسوب است همین باشد **ثمره دوم** در احکام مستولیان بر طالع
اگر مستولی زحل بود و او قوی حال بود مولود دور اندیش باشد و زیرک و قوی رای
و صبور و متحمل و راز دار و مشتاق و محب پیران و بزرگان و آباء و اجداد و اولاد کهن و زمین

و قبول و مایل بزراعت و عمارت بود و اگر ضعیف بود مولود ممسک باشد
و حسود و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و طامع و خوار و رنج کش و بیچاره باشد و تنگ
دل و اندرون دار و تنها باشد و کارها سخت کننده و دشوار و نامشفق بود بر آباء و اجداد
و استادان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ و علماء اهل تحقیق و
زاهدان و اهل ورع و خیر کننده باشد و عزیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست گوی
و راست گوی و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف بود مولود متعالی بود و عزیمت خوان
و ناامید و بد خلق و بد کار و با دروغ و مزور و با طمع و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود
بی تمیز بود و محنت کش و بد دل و معلول و بی رحمت و بد محضر و مانع خیرات و مقصر در
کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم سنگ و سخت کوش بود و حاجات را رانده
باشد و اگر ضعیف حال بود مولود زیان کننده باشد و راه زن و کسب او از خیانت
و ظلم و آزار بود و تخدا اما ترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم و بی ننگ
و نمام باشد و شنیع و او را دوستی نبود و گوش را لکاف و مرده کش [illegible] که زحل نیز بد
حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد و اگر زهره با او بود یا با ناظر بود
با زنان جندان خوش بود و کارها نیک دوست دار و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد
و متعصب زندگانی از مردم رنجد و عزت برند و باشد بر ازواج و دوستان و
اگر زهره بد حال بود مولود حریص باشد بر زنان و بخیل و بی تمیز بود با سر زنان از

مجرد از

صحبت دارد و میخواره و نکوهیده مردم باشد در کارها و اگر عطارد بر زحل بود یا ناظر بود مولود
طلب نیکی و خیرات برد و کارهای پوشیده و عجیب کند و فعال و تیز بخش باشد و عاقل بود
و علم فلسفه و هندسه و نجوم و طب و آنچه دقیق است نیک داند و عالم دولت برد و اگر عطارد
بد حال بود مولود را حقیر کرداند و دشمن دار اقربا و ساحر بود و کاهن و متوحد [illegible]
و عقل برزد و ضلالت و حاجات از وی روا نشود و کلید بر او عزیمت خوان باشد و اگر
مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود صاحب منصب باشد و ولایت دارد و
نیکوکار و عابد و احسان کننده کارها و معتدل خوی و عالم و مدرس و مفتی و امام و بر باری و دلیل
قواعد ادیان و آبادانی دوست دارد و عبادت جاها سازد و اسباب تحصیل علم
مهیا کند و کریم طبع و دوست مردم باشد و با حیا و عفت بود و آزاد مردم و عادل و رحیم
و محب استادان و مربیان و زاهدان و قبیله مشفق بر ایشان و اگر ضعیف حال بود در ریاست در رنج
جرید و حکومت بر مردم و سنگ را باشد و متکلف و ثنا دوست و نام جوی و کم حق و معجب و کاهل
در کارهای طاعت و خویشتن بین و کم خیر و آنچه کند ریای مردم کند و با نفاق و بد دل
و ترسنده و کم عیار باشد و نامشفق در حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و
ریا کننده و پوشیده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود مولود حاکم گردد و ولایتی
وراثت کو ساد و حق گوی باشد و غلبه جو باشد و تفوق طلبد بر مردم و خداوند رای
و تیغ باشد و خشم گیرنده و انتقام جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بد حال بود مولود

ستیزه کار باشد و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بی وقار و ران گردان
و مراد خود رونده و مختلف خو و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و همت نهند و
کرم از خوف باشد یا بروی ضیق کند در غیبت کند و تسخیر کواکب و وهم و جن و عجایب
و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو مولود بسیار چیز بود و
پرهیزگار و دوست دارنده اهل بیت و اقربا و سلیم دل و راست کار بود و دردی
همه چیز و دیانت و پاک باطن و پاکیزه سیرت و در دین و مذهب با عشق و توانگر و دارا
و پیوسته منعم باشد و تازه روی و مطایبه کننده و اگر زهره بد حال بود مولود نازک
مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بزنان و لعب و هزل دوست دارد و دراسند
شهوت بود و تلف کننده مال و فضل ها و زنان کند و امین و با چیز و طاعت باشد
دوست گیرنده مردم و اگر عطارد با مشتری بود یا ناظر بدو مولود عالم بود و در علوم
ادیان و نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکو اصل
و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و راست و مهذب و
نیکو اخلاق و برآرنده حاجات بزودی و مصنف شود در هر علوم که بداند و رغبت
او بعلم الهی بود و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود مولود
بدزبان باشد و هذیان گوی و حقیر در نظر خلایق و کودکان بزرگ برود و اهلیت حکمت و
مضطرب حال و تلخ سخن و در عنف و ملول و نامقبول و حیله ساز و دروغ دار بود

دلپسنده هیکلها

دلپسنده و هیکلها و طومارها و خانمانها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود بر
طالع و او قوی حال باشد مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حجابت دولت
و مردانه و سلاح دوست و منقلب بود و سالبس و حیال و مایل بواقعها و درشت و در خطرها
عظیم بود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلوده باشد و تند و لجوج بنده بر ضعفا و زیر
دستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده بود و بی شرم و سرد سخن و
سخت گوی و بیرحمت و خونریز و فعلی و کینه کش و حسود و دزد و فتنه دوست و شنیع
و ترسنده و عتاب دهنده و حرام خوار و جامه رباینده و دیوانه شکل و خیال باشد و اگر
زهره با او بود یا ناظر بدو مولود شادمان زید و خوش عیش و معاش و راغب شهوت
و حرام اما عاقل بود و با تمیز و برآرنده حاجات و کریم طبع و نیکو کار و شاد باشد و اگر
دستگیر کند و اگر زهره بد حال بود مولود بسیار آمیز با زنان و کودکان و ستیزه کار بود
و تیز شهوت و دار راحوب درشت سخن بود و دروغ بود و خاین و مفسد و
مواج فاسد عقل باشد و نابارسا و دلیر بر حرام و فسق و فجور و هزل و اگر عطارد با مریخ
بود یا ناظر بدو مولود در علم سلاح نیکو داند و مبارز و لشکردار باشد و در جنگ حیلت
ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضرب کننده کارها و چیزها و بدفعل باشد و زود
فهم و فریبنده بود و بد کننده با دشمنان و نیکو کننده با دوستان و جوینده فصاحت و انتقام
باشد و حاجات بوفا رساند و صاحب رای بود و خدایت دیر کننده باشد و اگر

عطارد بد حال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان شونده و داننده حیلت و فریب
خلایق و شتاب کار و جهد شمار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه زدن و طراری
و دزدی و قماری و شعبده و ساختن طلسمات و حیلهها و تسخیر و هم و داننده سحر و عزیمت خوان
برساند و بود و اگر زهره مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود منعم بود و با کرم و طالب
بازی و لهو دوست و بکار دارنده عطرها و نیکو کار بود و لطیف و ظرایف و داننده
کارهای عجیب و ساکن باشد و سخت عزت بر اهل و بیت و غذا خوش و لطیف و پاکیزه
طلبد و خوش نظاره بود و با لطافت و دشمن دارنده بیهوده و دوستدار نیکوها و لیس چیز باشد
راست کار و راست قول و نکته بنده و خوب صناعت و نیکو سیرت و فریادرس و دوست
گیرنده و داننده اصوات و الحان و شعر و معانی و با ذکر خدای بود و ... شکل زنان و لباسها
ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوست در زد و مطیع نیکان بود و مشفق
برادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم و عزیزی دارد و بود در کار دین و مذهب
و اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر باشد و مایل فسق و فجور و عشق و شاهدبازی
و مناکحت و راندن شهوت و بسیار سکه و مطرب کننده باشد و هزل گوی و باشد که
زننده ساز موسیقی بود و قیادت دوست دارد و با عطر سازد و راغب شکل و
شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی بود و خدمت مطربان و تراز و داری
در جای فروشی و مادر آزار بود و نامهربان بر خویش و اقربا و بدگمان باشد بر مردم

د بیرت

و اهل بیت و غذاها به خورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بدو مولود حسن و نیکو بود و
زیرک و شیرین گفتار و شاعر و سخن ساز بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش
صحبت و نیکو مجالست و ممیز و ندیم باشد و شیرین سخن و حیلت ساز بوجه حسن و عالم و حکیم و زیرک بود
و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات نیکو باشد و عاقل و معلم و مصحف نخرفا
و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر
عطارد بد حال بود مولود خبیث باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان
و دوروی و تمام فریبنده و بدروغ و بد باشد و بدخواه و دوراندیش در خبث و بدسیرت بود
و بدخواه و بد تشنیع و کج گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد و بی عاقبت و در بند خود و زن
و اندیشیدن حال را بود نه عاقبت را اما اگر عطارد مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود
مولود عاقل بود و عالم و ممیز و دبیر و نقاش و داننده فلسفه و کلام و احوال نجوم و طب و
مناظره بود و شعر دان و سخن ساز و مصنف در علوم و صناعت و مستوفی باشد یا دبیر
و صاحب تجربه بود و کارها و کالای و معاملهدان و فایده دهنده و خردمند بود و نیکو ظن و
خورده دان و با ادب و پوشیده اسرار و واعظ باشد و سخن فروش و معلم و مدرس و
دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده بر خلایق و اگر عطارد بد حال
بود مولود زرق کننده و مزور و کاهن و دروغ فروش و نهی کننده و منافق و هذیان
گوی و جاهل و احمق و رایها و خطا باشد و گمانها بد برد و کودک مزاج شود و بعقل خود کار کند

دزد و از راه برد و در کار با چندان تمیز ندارد و خیره و طرار بود و دزد و راه دار
و در معاملات نار است و مردم را غلط اندازد و وعده دهد و بیشتران خلاف کند
و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا بود و کم منفعت باشد و بیگانه دوست و کم ثبات
و هیچ کس را نیک نخواهد خانه زهره بد حال بود باشد یا راجع اما اگر شمس مستولی
بود بر طالع و او قوی حال هم بود باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را
با شکوه و عز و جاه و رفعت دارد و شرف قوی در بزرگی جوید و پادشاهی عنت و دلیر بود و بد کار
و توانگر نماید و عالی همت بود و کم التفات و مایل بکارها و جهانی و ضعف برد و نخوت
کند و مدد ضعفا و زیردستان و دستگیری بنده بود و تربیت کند و مغرور باشد و گمان
و عاجزان باشد و شفق در حق آبا و اجداد و خویشان و بزرگتر و استادان و مربیان
و کریم الطبع بود و سخی و نیکو کار و حق گذار و با و دارنده نیکوییها و مردم و طلبنده انصاف بود
و اگر بد حال باشد مولود خویشتن بین باشد و خود رای و سخن بزرگان گوش
ندارد و تفوق و بزرگی جوید و میل و خیره کار باشد و مال دولت و بی رحم و نامراد و نا
شفق بر آبا و اجداد و دوستداران و پرستاران ظالم و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور
آخرت و اگر زحل با شمس بود یا ناظر بود مولود سخت جبار بود و کبر و کبریت عظیم دارد
سخت کوش و لست بنده انصاف بجبر و زور کارها درشت بر دست آورد و دعا زنها
عالی و حقها سازد و اگر زحل بد حال بود ظالم باشد و بی کش و سخن نمای مردم و در

و در زحمت از خصمان و ضدان و فقید فرانه باشد و خرابیها کند و راملاک و
و عجب بود و نکو و معود و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل باشد و از روی قدرت
کند انچه کند و سالس بود در وقت و ملک دار با علم کم با قمی باشد و عالم و نیک دین بود
و در آن کار نیکو خواه و جوانمرد بود و مطیع و محرم در وقت و معصیت از وقت و نیک باشد و دو
و مردم دار و توانگر و نهنده و ذخایر باشد که وزیر پادشاه بود و اگر مشتری بد حال بود مولود ظلم
کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را است کار و شفق نماید و نفاق کند و
باشد و دهنده وعده و کارهای او همه بر دو یا باشد نه بجای خود و اگر مریخ با شمس بود
یا ناظر بود مولود قاهر بود و سخت حالت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع از
لشکرها باشد و خداوند طلب و علم و ولایت کبیر باشد و امر و نهی او در موقع بود و کرم
و بخل او بجای خود و اگر مریخ بد حال بود مولود خونها بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف
کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزد و خیانت کند و خداناترس باشد و
بد حرکات کار و جاهل و اگر زهره با شمس بود مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل
و داد دهنده و میش و با لهو و بازیت و عطرها دوست و راغب زنان و زنان و
شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده و دوست دار مردم و عاشر
و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده و مونهها از زرها و بنده
عجایبها و ستاسد در صنعت پیرایه و حلیها و آرایش جامها و برز و نقوش جامع

کردن و اگر زهره بد حال باشد دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و از شهوتهای
جوید و معیشت او داد باش دار بود و از خوردن و پوشیدن و نشاسیدن چندان غافل
نباشد و باشد که صورت او چندان خوب نبود و اگر زهره و محترق بود جور کند و باشد
و ظالم بر زنان و باشد که زن او بیمار ناک بود و اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل
بود و در سنده معانی و معقولات و علوم الهی شناس و دبیر دانا و استیفا و صاحب
رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت و بیشتر علوم و صناعات بداند خصه نقاشی و
صورت گری و مذهب و جوهرشناسی و داند رسوم و نهنده قواعد ممالک و امثال
این و با بصارت طبع و تیز و مودی در حرکات و سکنات و قول و فعل او با اعتدال
باشد و مقبول بود در دلها شیرین و اسباب معیشت او پیوسته مهیا باشد و اگر
عطارد بد حال بود مولود مکار و غدار بود و ظالم و سخن مردم زود احمق شود و اگر عطارد
محترق بود مولود بیماری ناک بود و سستی ظالم بود و اگر در همین بود خوش باشد گر بیع
بود که از روی خیر باشد و مولود رای کردان بود و باشد که در کارهای بد بی باک
بود و اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود متحرک باشد و کاهل در کارها نایب اکثر و
و انچه او را نکو دیده کردن بد بگریها حواله دارد و شعر دوست باشد و حاکم گردد الا کم
ثبات بود و زود دلیر و باشد که ولایت دار شود و با هم صحبت پادشاه و بزرگان
در کارهای دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و حقن معاش و تجربهها او پسندیده افتد

و اگر قمر بد حال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و با پست
بزرگان نخواهد و عذرها الی رضاو باشد کند در خدمت اکابر اما اگر قمر مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد و او بحکومت برسد و ولایت دار و خلافت ملوک و حجابت
و رسول باشد و دانسته مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف بود و داننده
خواص اشیا و صاحب تجربه و زیرک باشد و در معاملات و متحرک و شتابناک
و تیز رفتار و کاهل دانا و مقبول عوام باشد و شفق بر برادران و خواهران و مادران
و اقربا و نیک روح باشد و محبوب و خوش حالت و اگر ضعیف بود مولود کم خرد بود
و کاهل در کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بد صنعت و کذاب و دقال گوید
و صیاد و سیکی جاسوس و نواده آب کار و جاه کن و بی رحمت در حق اقربا و برادران
و خواهران و دون همت و بیماری ناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود یا بدو ناظر باشد
مولود مزارع بود و بستانبان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و حکیم راه نشین و اگر مشتری
با قمر بود یا ناظر بد مولود نایب قاضی بود یا وزیر و حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کار سازی
خلایق با امانت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و شفق بر اقربا و دوستی
کننده باشد با اهل خیر و توانگران و اگر مشتری بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن
علما و صلحا و ترد برگشته باشد و سالوس و خواص و اگر مریخ با قمر بود یا با او ناظر بود مولود
لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده تزویر انواع

جوشنها و سلاحها و سوار چابک بود و بدرقهٔ کاروان شود و با راه بانان و زرک بود و
حیلت سازد و عام فریب و اگر مریخ بدحال بود مولود چهارپایان دارد و بازرگان
در امیر و خیانت کند و شاگرد مسافران و تجار بود و گرمابه بان باشد یا طباخ یا آهنگر
یا قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امیر مطربان بود یا سازنده
سازهای مطرب و دانندهٔ علم موسیقی در خاص بود و با ادبا یا فقها یا عطاری کند و [illegible]
و مقبول بود در کار باغ و بستان شناسد و اگر زهره بدحال بود شاگرد مطربان شود
و رسول و کارکن ایشان یا جولاه بود یا صلاح یا ریاحین فروش شود و آلات زینت زنان
سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود دبیر بود یا عدل و قبالها و خطها نویسد یا
نایب دیوان و مهتر صناعت در آن بود و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگری
کند یا نقاش جامه و کتاب و دیوار باشد و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت
بداند و باشد که دلال صناع شود و اگر عطارد بدحال بود مولود درس تاب یا جولاه
یا کار زیادام سازد یا زه تاب یا حصیر بافد یا از نی چیزها سازد یا خراطی یا درودگری
کند اما از مستولیان هر کدام که در عقدهٔ راس بود در قوت و سعادت و دولت
مولود فزاید اما اگر در عقدهٔ ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و طول او نقص
گرداند اما این احوال در اوتاد و مایل تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک و نظر و رد
و قبول و مودت و عداوت چون نمودیم احکام هر یک در نموداری قوت و

و ضعیف هر یک در وقت امتزاج نیک احتیاط کند و غافل نباشند
از آنچه بارها یاد کرده ایم و شرایط بجای آرند اغلب احکام راست رود **ثمرهٔ
سیم** در احکام کلیات طالع باید دانستن اگر درجهٔ طالع و مستولی بر وی و صاحب
طالع و ارباب مثلثات و ثریا و اوتاد و سهم السعاده و صاحب وی قوی حال
بوند و نحوس از ایشان ساقط و مولود بیشتر اوقات تن درست بود و سلامت و
قوی حال و متنعم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر این دلایل ضد این باشند
حکم برضد اند و اگر بعضی ازین دلایل قوی و بعضی ضعیف باشد و حکم برحسب آن
کنند اما اگر صاحب طالع یا قمر یا ازین دو از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد مولود
از اول عمر تا آخر خوش گذراند از آن جهة که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر
است و اتصال دلیل اواخر عمر و هر مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل
اواسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف و بنحسی دیگر متصل گردد احوال
مولود از اول عمر تا آخر عمر نا خوش باشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل
گردد اواخر عمرش خوشتر باشد و این حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع نگاه باید
داشتن و اعتبار کردن نظرها را در مودت و عداوت و قبول و رد **ثمرهٔ
چهارم** بطلمیوس میگوید سعادت بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابته
که از عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد یا درجهٔ عاشر یا درجهٔ حادی عشر یا درجهٔ

نیرین یا درجهٔ سهم السعاده لکن عاقبت آن بد باشد خاصه که کوکب نحس بود
اما کواکب ثابته درین درجات طلوع او میخواهیم اگر عرض دارد و از بودن او بر درجهٔ
عاشر و درجهٔ ممر وی تا جرم او الخ باشد که اگر چنین حکم کنند که درجهٔ تقویم باید که باشد آن
خطا بود **ثمرهٔ پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او موافق
جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتهای بزرگ برسد از مزاج آن قران و آن
دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم
باشد **ثمرهٔ ششم** اگر درجهٔ طالع مولودی درجهٔ شمس افتد بروز از طالع
دولتی یا ملتی یا موافق درجهٔ قمر افتد بشب از آن دولت و ملت یا موافق درجهٔ سهم
السعادهٔ او مولود سعادتها قوی یابد مناسب آن دولت و ملت **ثمرهٔ هفتم**
اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران و دلایل او را اندک قوت بود مولود
سعادتهای بزرگ یابد و عطایای او قوی از مزاج آن قران و سعادت وی اما
اگر قوتهای دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد یا آن قران و آن
دولت پس از دوازده خانهٔ طالع مولود در آن برج آن دلایل را که قوت داشته باشد
سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود در طبیعت آن کوکب دلیل و آن
عطیت مناسب حال آن قران باشد و حکم مولود در زمان همین بود اما سعادت
مناسب حال زمان باشد اما اگر این اتفاق در سال نحسین افتد حکم برضد افتد

و خاصه که قران در سرطان افتد و هر چند دلایل طالع مولود قوی بوند با
عطیت نیکو یابد که مزاج قران نحس بالغ شود و بشکند قوتها و دلیل او را اگر در
سال قران سعدین بود مزاج قران سعدین بیفزاید در سعادت مولود پس یکی از
اسباب آنست که مولودی را طالع ضعیف افتاده باشد و او نیکو حال و با دولت بود
بعضی از منجمان ندانند که آن از کجا و چه دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود
بدحال بینند چون در سال قران نحسین زاید هم ندانند که آن از کجا و چه دلیل است
ثمرهٔ هشتم اگر درجهٔ طالع مولودی موافق درجهٔ سعدی افتد از طالع قران یا
برج قران یا از طالع مولودی صاحب دولتی یا درجهٔ عاشر او موافق آن سعد افتد مولود
از طبیعت آن سعد عطیتها نیکو یابد از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد
نحس باشد حکم برعکس افتد **ثمرهٔ نهم** اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود
بدولتهای عظیم برسد و قوتهای خارجی و داخلی او بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر
باشد حال قوی تر باشد و صفات حمیدهٔ او در طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب
مقبول در طالع و صفات ذمیمهٔ او در مزاج کوکب نحس یا کوکب نامقبول اما در هر
خانه که کوکب در وی جمع آید از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت بجهة
طبیعت آن خانه نماید و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کند بکار آن
از منسوبات او باشند مثلا اگر کوکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول تر باشد

وسعود مردمان و نیکو حکام و فضلا انچه بعطارد منسوب اند جنس او ترددکنند و جمع ایند
بر جنس او و انچه عقل و هنر و کیاست و فراست و علوم او و امثال این اما اگر در وقت اجتماع
افتند و عطارد قوی باشد مردمان بازرگان و صناعت داران و دانایان و وکیلان
و بزرگان و بیابانان جنس او بسیار باشد و برونده جهة داد و ستد و معاملات و بیع و شری
و مانند این و قیاس همین است بروج دیگر را و بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی
نیکو اعتبار کند اما اگر در طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ
و عطارد در وی باشند و مقبول بوند مولود دعویها بزرگ کند و بعضی دعوی
پیغمبری دارد خاصه که صاحب سهم عطارد بود و یکی ازان کواکب که در طالع اند یعنی خانه
نهم از خانهای زحل و مشتری بود یا طالع یکی از خانهای علویین بوند انگاه دعوی
از جای خود بود یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول بود در پیها قائم گردد و سخت
حمایت بود و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول دولت او آسان
تر بود و چون باشد و بیشتر از اقلیم عالم معتقد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود در دریها
کند و خیانت و جایها بسیار خراب گردد و حرب و مقاتله افتد **ثمره دهم**
اگر آفتاب بروز در حمل بود مولود حاکم و ملک ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاحب عدد
ملک خود و صورت مولود با هیبت بود اما اگر قمر شب در طالع بود و اگر صاحب عدد بود در حوت
شمالی و زاید النور صورت مولود با سرادسرف باشد و باشد که حاکم یا ملک دارد یا خلیفه یا نایب

شود و حکم دران شهر کند و نیابت راند که بموضع قمر یا آفتاب منسوب باشد اما
اگر آفتاب روز در عاشر سهم السعاده افتد یا طالع یا صاحب او ناظر بود و مقبول باشد
مولود حاکم گردد بحسب موضع و نظر و اگر طالع شب و قمر در عاشر سهم السعاده باشد حکم
همین بود و اگر چنین اتفاق با سهم الغیب بود مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت
و سخنان غیبی و فراست و کیاست و کشف **ثمره یازدهم** اگر در طالع مولودی
مریخ بر درجه طالع افتد یا نزدیک بدو بر سر روی مولود زخم دندان نهانها باشد یا ردندان
او مولود مشهور بود و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت بزرگان ماند و مردانه باشد
و حمیت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد و کم وفا و فتنه
انگیز و در هر بیت که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده بود
و فسق و فجور کننده باشد اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها
و پیوسته ترش روی بود و اندوهگین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود اما
اگر عوض کوکبی که در طالع بود شمالی باشد مولود فربه اندام بود و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود
ثمره دوازدهم اگر در طالع مولودی سعدان بدحال یا ساقط باشند و نحسان نامقبول
مولود احمق باشد و اگر کواکب در بروج بهیمی باشند و مولود خسیس باشد و جاهل
ثمره سیزدهم چون در طالع دلایل موت قایم گردند و اگر سفلیان قوی حال
بوند و قمر تقویت کند مولود دعوی در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود

و علویان مقوی او دعوی در سن وقوف کند یا در کهولت با پیری و قبول دلایل شد
و پاکی لباس او از زهره و طاعت و فرانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ
و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و حکمت و بلندی و ظلم
او از زحل و قواعد و رسوم او و تدبیر او از عطارد و مدت دولت او از علویین حکم راس
و ذنب او همان است که گفته شده است اما اگر قران علوی اتفاق افتد که نقل
دوری بود و دوری یا فصل بعضی ازاد و اراده دولت ان مولود بکمال رسد و بیشتر
از اهل ادانی عالم صیت او گیرد و حکم او روان باشد نسبت بدلایل قران و مدبران قران
با فصل **ثمره چهاردهم** اگر مولودی را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود و
با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود حال
قوی تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند
اگر مشتری راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود و مرتکب
دار نبود **ثمره پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود حبیب و پاکیزه خورنده باشد و خوب
صورت و تر اندام خاصه که بر درجه طالع بود و راغب باشد بزنان و رسانگیت
و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین و اسلام با اعتقاد بود
و داننده موسیقی و زننده ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه که دلو خانه نهم
یا دهم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب تر بود

و هزل و مزاح و طرب و خوش صورت بود و اگر خانهای عطارد و قلب گردان
کودکان دارد و این معانی را در ثمره اخلاق شرح گفته ام و اگر صاحب طالع بدو ناظر
بود کار قوی تر باشد و مشهور گردد در روش خود **ثمره شانزدهم** اگر عطارد
در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع بود در ابراج
گردان باشد و بی ثبات و وعده و عهد خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای
زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بد حال
بود مولود عالم گردد اما کس بدو رغبت ننماید و عاجز باشد و ناخوش لهجه و
اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود و کاهن
یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر بود و اگر در خانهای زهره بود
مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر
مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع باشد در ابراج گردان
بود و ستیزه کار و اگر در خانه خود بود خاصه در سنبله مولود زیرک و قدر بود و دبیر پادشاه و
عالم و عاقل و مصنف در هر علمی که افتد و صاحب رای بود و رسنده بلغو هر چیز باو
داننده علوم دقیق و معقولات و با تدبیر و ساکن باشد و اگر جوزا بود خط و بلاغت
و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه
و مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت عقل معاش او باشد و صاحب رای

بود در امور دنیوی و اگر قمر با او بود یا ناظر بود متحرک باشد و حاضر جواب و
عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند باشد و تیز و با غیرت و ممسک و اگر آفتاب
با او بود حاکم و لایت گردد و حکم و صاحب رای بود و سیاست کند و اگر
راجع بود مفسد بود و بد سیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس
باشد مولود لکن گردد خاصه که در خانهای زحل یا مشتری یا مریخ بود یا علتی در
اعضاء او پدید آید پس اگر زحل منحوس بود یا در خانه او سبب لکن و عیب او دود یا
بود یا افتادن از جایهای بلند یا بیماریها و اگر مشتری بود سبب لکن و عیب او آماسها بود و
حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود سبب لکن و عیب او ریشها بود یا آهن یا آتش
و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهیمی و برج گنگ بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن
و در زبانش علتی باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آوازی
در زبانش پدید آید اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و ملتصق رد نموده و عطارد و
زحل منحوس بود مولود سخن نیکو نگوید و اگر در برجهای گنگ بود بدتر باشد و اگر در
طالع عقرب بود و قمر در عقرب بود یا حوت یا دلو و زحل منحوس و عطارد
ساقط یا منحوس زحل مولود در ماند سخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع
بود و هیچ کوکب بد ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع او مزاج طالع باشد اما اگر
کوکبی دیگر بود حکم همین است ولیکن ضعیفتر باشد و هر کوکب که در طالع

بود اگر راجع باشد مولود رای گردان بود و تدبیرها او صواب نبود و اگر
مستولی بر طالع که ناظر بود بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع حکم همین بود
خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعوات و طلب زهد
و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن ذات و صفات باری تعالی و کرامات
و درویشی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب باشد و دلیل صحت و سلامتی
مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد و مولود بیماری ناک بود و زرد
چهره و با عیب و بدزبان و بدبیان گوی و دروغ زن و بر اعضا یا چشم او خللی باشد

شعبه هفتم در احکام بیت ثانی

شعبه هفتم در احکام بیت ثانی شش اثمار **ثمره اول** در حکم کلیات
دلایل او همین است و صاحب مستولی بروی و سهم المال و سهم السعادة و صاحب هر دو سهم
و کوکبی که دروی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند
و از نحس دور و بعد کرد با نظر دارد بطالع و صاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ نعمت و
بارفاهیت و راحت خاصه که دلایل در اوتاد بود یا مایل الاوتاد و در او زمال و معاش رجوع او بی
یابد و یاری گران مطیع او باشند در معاونت او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل
خلاف این باشد حکم بر عکس بود اما سعادت این خانه و صاحب مستولی او سهم المال
و صاحب وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل بسیاری بر خورداری بود
و مشتری دلیل توانگری و درویشی و اگر کوکبی در بیت او بود حکم بر حسب حال او بود و بودن دو نیک

در اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی ماندن او و در مایل اوتد کمتر از وی و در زایل
دلیل فقر و فاقه بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض باشد **ثمره دوم** در
حکم جزویات اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال معیشت بی رنج و مشقت حاصل گردد
و اگر مقبول بود مال او بماند و اگر نامقبول بود زود از دست او بیرون رود خاصه که
راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود و مال از خیانت بدست آرد و از خواستهای
و کارهای بد و از دروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر ذو جسدین بود منفعت کنند
بود و کرم او که خدا یا نه بود و خرج باندازه حاجت کند اگر برج منقلب بود دور خرجها اسراف
کند و متلف باشد و اگر صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود
و کاسب باشد و مال و معیشت بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب
این بیت نظر مودت بود مال و معیشت او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت
باشد برنج و سختی و ضیافت و اگر کوکبی در طالع بود یا صاحب طالع تو از هر کوکب که
و پدر کرم مولود تا آن قوم بود که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و اگر کوکبی بکرد در
عاشر بود مولود جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در رابع همچنین بود **ثمره
سیم** بودن زحل درین بیت مولود ممسک باشد و بد جواره و کسب او از کارهای
سخت باشد و دشوار و طماع بود و انچه طمع دارد نارسیده لذ و حاصل نکرد و لو فیقی
که حاصل آمده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت و دیگر

کواکب زحل در کسب مال و اساسی در افزاید و در یاری گران همچنین و حکم آن مناسب
کوکب باشد و اگر نظر عداوت نگرند حکم رنج و سختی بود در رسیدن رزق و روزی مردم
ثمره چهارم بودن مشتری درین بیت مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و
و مال حلال جمع آرد و کرم او بیش از خود بود و در وقت باشد و اگر مشتری با سهم السعادة
حال قوی تر باشد و اگر مشتری بدو ناظر بود موکد تر باشد خاصه که نظر مودت بود و قبول
باشد پس مال او از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد و اگر میان
مشتری و صاحب طالع و صاحب این بیت نظر مودت بود مولود توانگر شود بی رنج
و دشواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال او تلف
شود و اگر بسیار کواکب بمشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست آید و اگر عطارد
بمشتری ناظر بود کسب او از بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت یا وکالت و اگر
مریخ بدو ناظر بود از امارت و غزات بود و جنگ و اگر نظر عداوت بود و مریخ
و مشتری بد حال بود و نامقبول مال او از دزدی باشد و راه زدن و خیانت در
صورت امانت **ثمره پنجم** بودن مریخ درین بیت مولود کریم بود بر دی مردم
دالسه کند آنچه کند و اگر میان وی و صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت باشد
مال آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او برنج بود و اگر مریخ بد حال بود مال
حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال باشد مال او از امارت بود یا از اجرا

و بزرگان و ترکان و لشکریان باشد و اگر عطارد بود و ناظر باشد قوی‌تر بود و باشد
که مال از دیوان داری بدست آرد و یا سلاح فروشی و ساختن سلاح و حرب یا ...
جنگها و اگر زهره بود و ناظر باشد مال آسان‌تر بدست آید و کم شبهت بود و اگر ناظر بود
از که زن یا پادشاه بعلت آید و از جوهر شناسی و دار الضرب و اگر زحل ناظر بود مال
از کارهای دشوار حاصل کند و باشد که در زرادخانه و بیرون ... که نظر نحس بود و اگر
عوانان مدد گیرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر سفلیان نگیرند از فرودستان
ثمرهٔ ششم اگر آفتاب در این خانه بود یا ناظر بود و با صاحب طالع مولود توانگر
شود و نقد جمع آرد و کریم بود و عالی همت و سخت کوش در کسب مال و فراخ روزی باشد
و مال او از حکومت بود یا کارهایی که بگوهر تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی‌تر
باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر
مودت باشد مال بی رنج و طلب حاصل آید و اگر نظر عداوت بود توانگر شود از سختی
و اگر زحل بود و ناظر بود مال او از حصاری داری و از سروری قومی بود و اگر بهرام بود و ناظر
بود او از ریاست ده باشد و دهقانی و اگر مشتری با او بود و ناظر بود مال از امانت
حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری
و سپاهی و نیابت و ... و اگر زهره با او بود مال او از پیرایه سازی حاصل آید یا تسبیح
باقی یا عطر فروشی و ... و ... با طرب و اگر قمر بود و ناظر بود مال از نیابت بود

دارد

و رسالت و رسول داری و از فرستادن کسان بتجارت و از کاروان سالاری و مهتر
عنان ... اما بودن رأس درین بیت دلیل توانگری خواهد بود در اول عمر و حلال خوردن
بود و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت رب مثلثهٔ اول این بیت دلیل توانگری او بود
بود در اول عمر و قوت رب مثلثهٔ ثانی دلیل توانگری بود در اواسط عمر و قوت رب مثلثهٔ ثالث
دلیل توانگری بود در اواخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد مودت و با قوت بوند
از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر برخلاف این بود حکم برضد بود **شعبهٔ**
هشتم در احکام بیت ثالث چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات
دلیلها داد همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم اقربا و صاحب وی و حل
و فرودین بودن کوکب که در وی بود و ارباب مثلثات اولیس اگر این دلایل مسعود بوند
با شتران ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر بیکدیگر
ناظر بوند نظر مودت دلیل سازگاری بود میان ایشان و افزونی صحبت و یکدیگر
در رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل در او تاد بود دلیل سعادت و کثرت برادران
و خواهران بود و اما اگر دلایل منحوس بوند و میان ایشان نظرها عداوت دلیل رنج
و شقاوت ایشان بود و بودن خصومتها در میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت بود
مولود با این جماعت دولت بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود
دشمنی افتد در میان و ناسازگاری و اگر در خانها ساقط بوند با یکدیگر بنا برند و اگر

افتد اما صاحب بودن صاحب طالع و صاحب مولود مطیع ایشان گردد
و اگر در این خانه مقبول بود مطیع ایشان بضرورت باشد و رنج و اگر صاحب
این بیت در طالع بود خویشان و بندگان منقاد او باشند و اگر نامقبول باشد
بجبر و اکراه باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل نظر بود بمودت مولود با خویشان
و بندگان بزرگتر دوست بود و اگر بهم دیگر منافع کنند و اگر نظر عداوت بود حکم برضد
این باشد اما اگر نظر صاحب بقمر یا زهره بود بمودت و محبت باشد با برادران
و دختران و خواهران فروتر و در میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این باشد
و اگر این دلایل در اوتاد و افتاده باشند و آن بر جها مذکر بوند و دلایل همچنین مولود
را برادران دیگر شوند و اگر مونث باشند خواهران بوند و دلایل همچنین مولود را
برادران دیگر شوند و اگر مونث باشند خواهران بوند **ثمرهٔ دویم** در
احکام جزویات بودن یکی از دو نحس برمرکز این بیت یا نزدیک مرکز دلیل
مودت و شفقت خویشان باشد خاصه که بدحال بود و اگر این بیت و بال
یا هبوط او بود در رحمت و شفقت زیادت رسد **ثمرهٔ سیم** بودن مشتری
درین دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بود قدم مولود بر ایشان و راستی
صلاح و عفت هر یک و ... اتفاقات مولود به اطراف و متعهد بودن
او و اگر صاحب طالع مشتری ناظر بود حال قوی‌تر بود و اگر قمر و زهره

بمشتری

بمشتری نگرند احوال خویشان فروتر نیکوتر بود و مولود حرکت و انتقال بسیار کند
و در مساحت یا موسیقی بداند و اگر آفتاب بمشتری ناظر باشد یا زحل احوال خویشان
بزرگتر نیکو بود باشد **ثمرهٔ چهارم** بودن عطارد درین بیت دلیل آن
... خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزها بیاموزد و تجارت کند و معلم شود ... اما
اما بودن رأس درین بیت دلیل کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال خویشان
و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب مثلثات چنانست که گفته شده است هر
کدام که قوی‌تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر باشد **شعبهٔ نهم** در
احکام بیت رابع پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات و دلایل او همین خانه
است و صاحب و مستولی او و سهم آبا و صاحب وی و سهم امهات و صاحب وی و
آفتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات اولیس اگر این
دلایل مسعود باشند و با شتران ایشان و بهم دیگر ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت
پدر مولود باشد و مادر او و سلامتی هر یک و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن
مولود از ایشان و سازگاری پدر و شفقت بر آن و اگر دلایل در اوتاد بوند
زیادتی حرمت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند و دلیل باشد بر حصول
املاک و مقامهای عالی و آبادان و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این
دلایل طالع یا صاحب طالع ناظر بود تربیت تمام یابد از مادر و پدر و سعادتهای

شعبهٔ هشتم در احکام بیت ثالث

شعبهٔ نهم در احکام بیت رابع

از ایشان و از ضیاع و عقار و خیرات یابد و اگر صاحب طالع بدین خانه ناظر بود
بنظر مودت دلیل سعادت والدین باشد از قبل مولود و مولود دستگیر خواه ایشان
باشد و اگر نظر عداوت بود یا کراهة خدمت ایشان کند یا التفات ننماید و بی
رحمی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از جهت تربیت قطع باشند عداوة افتد
میان مولود و والدین اما اگر مریخ در مرکز این بیت افتد و بد حال بود دلیل موت
پدران باشد اگر برج مذکر بود و اگر برج مونث باشد دلیل موت مادران بود و علم
دفن همین باشد و اگر زحل بود دلیل مشقت ایشان بود و [illegible] و بیماریها و اگر مقبول
بود دلیل کشت و زرع و عمارات نیکو **ثمره دوم** در احکام جزویات بودن مشتری
درین بیت عمارتها خوش باشد و ساختن مسجد و صومعه دلیل توانگری پدران و مادران
بود و مبارک بودن قدم مولود در ایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان و یافتن
تربیت و خیرات از املاک و نیکی عواقب امور اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آزادی
بد لونی کند و موافقت بود میان مولود و پدران و اگر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد و
اگر مشتری مقبول باشد و آفتاب بدو ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد
و طول عمر پدران و توانگری هر یک **ثمره سیم** بودن آفتاب درین بیت دلیل
جاه و رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و عمارتها عالی و منافع از املاک و نیکی
عواقب اما آفتاب بود و صاحب طالع بود و ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه

و اکابر نشیند و چون این بیت مستعد بود مولود هر چند که بزرگتر شود کار او قوی تر گردد
ثمره چهارم بودن زهره درین بیت دلیل نکاح و مناکحت پدر باشد خاصه که
آفتاب بود یا زحل و آن نیز بود که موافقت میان والدین زیادت شود خاصه که قمر ازین
میان بود و دلیل سعادت مولود بود از پدر و مادر و از ارتفاعات و اگر زهره در حمل
درین بیت محترق بود دلیل موت پدر و مادر باشد خاصه که قمر و شمس با زحل بد حال بود
و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود مسلط گردد و اگر مریخ درین بیت بود و محترق بود
مولود را رفق رسد و املاک از آتش خوف باشد و اگر صاحب طالع درین بیت منحوس
بود مولود بی مایه در ماند بنا کام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود و منحوس بود دلیل **ثمره
پنجم** بودن عطارد درین بیت مقبول در زهره با او یا ناظر بدو مولود جایهای منقش
سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود و دلیل اندیشه
پدران و مادران باشد و مشتری اندیشه مولود در عاقبت کارها باشد و بیع املاک و
ساختن باغ و بستان و مدرسه و کتاب خانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد
و جایها را بعد خراب آبادان کند و اگر زحل درین بیت بود یا بد حال بود گورخانه سازد و در
بزرگ که عمارت منقش کند و جایها حصین سازد و اگر مشتری بدو ناظر بود و در مطلع دیگر گاه
میان ترکمان یا حمام ساکن شود یا جایها که آهن و آتش باشد و اگر آفتاب با او بود در سرای
بزرگ یا جایهای بزرگان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها که با آب روان بود

پس ازین کواکب هر کدام قوی باشد او را بجای نیکو برد و هر کدام که ضعیف
باشد او را بجایها نامناسب و در رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظرها مودت
و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود مودت انچه مدرسه کهنه و سرای در زاویه
و جایهای عالی سازد و خوش باقی را قیاس همین است چون منسوبات هر یک در حال
قوت و ضعف نمود اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت ساعی
باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد و اگر بادی بود قصرها و مادکیرها
و اگر آتشی بود حمامها و دکانها و مطبخها سازد و اگر صاحب رابع در رابع زایل بود
مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب بود خاصه مقبول
بود و اگر در بیت سیم یا نهم بود مولود سفر کند و کار قوی تر باشد و او در آن شهر ساکن
شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود
در وطن خود ساکن بود و اگر حرکت کند مناسب فاعلی تدبیر او کند و اگر مقبول بود
درین بیت بدلخوشی باشد اما بودن قمر با عطارد درین بیت مولود را از مسکن
بیرون برد و بجایی رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم یا بجایی
برد که صاحب طالع بود یا بجایی که صاحب نهم بود یا بجایی که فاعل تدبیر قمر یا عطارد
بود یعنی بمواضعی که منسوب بدین کواکب بود از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم
و ازین دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن غالب تر بود خاصه در وقت نسبت

آن کوکب و اگر هر یکی بجهتی دارند مولود سفرها بسیار کند از دور و نزدیک اما
در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طفولیت
است و از درجه عاشر تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع دلیل ایام کهولت
و از درجه رابع تا طالع ایام پیری پس هر کدام ازین چهار ارباع که شریف و قوی بود
با سعود احوال مولود در آن سن قوی تر باشد از طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر
شرایط سفر تمام باشد مولود در آن سن سفر بیش کند بدان اقلیم و ناحیت و شهر که بدان
کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانسته که در وی تجربه بسیار رفته است اما بودن
راس درین بیت دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال مادر و پدر و بودن ذنب
خلاف این باشد اما نظر صاحب طالع برب مثلثه اول نمودن دلیل تربیت یافتن
مولود بود از پدر و مادر و دیدن سعادتهای که بدین تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود
حکم بر عکس بود و اگر نظر رب مثلثه ثانی بود دلیل این احوال در اواسط عمر بود و اگر رب ثالث
بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و قبولیت **شعبه دهم** در احکام بیت خامس
هشت اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات اولا بدانکه همین خانه است و صاحب
و مستولی بروی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات
وی و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان قوی حال بود و بعد یکر یا ناظر
بنظر مودت دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود و اگر دلایل

ایشان و اگر احوال و دلایل ضد این باشد حکم برعکس بود و اگر این دلایل در برج
مذکر بود و برج مذکر فرزندان پسر بوند و همچنین خانه که دلیلی قوی‌تر مذکر بود
و اگر ضد این بود دختران باشند اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب بوند یا
آفتاب بهم ناظر بود فرزندان پسر باشند و مقابل خانه که در اوتاد بوند و اگر این حال
با قمر بود دختران باشند و با دولت قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و
مؤنث و سعد و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و آن سنبله است فرزند
بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما مانع فرزند
نحس است و مریخ در زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل
نقصان فرزند بود و اگر این دلایل صاحب پنجم نگرند نظر عداوت یا در این خانه افتند
فرزندان کم زیند اما زحل دلیل بیماری و موت فرزند بود و اگر بدحال بود و مریخ دلیل اسقاط
و قتل باشد و اگر آفتاب بدحال بود حکم او همین باشد و عطارد اگر نحس بود
یکی از دو نحس فعل او بر طبع آن نحس باشد و ذنب دلیل [illegible] رفتن فرزند باشد
و اگر یکی از [illegible] نظر عداوت سهم الولد نگرند حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع در این
خانه بود بد مطیع فرزندان باشد و اگر نامقبول باشد باکراه باشد و عجز و اگر
صاحب در طالع بود حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلایل پدر و فرزندان
نظر مودت بود با یکدیگر سازگار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف این

باشد و اگر از یکدیگر ساقط بوند در میان فراق افتد و از آن طرف افتد و آن که بهر
او در خانه‌ها ساقط بود یا دلایل نحس باشند اما پیوستن صاحب پنجم با صاحب هفتم
با کوکبی که در وی بود دلیل بود آن فرزند بود از جفت و اگر بصاحب ششم نگرد دلیل
بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتکار **ثمرهٔ دوم** در احکام جزویات اگر مشتری
یا زهره یا مریخ صاحب پنجم بود یا در این خانه باشد یا صاحب طالع و حاجت کند فرزند
مجرد از معشوق شود خاصه که از این دلایل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم
بدین دلایل ناظر باشد تا در این جهت بود و اگر دلایل فرزند میان طالع و عاشر
بوند مولود را فرزند در جوانی شود و اگر میان عاشر و سابع بود در سن وقوف شود و
اگر میان سابع و رابع بوند فرزند در کهولیت شوند و اگر میان رابع و طالع بوند
فرزند در پیری شود [illegible] است [illegible] و ضعیف را از این ارباع [illegible] لال کند [illegible]
دلایل و کواکب **ثمرهٔ سیم** در طرب و عشق بازی اگر زهره در این جهت باشد
یا ناظر بدو یا بصاحب او مولود بسیار طرب باشد و با فرح بازی و هزل و بازیچه
و مزاح کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر بدو و میان ایشان
و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند عشق بازی فاش کند و دلیرانه **ثمرهٔ چهارم**
اگر علویان در این جهت بوند یا ناظر بدو یا بصاحب این جهت طرب بازرگان
در سن پیری کنند و اگر سفلیان بوند طرب با فرح و ایمان کنند در سن جوانی

و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا پیری طرب بود خاصه که
زهره در این میان بود یا ناظر بود بدین دلایل **ثمرهٔ پنجم** اگر مشتری در این
جهت بود یا ناظر بدو یا صاحب او مولود با علما و اهل ادیان دوستی کند و اگر
این جهت از خانه‌های زحل یا مشایخ و درویشان عشرت‌ها کند و سماع و رقص دوست
دارد و نظر باز باشد و لو کند خورنده بود **ثمرهٔ ششم** نظر صاحب پنجم و یازدهم
با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع بیکدیگر یابد و اگر
زهره در این میان بود قوی‌تر بود و خوش‌تر باشد و اگر صاحب این جهت نور
بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند و اگر بود و او از
[illegible] باشد و اگر صاحب طالع نور بدو دهد مولود عاشق شوند بود
و تمتع رساند بدان کسان **ثمرهٔ هفتم** بودن قمر در این جهت دلیل رسالت
کند و اگر قمر با مشتری نگرد توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد
در این میانه باشد دلالی کند و خط نویسی معاملتها و اگر قمر و زهره در این
جهت بدحال باشند یا بدین جهت ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع به دیگر
کوکب کنند یا جمع نور کنند مولود قوادت کند حکم عطارد همین باشد و
قوی‌تر خاصه که نحس بود **ثمرهٔ هشتم** حکم ارباب مثلثات است
که در بیوت دیگر گفته ایم و اوقات ترتیب نموده اگر ارباب مثلثات

این جهت از این کواکب افتاده باشند در مدلول زیادت کند و اثر او در
وقت ترتیب او ظاهرتر باشد اما بودن راس در این جهت دلیل کثرت اولاد [illegible]
و مولودات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت [illegible]
بود **شعبهٔ یازدهم** در احکام جهت سادس [illegible] **ثمرهٔ اول** در
احکام کلیات دلایل او همان خانه است و صاحب و مستولی و قمر و آن کوکب
که در این جهت بود و سهم مرض و صاحب وی و قمر و آن کوکب و ارباب مثلثات
او پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و بهم ناظر و از جانب
ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاک از عیبها و اگر نحس و بدحال بوند
حکم برضد باشد اما اگر این زحل نحس باشد بیماری از طبیعت زحل بود از آنچه
بدو منسوب است و اگر مریخ نحس باشد بیماری از منسوبات مریخ بود و اگر دلایل
بموضع بدحال بوند بیماری یا عیب در آن عضو پیدا شود که بدان برج نسبت دارد
و اگر دلایل در حمل بوند یا در طالع اثر بر سر و روی بود و اطراف قیاس دیگر بروج
همین است و اگر دلایل بیماری در برجی آتشی بوند سبب علت گرمی و خشکی بود و اما
از ماده صفرا بود [illegible] کند و اگر در برج خاکی بوند از سردی و خشکی بود و ماده سودا
و در برج بادی از گرمی و تری بود ماده خون و در برج آبی از سردی و تری
بود ماده بلغم و اعتبار کنند مزاج دلایل را با مزاج برج وقت امتزاج در موافقت

و می‌افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود سبب رنج
و بیماری خود شود خاصه که طالع قوس یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت در
طالع باشد مولود درشت و دقیق تن و درشت باشد و در پرهیز و نگاه داشتن
خود بود و اگر میان او و صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود بود و اگر نظر عداوت
بود مولود بیماری ناک بود یا از سبب پرهیز بسیار خود را بیمار کند و اگر زحل در این برج
باشد و اگر قمر در موضع نحسی بود یا ناظر نحسی مولود بیماری ناک باشد خاصه که یا در طالع
یا درین بیت باشد و اگر در نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته بسعادت باشد
ثمرهٔ دویم در حکم عیوبات بودن کسان درین بیت مولود یا بیماری بود عیب
دار باشد از طبیعت آن نحس را و اگر سعدان بوند تن درست باشد پیوسته و بی عیب
و اگر سعد بنظر مودت نحسی افتد مولود یا بیماری بود یا متغیر نباشد و کم رنج بود و اگر
نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار باشد **ثمرهٔ سیم**
اگر آفتاب درین بیت بود یا کوکب همان درجه طلوع او مولود نابینا شود و اگر در
اقتران یکی از دو نحس باشد حکم همین بود و الا اینجا سبب درد چشم بود و دوار و
پس اگر زحل محترق باشد ضعف چشم از رطوبت دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن
سیاه و کبود یا فتق از جنس های قوی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم از آهن
یا آتش بود و رسیدن زخم ناگاه و دارو های تیز اما اگر آفتاب درین بیت منکسف

باشد نیم نابینا شدن ... در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف باشد
رگها و امید در چشم پدید آید و اگر شمس با رأس باشد رگها بود و کم زیان و حکم قمر
در هر عقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما قمر بقران زحل مولود را آب فرود آید و اگر در
آن وقت قمر ناقص النور و نقصان بصر پدید آید یا سپیدی در چشم با رده و اگر
بقران مریخ بود رگها و سرخی پدید آید چون سل و ناخنه و جرب و عقرب و مانند این
و محتاج شود به نشتر کاری و آهن بچشم زدن و اگر در عقده ذنب بود و مریخ با او یا
ناظر بود زخم رسد بر چشم و باطل گردد و در نظر آفتاب با کوس بمودت ماب در چشم پدید
آید یعنی احول شود خاصه که در برج معوج الطلوع بود و آن از اول جدی است تا آخر جوزا
و اگر نظر آفتاب با کوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود چنانکه با چشم رگ کند
چیزی را ببیند اگر این دلایل بر حال بود ضعف و زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر
این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ بیش باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب
طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا بنده یا اسیر شود و اگر مقبول
بود سعادت بهار رسد الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس شود اسیر گردد و اگر زحل نحس گردد
در بند کند و بها افتد اما اگر این بیت بعینه بود مولود کم باقی کند اگر این بیت خانه
عطارد بود یا عطارد درین میانها افتاده بود و نحس باشد مریخ مولود بیطاری
کند و اگر برج آتشی بود و صاحب طالع معقول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین سبب

و این بیت یکی از خانهای عطارد و مریخ بود مولود طبیب شود خاصه یکی ازین
دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلایل ناظر بود و باشد که کار
با جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت مشتری با همدیگر ناظر باشند از خانهای
زهره یا عطارد و یا زهره و عطارد با هم بوند یا عطارد و با قمر چنین بوند مولود کحال
گردد و سرمه ساز و باشد که عطر یا امیز و باش طرب بود **ثمرهٔ پنجم** در احوال
بندگان و قوت طالع و صاحب او نظر صاحب ششم بمودت قوت سهم بندگان
و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر آن قوت از خانهای این بود
بندگان او کارکن و رنج کش باشند و اگر از سعدان بود بندگان او با شفقت باشند
و شفقت دارایشان جز حاصل آید و دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان
ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند
غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت و سعید بولت خاصه که مشتری بوند و اگر
خانه ششم از خانهای عطارد یا زهره بود کار قوی تر بود و از سعی و شری ایشان
خیر و نفع حاصل بود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی
نظر دارد بمودت و حکم ستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود
و مریخ و زحل و بندگان او کلان سال بوند خاصه که مؤنث باشند و اگر دلایل بندگان
با مشتری درازنا بود یا مایل الاوتاد بندگانش بسیار بوند و معروف گردند

دو رزایل و ساقط اضداد این بود و اگر دلایل بندگان در بروج مذکر بوند و در برج مذکر
غلامانش باشند خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در برج مؤنث و در برج مؤنث
بود کنیزکان دارد و اگر بعضی در بروج و برج مذکر و بعضی در مؤنث بوند از هر دو
نوع بندگان دارد خاصه که برج ششم دو جسدین باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان
بوند با هم نظر عداوت کنند یا بد دلایل بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ گو
و خیانت کننده افتند و اگر بمودت نگرند بندگان راست کار و با وفا بوند اما اگر
دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خردسال بوند خوش طبع و دلبند گردند
او تا داست و نظر با دلایل یا قمر خاصه بمودت پس اگر این دلایل در خانهای مریخ بوند
یا ناظر زحل خاصه بمقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر دلایل در خانهای زحل بوند و در
نظر مریخ همین باشد و اگر دلایل در خانهای عطارد یا زهره یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر بودت
حکم همین باشد و دلیل غلامان دست آموز بود خاصه که دلایل یکی صاحب ششم بود
و خدمت کار همین است اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان گردن
کش افتند و پاکیزه باشد از اصل ایشان بزرگ بود یا باشد که مر ملک جوز حاکم
شوند ارباب منصبات همان است که گفتیم و بارها در بیش درین بیت دلیل تن درستی
است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماری است و بودن رأس بها دلیل غم
و درزدی و رنگ مو بها و چیزی از انواع صرع و گر گرفتن و بد افتادن بنده و

شعبه دوازدهم در احکام بیت سابع شانزده ثمار ثمره
اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم
تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت بود
اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند و بجای زهره و قمر و سهم تزویج از هر دو
صاحب سهم پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهبود یکدیگر نظر و میان این دلایل و
طالع ناظر باشند بمودت دلیلی باشد بر سعادت بود از مناکحت و برخورداری و بودن
موافقت و خوشی عیش و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشد و مدت صحبت بیشتر
و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلایل در حظوظ
خود باشند و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد حکم بر طرف ضد
افتد اما اگر صاحب هفتم یا مستولی بر وی بدلایل طالع ناظر باشند یا رونده بنظر او زنان
مولود در غبت کنند و اگر دلایل طالع رونده بود بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشند
مولود بزنان مایل بود و نظرها اگر مودت و موافقت باشد در میان و نظرها عداوت
مخالفت بود و اگر دلایل مرد در طالع زن افتد زنان مطیع و زیردست او شوند و اگر
دلایل مرد در هفتم افتد مرد منقاد و مطیع زنان باشد و در حظوظ مستها حکم همین بود
ثمره دویم در احکام جزویات اگر زحل درین خانه مولود زن برکند خاصه که
در آخر برج افتاده بود و مغربی بود و زن بر زشت صورت باشد و اگر مشتری بود

مولود زن

مولود زن میانه سال خواهد خاصه که در میان برج افتد و عفیفه باشد و شیرین صورت
و اگر مریخ بود زن بی شرم خواهد و کم ستر باریک باشد و محبوب صورت و اگر در
آخر برج بود یا مغربی باشد زن پیر بود و اگر زهره درین خانه و اگر زهره بود زن جوان
خواهد خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد
بود زن با فرهنگ خواهد و که با نود سخن گوینده و دانا و زیرک و اگر آفتاب بود زن بزرگی افتد
و حاکم و متکبر و متسلطه یا متعلق بزرگان یا از اصل معروف و مهیب صورت باشد و اگر قمر بود
زن از عوام الناس خواهد و اما اگر دلایل زن بر جهاء خوب صورت باشند زنان خوب صورت
خواهد خاصه که دلیل گر زهره بود اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بود و ناظر او در حظ
و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی ستر و بی شرم باشد و قیاس کواکب باید داشت اما اگر دلیل
زن در حظوظ خود بود زن از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در مایل الاوتاد
از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم کم نام و مجهول و ساقط ثمره سیم اگر دلیلها
در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که در برج هفتم منقلب باشد و در مایل بوند کمتر خواهد خاصه
که برج هفتم ذوجسدین باشد و در زایل زن اندک خواهد یا نخواهد که برج ثابت باشد اما
اگر دلایل در اوایل برج بوند زن اندک خواهد و اگر در اواسط بود کم و اگر در اواخر بوند زن
بسیار کند اما درین برج اگر جمع آمده باشند زن بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این
بیت با کوکبی درین بیت افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشد زن بسیار کند حکم

شرکت همین باشد ثمره چهارم اگر صاحب هفتم محترق بود زن او بجهه
میرد یا بیماری ناک بود و اگر راجع بود جدای کند یا و فانشود و اگر در مقام اول بود
شوهر را نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگر چه ناخواهان بود خاصه که صاحب
طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد جدا
کند حکم دلیل مرد همین باشد ثمره پنجم اگر سعدی درین خانه بود یا دلایل برج
و مشرقی باشد و از نحسان پاک زن او خرد سال افتد و بی عیب خاصه که آن
زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه
که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف گشته
و بصاحب طالع متصل شونده زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد
بوده باشد و این که بد خواهد و بمودت هم سعدان باشد زن از هر دو شوهر یکی باشد
و اگر هر دو نحس باشند حکم بر ضد افتد و دیگر یا نحس بود حکم حسب آن کنند
ثمره ششم اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا نجم بود
و مریخ در برج زنانه متمکن افتاده باشد خاصه که در طالع باشد مولود بر شهوت
بود و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطرب خواهد و اگر این احوال
زن را باشد حکم همان بود و اگر برج هفتم بهیمی بود و صاحب طالع در وی یا در آب
جمع آید و اگر کاملاً زهره عطارد بود مولود زرع در رئیس بی برکند و بود که زن

ازان طرف

ازان طرف بزنان رغبت باشد و اگر زهره درین بیت با زحل بود یا زحل ناظر
باشد حکم همان بود و اگر مریخ بود بدتر باشد و ظاهر تر و زن در حرام و لیر باشد
ثمره هفتم اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت او عیب دار بود و باشد
زاده نایب باشد یا کسی معروف خاصه که ان جا بها از زحل بود یا مریخ یا عطارد و بد
حال باشد ثمره هشتم اگر صاحب هفتم بود در نهم بود و صاحب هفتم یا کوکبی که در
هفتم بود و بدو پیوندد و جفت مولود غریب بود و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب
هفتم ناظر باشد یا کوکبی که در هفتم باشد مولود در غریب زن کند و اگر هفتم برج
منقلب باشد زن او متحرک باشد و کم ثبات ثمره نهم اگر صاحب هفتم یا
کوکبی که در وی بود بصاحب سیم ناظر بود و صاحب سیم بطالع یا صاحب طالع
ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند ثمره
دهم اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا بنور صاحب هفتم
بصاحب طالع دهد یا جمع مولود را بزرگان زن دهند یا کار نکاح او راست کنند
ثمره یازدهم این حکمها بر مردان و زنان دیگر باشد اما اگر احکام بر طالع
زن نهند سهم بردن از زهره با شمس و از طالع بعکس دلیلها جفت او
آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد ثمره دوازدهم اگر قمر از طالع
مردان میان اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند

واگر میان الاستقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زن اگر
آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند ثمره
سیزدهم اگر صاحب هفتم سعد بود و کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از
وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری خواهد و بهر دو نیکو
باشند و اگر بنحسی متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب
طالع از وی منصرف شود و بسعد پیوندد از بد خلاص شود و به نیک در افتد و این اتصالات
و انصرافات نیز نمودار مودت و عداوت اثر کنند اما دلایل حالات پیر شدن و جوانی را نیز
اعتبار کنند اما جمع الموزر در هفتم و دلیل بسیار شدن زن خواستن بود و در طالع زنان حکم
همین باشد خاصه که دلایل در برج بسیار نکاح افتاده بوند ثمره چهاردهم
اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلهای مردان فوق الارض باشند
از طالع مولود در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل تحت الارض باشند مولود در
پیری زن جوان کند خاصه که دلیل قوی‌تر مرد زحل افتاده باشد و او در اول
برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و با همدیگر ناظر بوند قیاس
طالع زن همین باشد ثمره پانزدهم حکم ارباب مثلثات اگر رب مثلثه
این بیت نیکو افتاده باشد احوال مولود از زنان در اوایل عمر نیکو گذرد و
اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانه عمر نیکوتر باشد و اگر رب ثالث نیکو

باشد در آخر عمر نیکوتر بود و حکم کثرت را قیاس همین است ثمره
شانزدهم در معاملات اگر صاحب و مستولی خانه هفتم یا صاحب و مستولی
طالع ناظر باشد بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت
نگرند خصومت بسیار افتد خاصه که دلایل نحسان بوند پس هر کدام از این دلایل در حظوظ
خود باشند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان
یا مال یا یاران خصمان بدست مولود افتد و عجز آرند اما اگر دلایل طالع در هفتم یا هشتم
بوند مولود بدست خصمان افتد و مال و یاران او اما بهر طرف که نحسان بوند یا ناظر
با طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند
صلح از آن روی بود و حکم زنان با شوهر همین باشد اما بودن راس در این بیت
دلیل کثرت زنان بود و علت ایشان [illegible] و قهر خصمان و ذنب دلیل [illegible] زنان بود و
ناستوده و عیب ایشان دفع کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها
همین باشد اما ظفر طرف مریخ و سعدان و کوکب مستقیم را بود نه مراجع را
شعبه سیزدهم در احکام بیت ثامن سیزده ثمار ثمره اول در احکام
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم موت و صاحب
وی و قابل تدبیر هر یک و مرکز عاشر و کوکبی که در این بیت باشد پس اگر این
دلایل و مشتری [illegible] نیکو حال بوند و بهمدیگر ناظر باشند و از نحوس خالی مرگ مولود

طبیعی باشد یعنی تمام عطیت و کدخدا خود برسد و مولود پیوسته در امن و راحت
و فراغت بود و بی‌نکبت زندگانی کند و اگر این دلایل نحس منحوس باشند موت
از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریهای دراز
کش بود از آنچه بزحل منسوب است و از شدت و تنگی و اگر مریخ بود از بیماریهای خونی بود
و قتل و آنچه بمریخ منسوب است و اگر از آفتاب منحوس شوند موت از آن بیماریها باشد
که بآفتاب منسوب است و از پادشاه اما علتها از آن عضو بود که ببروج و کواکب منسوب باشد
چنانکه شرح داده‌ایم اما اگر سبب مرگ کواکب نحس بوند خاصه که در مواضع نحس باشند مرگ مولود
در صورت ناستوده باشد و اگر سعدان بوند در صورت ستوده باشد ثمره دوم در حکم
جزویات احتراق صاحب هشتم بر مرکز هشتم یا مرکز غارب یا بر درجه طالع دلیل موت بود
از ماده حرارت یا از آتش یا گرما یا سموم و مانند این یا از غضب مرگ خاصه بیماری آتشی
بود ثمره سیم صاحب طالع بقران مریخ با صاحب ثامن و سعدان ساقط از این
خانه دلیل موت باشد با آهن یا با آتش خاصه که برج آتشی بود ثمره
چهارم اگر صاحب طالع در هشتم با صاحب هفتم نحس شود و سعدان ساقط
باشند مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
ثمره پنجم مریخ چون با راس الغول بود در شیر و در درجه طالع یا هیلاج یا کدخداه و
بمقابله طالع رسیده باشد خاصه با راس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع بود

و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با
آفتاب منحوس خاصه باحتراق موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابله
آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت از زیر ماندن خانه و دیوار بود و اگر برج آبی بود
از آب در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از خفه کردن و گرفتن دم او باشد
و اگر زحل در وبال بود و با مریخ نظر عداوت باشد از حرب و قتل و موت رسد و اگر
برج آتشی بود موت او از آتش رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع
بود یا در ثامن یا بر سر او تا با سر دلایل عمر در حدود سعدان رسیده بوند و طالع تحویل سال
و برج انتها سعد بوند سلامت بیرون آید از این همه خطر ثمره ششم اگر صاحب طالع و
قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن بد حال بود مولود در بیابان هلاک شود
خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشد ثمره هفتم اگر قمر در دهم باشد و زحل در
چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک
شود و فتنه و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانه غریب ثمره
هشتم اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع
مولود خود را بدست هلاک دهد یا خود بکشد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل
در سرطان آفتاب در میزان مولود در حرب و مبارزت کشته شود و اگر مریخ یا ذنب در میزان
بود بدست خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود

کشته شود بدان شرایط که گفته شد **ثمره نهم** اگر طالع میزان بود و زهره
در مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ نیز در طالع مولود خود را هلاک
کند بسبب زنان یا شهوت و خصمان و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را مریخ در
ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان را مریخ در طالع و طالع حمل را زحل در
طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود **ثمره دهم** اگر نحسی در دوم بود و سعدی حال
باشد و نحسی دیگر منحوس کرده و عطارد هم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خانه که
یا آدمی باشد و خانه هشتم و صاحب او بد حال بود موت مولود از دارو باشد خاصه که
طالع بود یا میزان و اگر سعدی دوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که ان
مشتری بود یا آفتاب خاصه بنظر مودت **ثمره یازدهم** اگر خانه چهارم هبوط صاحب
هشتم بود و او در ان بیت زحل منحوس و صاحب طالع محترق یا نحس شونده موت مولود
در زندان بود و حصن و اگر ان بیت چهارم و بال صاحب هشتم بود او در برج منحوس
و صاحب طالع در بیت زحل منحوس و قمر با صاحب طالع ناظر بعداوت یا صاحب
با صاحب ثامن موت مولود در شکنجه و ضرب و الم اما دلایل موت از وجه تعلیمات
رسید تسیرات هیلاج است و کدخداه و ادوار بموضع مخوف در صورت طالع
از اصل و فرعی و کواکب ثابته که قاطع اند وان در علم تسیرات نموده شود **ثمره
دوازدهم** در مکروهات در مقدمه رفته است که اگر سعدی بموضع خوف منظور

شود مکروه از کسی رسد که توقع ان نباشد و اگر نحس متولی باشد از کسی
رسد که متوقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کوکب که درین
خانه باشد از طبیعت جز غم واندوه رساند از کدام منسوبات خود مثلا اگر هفتم را زین
بیت افتد نکبت و مکروه از جهت ضدان رسد و اگر صاحب یازدهم درین
بیت بود مکروه از دوستان رسد و آنچه رسد مناسب طبع ان کوکب رسد و ان
برج و اگر کوکبی دیگر بدو نظر کند از ان کوکب و موضع او نیز اثر باشد بحسب نظر
سعادت و نحوست و قبول و رد اعتبار کند **ثمره سیزدهم** میراث و مال بی‌رنج
این خانه بیت المال از واجبت و غیران و لکن بیت المال ان موضع که مسافر وی بیابانی
دارد پس اگر صاحب یا متولی او در دوم طالع بود یا پیوند دهد صاحب دوم مولود از مال
زنان و شریکان و بیت المال ان موضع که مسافر بدانجا روی دارد پس اگر صاحب یا متولی
او در دوم طالع بود یا پیوند دهد صاحب دوم مولود از مال زنان و شریکان و خصمان
بار ورسی بود و اگر ثامن در رابع بود و صاحب ثانی پیوند دهد مولود میراث یابد از
طرف پدران و مادران و اگر از پنجم بود صاحب ثانی دهد از فرزند میراث یکرد
و اگر از هفتم صاحب طالع بکند میراث از جهت بکر یا شریک یا خصم یابد
بر وجه دیگر همین است پس اگر نظرها اسعد بود یا بآسانی رسد و اگر نحس بود
بدشواری رسد اما اجناس میراث از جوهر برج طلبند اگر دلایل در برج آتشی

باشد میراث از انواع معادن بود و اگر در برج خاکی بود از انواع نباتی
و ضیاع و عقار و اگر در برج بادی بود از نوع برده و حیوان و اگر در برج آبی بود
از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آب کر یا اما اگر در برج بهیمی بود کواکب را
با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از ان برون آرند اما از اسی و لیلی اتفاق بود
و کثرت میراث دائمی و مال و میراث حلال و ذنب خلاف او بود **شعبه
چهاردهم** در احکام خانه نهم یازده اثمار **ثمره اولی** در احکام تعلیمات
او دلایل او همین است و صاحب و متولی او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و سهم النعیم
و سهم الغیوب صاحب او و کوکبی که درین خانه بود پس اگر این دلایل قوی حال بوند
و بهم بکری ناظر و سعد کنند بسفرها دلیل کند و نافع بسیار حضر و راغب بود مولود یا موافقت علم
و با کمه مذهب و اعتقاد در دین و دیدن خوابها میکو در است تدبیر و بودن علم
و علم ستوده و اگر احوال بر خلاف این بود و حکم او بر عکس باشد و اگر صاحب این خانه
درین خانه بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد دل و اگر سعدی مسعود بود و مقبول
تمتع بسیار گیرد از سفرها اگر در طالع بود حکم همین باشد و اما موافقت علوم بر وی آسان
بود و در غبت نماید تحصیل علم و باشد که علوم او اغلب از سفرها حاصل آید و او تعلیم دهد
شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع درین خانه باشد مولود سفرها کند بر رضا و رغبت
زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنج بیند و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول

بود سفر دوست دارد و با حاصل و اگر سعدی بوی ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند
نفع بیند و باشد که او را تحصیل فرماید اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم بر خلاف افتد از
نفع منفعت و جاهل بی حاصل بماند اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این اتصال
بود سفرها بسیار کند و دور برود و دلیل باید خاصه که نظر مودت باشد و اگر این هر دو دلیل
در جهات شرقی باشند سفر او بجانب مشرق بود خاصه که برج شرقی بوند و حکم
جهت دیگر همین است و اگر هر یکی در جهتی باشند از برج و ربع سفر او در میان
ان دو جهت بود ازین هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان جانب شود و
اگر هر دو بقوت برابر باشند بهر دو طرف رفته باشد و حکم ارباع عالم طالع
همین باشد و پیوستن قمر با این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد و سفرها دور
ثمره دوم در حکم حرفیات از صاحب این بیت زحل بود یا او درین
بیت باشد سفر مولود جهت چهارپایان بود خاصه که برج بهیمی باشد و اگر
برج آتشی بود طلب علوم دارد از علوم دقیق و برده حرز و فرد شده و در دین مطعون
صلب باشد و کم عبادت بود و خوابها درست بیند و در دین یهود بود
ثمره سیم اگر مشتری درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد
سفر مولود جهت بازرگانی بود و بادها و نفیس جز و فرد شده و بود بسیار کرده و اگر
نامقبول بیع و شری و در شهرها باشد و طمع مهاد اگر برج بهیمی بود جهت دواب

سفر کند چون گوسفند و آنچه غذا را شاید و اگر برج آتشی بود سبع و شرطه
برده کند و لباس نهاد در تحصیل علم جهد نماید و با ورع بود و فقه و تفسیر بداند و عابد و پاک
باشد و سفر کعبه و مزارها و متبرک برود و خوابهای راست بیند و مذهب سنی
باشد و با وفا بود و عالم و پاکیزه ثمرهٔ چهارم اگر مریخ صاحب این بیت
بود یا درین بیت باشد مولود سفر کند و بود راهها مخوف و در خطر آب
باشد و در میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقبول بود امیر لشکر بود و سرور
قوی سلاح دارد و اگر در برج آبی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود و
نامقبول دزد بود و راه دارد و در علم سلاح و سواری بداند و اگر برج آتشی بود نفاط
بود و آتش کار و بیشتر سفر او بسبب کر... بود و در دین و مذهب سست باشد
و خوابهای آشفته بیند ثمرهٔ پنجم اگر آفتاب درین بیت بود یا صاحب
این بیت باشد مولود سفرها کند جهت ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر
و بازرگانها سفر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح
و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر
که برج آتشی بود یا برج آبی و اگر نامقبول بود سفر در خدمتکاری کند یا بار دوم
فرومایه و رنجیده باشد و جاهل ماند و مذهب ضعیف بود و خوابهای
نیک بیند و با دین نصاری در آمیزد ثمرهٔ ششم اگر زهره درین بیت
بود یا صاحب

بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای خوش و در عشرت باشد
و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و با بازرگانان و با انواع لباس یا بود یا عطر یا
کنیزکان و بیاموزد علم دین و اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد و اگر
نامقبول بود این صنعتها در وی کمتر بود و اگر برج آتشی باشد بیاموزد موسیقی
یاد و بیا باغ و عطاری و خوابهای نیک بیند ثمرهٔ هفتم اگر عطارد درین بیت
بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها بسیار کند با چیز و نفع در بازرگانان
خواهد بود و در ربع و شریها زیرک و کاردان باشد و اگر برج آتشی بود و سبع علاج
کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و
ورسنده بود بغور معانی و مصنف شود در علمی که اعتقاد او روش حکما بود
و اگر در خانهای مشتری بود دبیر گردد و منشی و نویسنده خطها و کتاب فقه و
تفسیر برد و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای او با خوف باشد و همراه
لشکریان و دزدان و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده و قمارباز باشد
و اگر بد حال بود تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد
و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهای زهره بود سفرهای او خوش بود و طربها کند
و بیاموزد علم دین و اسلام و خواندن شعر و شعری شود و اگر در میزان باشد کار
قوی تر باشد و اگر در سنبله باشد سفرها نیکو کند و با وزرا و اکابر و حکما

صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امامت و وعظ
کند و معرفت اشیاء معقولات بنهایت رسد و ناموس دار باشد و قوتهای باطن
او بکمال باشد و اگر در جوزا بود و از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش
گردد و فصیح و متکلم شود و حاضر جواب و سفرها نیکو کند و کم ثبات و بیاموزد
علم عوامی و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن شرابها و زیرک بود
در عقل معاش و اگر بر زحل منسوب بود بنا شود و مهرها کلفتن سازد یا اسپیان بود
یا کار زیر بر دیا کوزه گری کند و مانند این و اگر بمریخ منسوب بود و آلتها سازد یا
زنجیرها یا خود و جامهای و دستبندها کند و اگر بآفتاب بود جوهرشناس بود
یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند این و همه احکام بحسب نظرهای سعود و نحس باشد
ثمرهٔ هشتم اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند
و ... از وجه رسالت و نیک بیاموزد علم ساحت و چاپلوسی و در کار دین و مذهب
کم ثبات بود و حکم او در سمت کواکب مانند و بود لیکن ردا باید دانست که
صاحب طالع که بهر کواکب متصل شود درین بیت مولود رغبت کند بعلمی که
منسوب بدین کوکب بود و بنظر مودت کار آسانتر بود و بنظر عداوت
دشوارتر و اگر صاحب این بیت متصل بود بکوکبی که درین بیت بود بنظر مودت
مولود آن علم را که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر نظر عداوت
بود بیاموزد

بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم گردد و یادگار نماند ثمرهٔ نهم اگر
صاحب این بیت در وی بود و رب مثلثه اول ناظر باشد مولود در اول
عمر سفرها کند و در تحصیل شود و اگر رب ثانی نظر کند در اوسط عمر کند
و علم بیاموزد و اگر رب ثالث نظر کند احوال در اواخر عمر ظاهر شود و دنیای
داند که علم را از قبول و رد دلیل باشد و برج آتشی و نفع و ضرر از نظر مودت و
عداوت ثمرهٔ دهم اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد
جهت املاک سفر مولود جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب چهارم
نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت
فرزند بود و عشق و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت بنده
و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصمان
و طلب دزدیده بود و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوف بود یا میراث
یا مال زن و انباز و اگر بصاحب دهم نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان
یا بسبب صناعتی یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت
دوستان یا طمع مال سلطان و طلب سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم
نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب فروش ثمرهٔ یازدهم اگر صاحب
برج از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد و اگر صاحب سابع

سعد بود و صاحب رابع نحس مولود را آنچه کرده بود بهتر از پنج [?] و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نحس باشد بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو نحس باشند سفر و حضر
بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر نیکی بیند اما اگر کوکبی در هشتم بود یا در چنین
حالات افتد حکم همین باشد و اگر کوکب سعد بود المقصد بهتر باشد و اگر نحس بود
نیکو و بهتر باشد اما صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر کند ناظر بود سفر را
طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه گفته شد **ثمره دوازدهم**
اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد
و اگر صاحب نهم با قمر بر تربیع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض باشد
مولود گریخته بود و از کارهای سلطان با خیانت و اگر به تربیع زحل بود از شدت
گریزد و رنج برد در کار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب
هشتم را نحس کرده باشد مولود در غربت سختی کشد و در غربت میرد **ثمره
سیزدهم** اما اگر کوکب درین بیت جمع آمده باشد مولود را اسباب سفر
بسیار بود و در بر و در بحر جهتی و از هر علمی چیزی بداند و زیرک باشد پس
هر کدام کوکب که مقبول باشد و مذهب و اعتقاد او بدان مایل بود و اگر
کواکب با صاحب نهم ناظر بوند و او درین بیت بود حکم همین باشد و مولود از
هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد **ثمره چهاردهم** اگر صاحب

نهم در هفتم

نهم در هفتم بود یا ناظر بود بصاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود هیچ جای
قرار نکند خاصه که برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب
نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او از جهت زنان باشد یا انبازان
یا بازرگان سفر کند و صاحب هر جهت که ناظر بود از آن قوم کسان با او بوند
در سفر و باشد که در غربت ساکن شود و اگر نظر با مودت بود سفرها برضا بود و با نظر
عداوت خلاف این باشد **ثمره پانزدهم** سفر مولود در آن جهت بود بیشتر
که بطالع و شعاعات او منسوب بود و یا در آن جهت که صاحب نهم بود و یا جز
تدبیر قمر اما از دلایل آنکه قوی تر بود مولود را در آن جهت سفر کند بیشتر و از رابع
طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل سفر در دو ربع زایل باشد سفرها
بسیار کرده شود و اگر در ربع مایل بوند سفر نشود و اگر بشود اندک شود یا نزدیک
باشد و ربع زایل از طالع تا رابع و از سابع تا عاشر و در دو ربع دیگر مایل اما حکم
راس درین بیت مثل مشتری باشد اما مولود با طاعت بود و دعاها بیاموزد
و از خواب‌ها راست بیند در سفر علم بیاموزد و دعاهای او زود باجابت رسد و اما
ذنب خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی بود درین بیت در مدلول او
زیادت کند و ذنب کم کند **شعبه پانزدهم** در احکام بیت عاشر
هشت اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و

و صاحب وی و مشتری بروی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو و در روز آفتاب
و در شب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل اند ارباب مثلثات و کوکبی که درین
بیت باشد پس اگر این دلایل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود و حرمت
و جاه و نعمت و ثروت و ملک و حاکم گردد و در سروری و کامران بود و معروف و مشهور
شود و آنچه بدین ماند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی زهره و قمر
و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و سعود با در مولود
حال نیکو شود و دولت روز بروز زیادت کند مناسب حال او و اگر دلایل با
دلایل پدر ناظر باشند بمودت میان ایشان موافقت زیادت شود و بسیار کارها
کنند با همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش
باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق افتد و دیگر این حال
در بیت رابع رفته است اما اگر دلایل این بیت بر خلاف این باشد که در بیت
دیگر رفت حکم برعکس افتد اما اگر صاحب طالع بدین خانه نگرد بمودت این اسباب
حاصل آید با سانترین وجهی و با برخورداری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف
این باشد یا بجهد حاصل آید با رنج و مشقت و برخورداری نبود اما اگر بعضی دلایل
نیکو حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا رسد
و از منسوبات آن کوکب و هر کدام که بد حال بود از وی زحمت رسد **ثمره دوم**

اما صناعت

در صناعات مولود اگر دلایل صنعت در حمل افتاده بوند صنعتی کند که بسر و روی
و اطراف تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بوند صناعتی کند که بگردن و حوالی او
تعلق دارد و قیاس بروج دیگر همین است و بعضی صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود
و موضع او پس اگر دلایل در آن برج که بود مقبول شد و سعود ناظر بوی سعد مولود
صناعتها شریف کند و از دست نیکو بیرون آید و قبول یابد و اگر نامقبول بود و نحوس
ناظر بوی نحس صناعتهای خسیس کند و از دست او بد و زشت بیرون آید و مراد دلیل
خلاف مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل بود کلاه دوزی کند یا مزین
شود و آینه دار بود و اگر عطارد بود مولود عمامه سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه
سازد یا سر خواب و سداب کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوز و از نمد پوست
در حیوانات و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد و دستارها و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود
خود سازد و از آهن و جوشن و زره و امثال این و اگر زهره مریخ را ناظر بود مولود اینها را
کند با مشاطه شود و اگر زحل نگرد مولود مقنعه سازد از ابریشم یا چادر و قصبها و قرینه اما
اگر عطارد در زحل نگرد مولود دستارهای صوف سازد و پشمینه و اگر مشتری نگرد صوفهای
قیمتی سازد و دستارها و فوطه‌های نفیس اما اگر مشتری نگرد یا زهره چیزهای لطیف
سازد جهت بزرگان و مقبول افتد و اگر زحل نگرد یا مریخ چیزها که سازد بد سازد
و لایق عوام و مردم دون بود اما اگر آفتاب یا مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه

وحلقه و سربند ساز و عنبرینه در صنعت کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ
بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و روغن کرده و قلب کار بود و عنبرینهای
دروغین سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صنعت در بروج انسی بود مولود
صنعتها کند که با آدمیان تعلق دارد و چون ساختن انواع جامها و دوختن الوان
رنگها و ترکیب سلاحها و امثال و اگر دلایل در بروج بهیمی بود مولود آنچه سازد
بدواب و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لگام و قلاده و جلاسها و جلها
و نعل بیوسد آنچه بجای ماند و باشد که ستوربان و خربنده باشد اما اگر بعضی از
دلایل در بروج انسی بود و بعضی در بروج بهیمی امتزاج دهند مولود صناعتی کند که
بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود و چون ساختن جامه و آلات او از موی
و از پود موی و غندرزد و شطرنج و مانند آن اما هر کوکب که بدلیلها صنعت
بکرد جز بدار طبیعت خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود نیکو و ثبات
آن مصنوع خوبتر گرداند و مقبول و با قیمت‌تر و اگر نحس بود بر خلاف این
باشد مثال آنست که چون زحل دلیل است بر ساختن الات از پشم و
استخوان اگر مشتری بود و ناظر بود و آن چیزها از زر و نقره بکار برد و ظرایف
سازد و اگر مریخ بود بکرد آنچه زیبا و قالی می بافت نمد سازد و آنچه جامه و آن
میدوخت پای پوش دوزد و آنچه شطرنج می ساخت از عاج شانه و کاد بکار برد

و قیاس دیگر با همین است اما اگر دلایل صنعت مریخ و زحل باشد و در
خانهای عطارد بوند مولود درودگر و گل کن و بنا و کوی کرد مانند این بود اما اگر مریخ و زحل
در خانهای زهره بوند مولود سازنده سازهای موسیقی با خراط یا تیرانداز و گر بود و امثال
این و اگر زهره در یکی از خانهای ایشان بود حکم او بدین نزدیکی باشد و در وقت
احکام باید چیزهای متناسب از آنچه گفته شد در خاطر آوردن و استنباط کردن
و اگر مریخ و زحل در خانهای مشتری بود مولود کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی
و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی از خانهای ایشان باشد حکم همین باشد اما
اگر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آنچه سازد و هوس کیمیا دارد یا زرگر
و مس گر شود و در دو برج آتشی دیگر سبب دارد یا شاید که گرد و ش که دلیل خرابه و حرا فی
باشد اما اگر مریخ و زحل در خانه قمر باشند اگر نحس بود بنشک در ادویه یا آب روان
و سه و امثال این اما اگر عطارد صاحب نهم یا سیم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و
صاحب شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ گردد یا خطیب و معروف و مشهور
شود خاصه که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود با آن
شرایط حکم همان باشد یا شاعر یا واعظ شود و چندان شهرت بیابد خاصه که طالع
برج با آواز بود و اگر عطارد در طالع بود و صاحب عاشر در عاشر بود حکم همین باشد و مولود
واعظ ملوک گردد و در فصاحت و بلاغت او غایت بود اما اگر مشتری بعطارد

نگرد یا او در خانهای مشتری بود سخن او از تفسیر و حدیث بود و اگر مشتری با زحل
بود سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر در مرکز عاشر بود و در نقطه
اوج کوکبی بزهره و عطارد نگرد مولود بر دار بازی یا بر رسن خاصه که برج بادی باشد

ثمره سیم در حکم جزویات اگر زحل درین بیت باشد صاحب طالع
نگرنده بود مولود حرفت دهقانی کند بتخصیص خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا عمل
بزرگان کاری کند که بزحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه بود و صاحب
طالع بدو نگرنده مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود
و امام شود یا مدرس و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ درین خانه باشد
مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی باشد و در علم سلاح
و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و ملک شود یا از بزرگان پادشاه
بود یا سرور قومی شود یا خزانه داری یا جوهرشناسی کند و اگر زهره بود مولود بزازی
یا عطاری کند یا درزی شود یا زننده سازهای موسیقی باشد یا خدمت خاتونان
یا خادمان کند خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود
یا محرر یا نایب مردان یا مشرف یا دبیر خاصه که برج بادی بود یا خاکی و محاسبت
کند یا دبیر یا دلال و اگر قمر باشد ولیعهد شود یا خلیفه و حاکم گردد در عوام
الناس یا نیابت خاتونان یا کودکان خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما درین اقسام

حکم مناسب قبول در دبود از نحوست و عداوت و سعادت و نحوست کوکب
دلیل بیش از یکی باد لود امتزاج دهند و حکم بیرون آرند و اگر کوکبی صاحب
طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که درین بیت باشد خاصه که نظر قبول
باشد کار صنعت و حرفت مولود قوی‌تر شود و اگر نظر نحس بود با کوکب نامقبول
مولود آن ننگ بدارد مثال آنست که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود مولود بر خاندانها و قدیم گردد و
مشایخ و سرور قومی گردد و در کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر نامقبول
باشد و صاحب طالع بدو منحوس بود مولود مزدور عمل کاران شود یا حمال و اگر در
هبوط بود چاه کن بود یا کار زیر ساز یا گورکن بود و هر یک از این عمل طبیعت برج
تعلق دارد چنانکه برج آتشی بود کارها آتشی کند و مهرها سازد و اگر در برج هوایی شود
مولود راه نشین گردد و فاکو و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب هشتم
بدو منحوس بود مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب ششم بدو منحوس بود مولود خادم
گرمابه شود و اگر برج بهیمی باشد چرم سازد یا انبان یا موزه دوزد و مانند این
اما اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم از وی منحوس و برج
بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود یا حجام و در برج
آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیرد یا کشتی بانی کند و در برج خاکی شود

و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کواکب قوی حال
بود و در نظر سعدان حکم بر نیک مدلول او کند و شریف بودن آن چیز و اگر ضعیف بود
و در نظر نحوس حکم بر بدی مدلول کند بر حسب آن چیز مثلا اگر مشتری قوی حال بود
مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان شود یا وزیران یا خادم
مسجد و مدرسه یا خانقاه کند و سید اگر دایم قوتها و ضعفها هر یک را **ثمره
چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود مودت بزرگان
مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت بود عزیزش ندارند و اگر
از همدیگر ساقط باشند مولود پیش بزرگان راه نیابد و حکم تمام بود اگر دلایل دیگر
قوی افتاده باشد **ثمره پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد
در ثمره سیم از این شعبه حکم قمر در صورت طالع با کواکب در بروج چون ناظر بود همان طریق
بود و چون هر عمل و صنعتی را شخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه کسی دیگر قمر باید او را
با جهت دیگر وران افتد **ثمره ششم** اگر مستولی بر سهم السعادات آفتاب بود
مولود از پادشاه دولتها یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد مولود
فراش یا دربان پادشاه شود و یا مانند این و اگر مستولی مشتری بود مولود امین
و معتمد پادشاه شود و یا مانند این و اگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر یا سرهنگ شود
یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار و آنچه مناسب زهره باشد

و اگر عطارد باشد دبیری یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مطرب پادشاه و بزرگان
شود پس احوال هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر در یک کوکب
مستولی شوند امتزاج دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت او
تمام شود و اگر در مایل الوتد و در وسط بود حکم مستولیان او همین باشد **ثمره هفتم**
در حکم نیز اگر کوکب مبتز در این خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نسبت
دارد در طبیعت آن کوکب بود و عمل و صنعت مولود از مزاج کواکب مبتز
خیزد و اگر مبتز آفتاب بود مولود معروف گردد و یا ملک یا حاکم یا سرور قومی
شود و علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صنعت در مولود بیشتر
ظاهر تر بود که بدین برج منسوب باشد و باقی کواکب همین است و این
اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد کرده ایم در همه حکمها از آن غافل نباشد اما
اگر در طالع کواکب مبتز نباشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط
باشند و ضعیف بوند مولود مجهول ماند و بی کار و روزگار گذارد و در هیچ کار زود در
طبع درجه طالع نگرد **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود در بیت شغل و او این
بیت نظر مودت و هر دو سعود باشند و مقبول جاه و رفعت مولود در اول
پدید آید خاصه که این کواکب سفلی باشند و مولود در حرفت و صناعت علمی(?)
نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر زمواضع او پس اگر این حال با ارباب مثلثات

ثانی بود این صفات در اواسط عمر پدید آید و اگر با رب ثالث بود در اواخر
عمر پدید آید خاصه که کواکب علوی باشند و اگر هر سه ارباب قوی افتاده بوند احوال
مولود در همدیگر پیوندد از اول عمر تا آخر عمر در یکی نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی متاثر
باشد اما اگر هر سه ضعیف افتاده بوند حکم بر خلاف این باشد اما اگر رأس
درین خانه بود در پیشش صدای بکمال باشد و مولود شناسنده ذات و صفات
او و مستعد باشد و مستجاب الدعوه و از این سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه
در ترقی باشد و شریف نفس بود و حاکم بر ملوک و سلاطین و اگر ذنب در نهم
افتاده بود حضرت باری تعالی را مجواب جید و رالت قول(?) باشد اما اگر ذنب
درین خانه باشد مولود خوار و بی قدر باشد و صنعتی و عملی بداند که نیکو باشد
و هر چه کند از عیبی خالی نباشد و معروف شود بعیب و خبث **شعبه
شانزدهم** در احکام بیت حادی عشر و آن پنج اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات
او دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم الاستان(?) و صاحب و مشتری
و زهره و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر دلایل قوی حال باشند
و مودت یکدیگر ناظر با این بیت بود دلیل یافتن سعادت باشد و کثرت
دوستان صادق و یافتن منفع از ایشان و رسیدن بهر امید که دارد و اگر
احوال دلایل با ایشان بر وجهی و اگر ناظر بعداوت بود چیزی حاصل آید مجمله

در رنج و زحمت و اگر این دلایل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب
و برخورداری یافتن از آن و سعادتهای وی نماید و مراد حاصل آید و اگر نحسان
ناظر بوند حکم بر عکس افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته
در طلب امیدهای خود باشد و طامع بود و مطیع دوستان باشد و دوست فرزندان
باشد و اگر صاحب این بیت در طالع بوند دوستان فرمان بردار مولود بوند
و امیدهای او بدر با آید و لهو و رغبت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر
بار ورنی(?) بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود
از دوستان و دوستان از مولود شکر گویند و بهمدیگر نفع و خیر رسانند و اگر نظر عداوت
بود حکم بر عکس این باشد و اگر از همدیگر ساقط افتاده بوند مولود را دوستان کم باشند
اما اگر صاحب طالع درین بیت بود و صاحب او ساقط بود در بدو فایده از مولود خیزد
و اگر صاحب این بیت ساقط بوند از طالع و صاحب او بد و خالی از دوستان
پدید آید پس اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی
کنند و اگر در هشتم بود قصد مال او کنند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر
در دوم بود قصد مال مولود کنند **ثمره دوم** در احکام جزویات او اگر
سعدان درین خانه باشند مولود را دوستان با وفا بوند و معتقدان و از ایشان
نیکیها بیند پس اگر سعد مشتری بود سعادت او از احباب رسد و راستی و نیکی(?)

خيرات باشد و شاديها بيند و دوستان او از منسوبات مشتری بوند و اگر زهره
بود سعادت از روی معاشرت رسد و لهو و طرب و زينت و عشق از کسانی که
بزهره منسوب باشند اما اگر زحل درين خانه بود و گروه از ايشان دوستان باشند
و کاهلی و تعويق و تقصير ايشان در دوستان او از منسوبات زحل باشد و اگر مريخ
بود اندوه از بی اعتقادی دوستان رسد و قصدهای بد و خيانت و دروغ
و حيلت در دوستان او از منسوبات مريخ باشند و باشد که مولود در مال سلطان
و اکابر خيانت کند خاصه که بد حال و نامقبول باشد و اگر عطارد درين بيت
بود و مسعود باشد مولود دل خوشيها بيند از دوستان و خوش سخنی و معاشرت
نيکی و مکتوبات ايشان در ميان و اگر مولود مريخ يا زحل نسبت دارد يا مريخ بعطارد
ناظر بود يا اين بيت خط مريخ باشد مولود بتعويذ نوشتن دوستان دارد و
ساختن حيلت و اگر عطارد منحوس بود مولود در حيلت غلو کند و گروهی بند
و نفاق بيند در دوستان و تهمت کشد از منسوبات عطارد و در مال بزرگان
خيانت انديشد و اگر قمر درين بيت بود مولود غم از بی ثباتی دوستان بيند
و کورک و سفر ايشان و اگر آفتاب درين بيت بود مولود را دوستان
بزرگان باشند معروفان و توانگران و او از سبب دوستان شهرت يابد
و پيش پادشاه معروف شود و درين صورت قبول کواکب را درين بيت عظيم

اعتبار بايد کرد و نظرها هر يک را از سعد و نحس اما اگر با راس درين بيت
بود فعل مشتری کند در دوستان بيفزايد و با ميدها رساند و ذنب فعل زحل کند
و در دوستان نقصان کند و دشوار رساند آنچه خواهد دارد و چندان که با دوستان
وفا کند بدو وفای نبيند از ايشان **ثمره سيم** جنس دوستان مولود و صفات
ايشان از منسوبات کوکبی بيند که درين بيت باشد و از صاحب اين بيت
و قابل تر بردی و جوانی ايشان را از تشريق و تغريب کواکب داند و بودن
ايشان در اول و آخر بيت و اما خوبی و زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاونت
و زينت و بايکدی لست و امثال اين را از زهره و عطارد و مريخ گيرند پس اگر
هيچ کوکب درين خانه نبود و صاحب بيت و قابل تدبير وی نگرند و اگر قابل
تدبير نبود حکم از صاحب بيت کند پس اگر صاحب بيت در اوتاد بود دوستانش
بسيار باشند در مايل الوتد بر توسط بوند و در زايل الوتد چيزی نباشند اما وجه
ديگر است که صاحب هر بيتی که بدين بيت نظر کند يا صاحب او ناظر
باشد مودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب بوند مثلا اگر دلايل
بيت سيم ناظر باشد بدين بيت يا صاحب بيت وی خويشان او را دوست
باشند قياس بيوت ديگر همين است بنظر مودت و عداوت اما گوئی
که مثلثات اين بيت منسوب باشد مولود را دوست دارند و اين بيت هفتم

هفتم است و سيم و حکم مثلثات طالع همين است و اين نهم است و پنجم **ثمره**
چهارم اگر مستولی بر سهم دوستان سعدان باشند از دوستان سعادت
بيند و اگر نحسان باشند شقاوت بيند و سعادت و نکوئی و نفع و ضرر و
خير و شر از طبيعت آن سعد يا از نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دليل بسياری دوستان
باشد و قوت سهم و صاحب او دليل ايشان باشد و دوستان مولود از منسوبات
کواکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت و نکوئی ايشان از قوت و ضعف
سهم و صاحب او بود **ثمره پنجم** اگر صاحب طالع رب اول مثلثه اين بيت
ناظر بود مودت مولود را در اوايل عمر دوستان بسيار باشند و اگر رب ثانی نظر
دارد در ميانه عمر بسيار باشند و اگر رب ثالث نظر دارد در اواخر عمرش دوستان
بسيار باشند اگر دلايل دوستان در برجهای منقلب باشد دوستان بسيار شوند
اما زود منقطع گردند و اگر در برجهای ثابت بود دوستان وفادار باشند و در برجهای
ذو جسدين کار بر توسط باشد و کم اعتماد باشند و بر دو دل بوند اما اگر قمر يکی از دليل
افتد دوستان بسيار شوند از عوام خلق و متغير حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود
اما اگر زحل يکی از دليل دوستان افتد دوستانش پير و کهن باشند و در دوستی پايدار
خاصه که برج ثابت باشد قياس کواکب ديگر همين است **شعبه هفتم**
در احکام بيت ثانی عشر يازده اثمار **ثمره اول** در احکام کليات او و دلايل او همين

خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم دشمنان و صاحب وی
و زحل و ارباب مثلثات اين بيت و کوکبی که در وی بود پس اگر اين دلايل
مسعود باشند و قوی حال دليل سعادت حال دشمنان افتد و فراغت مولود
از ايشان و فراخی و سلامتی و اگر حال برعکس اين باشد حکم برعکس بود و اگر دلايل
در اوتاد بوند يا مايل الوتد دليل کثرت دشمنان باشد و احترام ايشان
و نصرت و اگر در زايل و ساقط بوند حکم همين است مولود دشمن انگيز باشد
و اگر صاحب طالع درين بيت بود حکم همين است و مولود بدست دشمنان
گرفتار باشد و بدتر آن باشد که اين بيت وبال يا هبوط او باشد يا عوض
برد و در دی و اگر صاحب اين بيت طالع باشد دشمنان بدست مولود
افتند خاصه که طالع وبال يا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب اين بيت
منحوس شود بدی رسد از دشمنان و اگر مسعود شود از دشمنان نيکی رسد و اگر
صاحب اين بيت بصاحب طالع نحس باشد مولود بدشمنان ضرر رساند
و اگر نحسان درين بيت باشند مولود بسيار دشمن بود و بيادو بد انديشد و خود را
در بدی شود در رنج و مشقت افتد و از بدی ايشان ايمن نبايد بود و اگر سعدان
بوند دشمنان کسانی باشند که از ايشان توقع دشمنی نبود و خواهند که بطريق
احسن دشمنی کنند و باشد که از ايشان ضرری نرسد و توقع نفع باشد بلکه چنانکه

ایشان **ثمرهٔ دویم** در احکام جزویات بودن صاحب یازدهم درین
بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم
دلیل دوستی کردن دشمنان با مولود پس اگر کوکب مسعود و مقبول بود در غبت
بود و اگر نامقبول و نحس باشد باکراه بود **ثمرهٔ سیم** نظر دوستی میان
صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان
مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد محبت از طرف دوستان مولود خیزد
و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم پیوندد محبت از طرف دشمنان مولود
باشد و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب هر بیتی
همین واجب کند چنانکه اگر اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی
با فرزندان مولود کند بحسب نظر سعد و نحس **ثمرهٔ چهارم** هر کوکب که درین
بیت بود بنگرند با او صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود
شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوکب و آن بیت او بود باشند مثلا
صاحب بیت سیم در خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن کوکب زحل باشد
پیران باشند و امثال که زحل نسبت دارند قیاس بروج و کواکب دیگر همین
است **ثمرهٔ پنجم** اگر بر موضع سهم اعدا نحسان مستولی باشند از دشمنان
مضرت رسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند با مایل الاوتاد دشمنان

لسیار بوند

بسیار بوند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتند
ثمرهٔ ششم صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از قرابت آن خانه انگیزد
چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت
یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب و متولی
این تحت الشعاع بود دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر نحسی
منحوس بوند شقی و رنجند باشند در رنج و شفقت ایشان از طبیعت آن کوکب
نحس باشد و اگر در وبال و هبوط بوند بد بخت باشند و درمانده و اگر در شرف
یا خانهٔ خود بوند قوی حال و با دولت باشند **ثمرهٔ هشتم** بدلایل مختلف دوستی
و دشمنی را نیز از طالع دو شخص بنگرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو مولود
یکی برج بود آن هر دو با همدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری بود دشمن آن
باشد و اگر دو طالع مولود را صاحب مولود را دوست باشند و اگر ضد افتند
دو طالع مولود با همدیگر نظر عداوت بنگرند میان ایشان دشمنی افتد و این
احکام در اوایل شجرهٔ چهارم ذکر رفته است روشن **ثمرهٔ نهم** در حبس و قید
اگر طالع ثور یا عقرب باشد و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس
ماند در دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب طالع ثانی محبوس
شود در برج دوازدهم بسبب حبس او مال بود و قرضی و اگر بصاحب دهم

محبوس شود بسبب کار پادشاه شود و صنعت و عملهای اکابر قیاس بروج دیگر همین
است اما اگر صاحب دوم در دوازدهم منحوس شود مال و معاش مولود بسبب قرض
دادن و دشمنان مستهلک شود و اگر مسعود بود مال زیادت کرد و از قرض دادن
و معاش مولود از آنجا حاصل شود پس اگر مریخ ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ افتد مال
او بوجه حرام زیادت کند و اگر این حال با مشتری افتد از وجه شریعت زیادت کند
گردد و اگر آن کوکب نحس شده باشد و با نحس بود و سعدین بدو ناظر باشند مال
حرام را در صورت حلال کرد و اگر آن نحس زحل باشد و او را در بیت ثانی
حظ بود یا بصاحب بیت ثانی نگرد مولود مال از سبب دواب بدست آرد
برنج و سختی خاصه که نظر عداوت برد و شفقت بیشتر باشد و راحت کمتر و اگر زحل
مقبول بود درین بیت فایده بیش دهد و رنج کمتر باشد و اگر سعدی بدو ناظر بود
کار قوی تر باشد خاصه که درین بیت فرح دارد **ثمرهٔ دهم** در حکم چهارپایان
بودن زحل درین بیت دلیل چهارپایان بارکش باشد و از وحوش آنچه درین
دارند و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون گوسفند و آنچه ذکر شود
او دیگر رفته است و بودن مریخ دلیل شتر باشد و آفتاب دلیل اسبان و زهره
دلیل گاو و مریخ و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ام و قوی تر آنگاه باشد که
این برج بهیمی بود پس از این کواکب هر کدام که درین بیت بود با صاحب او باشد

دلصاحب ثانی

دلصاحب ثانی متصل باشد و جهت مال و معاش مولود از آن حیوانات حاصل
آید که بدو منسوب بود و اگر نظر عداوت بود خیر و نفع بیشتر باشد و حصول او
آسان تر باشد و اگر صاحب دوم با برجوزداری و اگر نظر عداوت بود حکم بر خلاف
این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیار تر بود خاصه که مسعود باشد
و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشند کار بهتر باشد اما باقی ماندن
مال را بنگرند درین دلیلها اگر در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد و اگر در بروج
منقلب بوند خرج کند و ببخشد و بدهد و اگر در بروج ذو جسدین بود کار بر توسط باشد
و مولود کدخدا باشد و خرج دانسته کند و جهه دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن
مال بود و مایل الاوتاد دلیل توسط مال و زایل الاوتاد دلیل نابودن مال و ساقط
دلیل فقر و سختی لا ماندن و نا ماندن بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمرهٔ
پانزدهم** حکم ارباب مثلثات در هر بیت ذکر رفته است پس هر کدام از این
سه ارباب که قوی حال تر بود از او با تمام تربیت او ظاهرتر شود در سعادت اما
اگر رب اول و دوم مستولی باشند برین بیت و مسعود باشند احوال مولود از طلعت
این بیت بر یک نسق گردد از اول تا آخر در شقاوت **شجرهٔ پنجم** در
احوال اخوات و احکام مذکور تا قسم بر هر قسمی جزوی و دیگر احکام اصحاب هفت زمان
بر مولود و چگونگی عمر قرانات و اصحاب ادوار و مولودات سالها از طالع خود ذکرها

شجرهٔ پنجم

گذشته و ختم کتاب و آن پنج شعبه است شعبه اول در کیفیت تسیرات
شش اثمار شعبه دوم در اعمال تسیرات چهار اثمار شعبه سیم در اعمال تسیر اعظم نه اثمار
شعبه چهارم در احکام مدبرات و کاسم(?) شش اثمار شعبه پنجم در احکام ازمنه‌ها و صاحب
دورها و فردارات چهار اثمار **شعبه اول** در کیفیت تسیرات شش اثمار **ثمره**
اول در اعمال تسیرات دشوارترین عملها است و در علم نجوم و حرکت او تصور است
نه حقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند گوییم رسیدن
اثر دلیل اولست بجای بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید
مناسب موضع مثل موجود که از دو یمن دو عنصر وجود یابد و اما تسیرات پنج نوع
است اول تسیر اعظم است که هر یک از شمسی یکدرجه مطلعی و دو هر ماه پنج دقیقه
و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس او تا طالع و هیلاج و کدخداه و دلایل
اصلی را بدین تسیر اعتبار کنند تا احوال عمر مولود دوار رسیدن او بدلیلهای
قاطع و عنبران(?) دوم تسیر اکبرات که هر یک سال شمسی یک برج و هر ماه دو درجه
و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین
تسیر است و او را تسیر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی کنند ثالث
تسیر اوسط است که هر یک سال شمسی سیزده برج رود و یک برج انتها و دوازده برج
طالع و هر یک ماه برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و

و آن را

و آن را تسیر شهوری گویند و حکم هر ماه از وی کنند و این سه تسیر را جدولها ساخته‌اند
و ما نیز در زیج جامع(?) علائی نیز آورده‌ایم رابع تسیر اصغر است که از هر برج انتها راند
هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل سال اگر
برج انتها را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز از تسیر سنوی برافزایند بر آن درجه هم
چنین حصه ماه و روز از تسیر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال این هر دو تسیر هم
در یک درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برجی که بعد از این برج انتها بود مثال طالع میزان است
بیست درجه و هشت دقیقه و سال سیزدهم انتها الطالع رسیده بود دلیل برین درجه و
دقیقه طالع حصه یک ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه
از تسیر سنوی و هم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز از تسیر شهوری هر ماه یک برج و
دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت
بگذشت از این هر دو تسیر بتقریب رسیده‌اند بهمان سیزده درجه و هشت دقیقه پس
تسیر سنوی یک برج رفته است و تسیر شهوری یک برج انتها و دوازده خانه طالع رفته
بود و بر کل دلایل اصلی و فرعی گذشته و حکم تسیر بروی همین باشد اما بسبب عسرت
وی اهل روزگار او را کمتر در عمل آرند و برو چندان اعتماد نکنند خامس است که او در
هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه راند مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را
بدین تسیر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بر همه دلایل اصلی و فرعی گذشته و

و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل آن است
که گفتیم و ران دو تسیر حصه ماه و روز از اول از جدول حرکت شهور و ایام آفتاب
برگیرند **ثمره دوم** در معرفت درجات نحس و قاطع و کواکب قاطع اجزای قطع
کننده عمر و کواکب بر دو قسم‌اند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت
اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات
و مقابلات و موضع آفتاب و شعاع او تربیع و مقابله او و ماه و عقده ذنب و موضع
که در حد نحس افتاده بود و حدود نحسان و موضع سهم اموات و در هشتم و ششم و موضع
صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب و درجات
طلوع و درجات غروب و درجات ممر کواکب ثابته آنچه قاطع اند و سمت(?) بیابت
اما فرعی است که بعد از ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای
اجتماعات و استقبالات و طالعها و هر یک و جزو مقارنات کواکب نحسان
و جزو میسده(?) کواکب با ذنب و جزو احتراقات کواکب و جزو کسوف و خسوف
و درجه طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات و جزو رمی سهم(?) نیرین با ذنب و در
تربیع آفتاب و ماه و مقابله هر دو در وقت تحویل سال مولود و هم چنین
مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یک سهم است قاطع ترین دلایل قطع طریق
استمرار او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ بر زحل و از طالع بیفکنند و شب

بخلاف آن

بخلاف آن **ثمره سیم** در معرفت اوقات موت و آن دوازده است اول
رسیدن تسیر هیلاج است بدان دلیلهای قاطع ثانی رسیدن تسیر کدخداست
بدان دلایل ثالث رسیدن تسیر درجه طالع و رابع است رابع رسیدن
تسیر وتد سابع است خامس رسیدن تسیر وتد رابع است سادس رسیدن
تسیر برج انتها است سابع رسیدن تسیر صاحب برج انتها است ثامن تسیر
درجه طالع تحویل است تاسع صاحب او است عاشر درجه هشتم است حادی
عشر تسیر صاحب او است ثانی عشر تسیر مستولی بر طالع اصل است پس اگر تسیر یکی
ازین دلایل هیلاج یا کدخدا بمواضع قاطع رسد از آنچه نمودیم خوف قطع عمر بود
باشد خاصه که در اصل هیلاج یا کدخدا ضعیف افتاده بود یا عطیت کدخدا بنهایت
رسیده بود یا بنصف یا ثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسیر
عمر بدین مواضع یا بروج انتهای جایگاه سعدی رسیده باشد از دوازده برج طالع
خاصه که در وتدی بود یا موضع یکی از دو نوبه(?) طالع باشد یا ناظر بود بمولود خاصه
از او تا دو نحس ساقط باشد از هر سه طالع تا طالع اصل و دور از مواضع
هر دو بنوعی از انواع یا تسیر دلایل اصلی یا بیشترین تسیرات در حدود سعود باشد
یا صاحب فردار شریک او سعدی بود پس دفع آن فساد کند و مانع آن گردند
و اثر او بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشند اما چون

ولیکن دافع و مانع قدیم باشد در آن وقت عارضه می افتد که زنده مناسب
دلیل مقصد و لیسرا و از اعظم و اکبر و اوسط دفع ان مضرت مناسب دلیل مقصد
و لیسرا و از طبیعت او اما اگر لیسر دلایل اصلی بموضع سعود رسد و برج انتهاء سالی
را هو سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او هم چنین و پاک باشد از نحوس دلیل
خوشی عیشی باشد و صحت و سعادتی نفس و بر ترتیب بودن قوتها نفع
و سعادت احوال او از خارجی و داخلی **ثمره چهارم** در معرفت قاسم و
مدبر قول بطلمیوس آنست که لیسر بحد هر کوکب که برسد آن درجه را درجه
قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم از حدود مصریان و حکم آن لیسر
بخیر و شر از طبیعت قاسم بود تا لیسر در حد او باشد و گفته شده است
که اثر لیسر اعظم قوی بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر لیسر اکبر کمتر از وی
بود در احوال عمرها و جزویات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و حکم لیسر اصغر روز
بروز باشد اما شرایط آنست که درجه قسمت بگیرند و قاسم اگر سعد باشد
حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت او بگیرند و بدانند حالات
او را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل و در وقت بگیرند برج لیسر که بر
نسبت دارد بطالع اصل و برج انتهاء و طالع تحویل و مناسب این همه احکام
کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی و عرضی و آن نسبت یکی باشد حکم بنحست
ان کنند

ان کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده بوند احکام بطریق مزج
کنند اما در لیسر سنوی حکم بر سال هذا از برج لیسر باشد و چون لیسر بشعاع یا بجرم
کوکبی رسد و در آن برج ان کوکب مدبر باشد بر احوال ان برج و حکم از وی کنند
تا بوقتی که لیسر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم سال هذا افتد پس چنانکه
نصف جرمین را در اتصالات نگاه دارند رسیدن لیسر را درین وقت
نگاه دارند به نصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد بکار دارند
ثمره پنجم در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات
اجزاء ساعات کوکب بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجه
عاشر بود یا بر درجه رابع اجزاء ساعات او پانزده باشد راست و اگر بر درجه
طالع بود یا هفتم اجزای ساعات و بحسب موضع او بود اما اگر کوکب میان عاشر و
رابع افتاده بود فضل بگیرند میان پانزده درجه و اجزاء ساعات درجه ان کوکب
و ان را ضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد دهم یا چهارم و در شش قسمت کنند
تعدیل حاصل اید پس اگر قصد پانزده را بود بر اجزای ساعات کوکب و کوکب
میان عاشر و طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل
اجزای ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند انچه حاصل اید اجزای
ساعات کوکب بود بحسب موضع او **ثمره ششم** در معرفت مطرح

شعاعات کوکب و این بر دو قسم است یکی بدرجه سوا و حد ان و تسدیس
و تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات مطلعی باشد
و ان را صد و بدید نبود بسبب عروض کواکب را که خواهند در چهار زایجه
را بدان را از مطالع درجه ان کوکب بخط استوا از اول حمل کم کنند انچه ماند قوس
او بگیرند بمطالع خط استوا انچه حاصل اید موضع تسدیس ایسر کوکب بود و نظر او
موضع تثلیث ایمن بوده باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را
کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی گیرند بمطالع خط استوا موضع تربیع ایسر حاصل
آید و نظر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از سی انچه ماند نظیر
اجزای ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر
مطالع خط استوا زیادت کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن
حاصل اید و نظیر او تثلیث ایسر باشد و درجه مقابله نظیر درجه کوکب باشد



و افتاب را این عمل صاحب نبود چون او عرض ندارد **شعبه دویم** در
اعمال لیسرات چهار اثار **ثمره اول** در مقدمه این اعمال و اصطلاحات
او هر کوکب را که دلیل او لیسر باید کرد اگر بر درجه طالع بود و او را عرض بود
هم بر درجه غروب باید کرد اما اگر دلیل میان اوتاد باشد بر درجه همی باید کرد
که میان درجه ممر او همی باید کرد اما اگر دلیل میان او تاد باشد بر درجه همی باید کرد

کرمان ادرجه

که میان درجه ممر او طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم را چنانکه
جهال کنند اما معتبر در لیسر موضع مقدم بود نه موضع تالی را و مقدم ان اجزا هم
که از افق اول طالع شود و تالی ان را که بعد از وی طالع شود و چنانکه در صورت
طالع آفتاب را لیسر
کنیم بدرجه غارب
چنانکه قول بطلمیوس
است اما در حقیقت درجه
غارب را لیسر کرده می شود نه موضع افتاب جهت آن که درجه غارب مقدم است
بر درجه افتاب غارب که حمل پیش از ثور طالع شود اما چون دلیلی را که لیسر کنند
اگر بر کدران دلیل بر گردنده ای بود دلیل را اول باید ان مرکز بر اسند بر قاعده
و بعد از ان چنانکه رفته ان مرکز بود را لیسر کرده ام در اعمال بعضی از مورخان این علم
که لیسران دقیقه نرسیده بودند **ثمره دویم** در لیسر دلیلی که مابین وتد سابع و عاشر باشد
بدار و سابع لیسر کنند بقول بطلمیوس درجه غارب است که نفس بجا در مرکز غارب زیادت
کنند و مطالع او بگیرند سلا در حقیقت آن مطالع طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش
برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع بگیرند مدار آن را تالی گویند و ان مطالع نظیر
او بود پس مقدم را از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی برد هر دقیقه شش روز بحساب

و سبب شش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه از برجی بالسعادت او برابر
است چنانکه مطالع میزان است سیزده درجه مطالع او با مطالع سیزده درجه حمل برابر
است جهت آنکه هر درجه که از فلک البروج برآید نظیر او فرو رود و آن مبدل بنهار
همچنین مثال طالع میزان است بچندین یو کـ غارب حمل بچندین یو کـ آفتاب
در ثور بچندین لـ مح شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این و و کـ مطالع
او شد این قصو لط و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج
بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد چندین کـ ه مطالع او شد رالح و این را
تالی خوانند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند چندین لح ند پس درجات او را سی و سه
سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج
این لـ کد و این ده ماه بود و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این آمدن را تسییر مرکز
غارب بمواضع آفتاب خواهند رسید اگر چه قول بطلمیوس چنانست لا خواست او
در حقیقت چنین است جهت آنکه این عمل عکس اعمال دیگر است ثمره سیم
در زیادت و نقصان عطیت کوکب اگر کسی بکدخدا بعداوت ناظر باشد چیزی
از عطیت او نقصان کند اجزاء ساعات این نحس باشد فوق الارض یا
تحت الارض و بقدر بعد او از طالع تا غارب و وجه عمل آنست که مطالع
سعد از مطالع کوکب نحس سعد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین الطالع

براجزاء ساعت

بر اجزاء ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب
بود از طالع نصف سدس از تمامی نقصان اصلی نحس کم کنند و آنچه ماند حصه نقصان
این نحس باشد از عطیت عمر آن را وضع کنند باقی عطیت معدل ماند مثال
در این صورت طالع موضع زحل این سا ه حط اجزاء ساعات او این به یط
اگر زحل بر درجه طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون دور افتاده است
از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود از حصه نقصان او چنانکه گرفتیم
مطالع طالع چندین صه لط مطالع موضع زحل این تکو کـ نقصان این فکز
بر اجزاء ساعات درجه طالع که هست این در قسمت کردیم شد خارج این یح نه
این ساعات بعد زحل است از طالع یعنی بقدر هر ب عنی نصف سدس
بعد از نقصان اصلی زحل که هست این سا لط کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات
بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس
بعد است آنچه خارج شود حصه نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند
نقصان زحل باشد آن را از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل چنانکه ساعات
بعد هست چندین ح نه در نقصان اصلی زحل که هست این ر لط ضرب کردیم
شد مضروب این ۳۱۴۸ این را بر دوازده که نصف سدس بعد است
قسمت کردیم شد خارج این ط د و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد از

طالع این را از عطیت شمس کردیم باقی عطیت معدل ماند این ر ح و این
مدت سی سال باشد و هفت ماه و پنجاه روز بتقریب و در زیادت کردن سعد آن
طریق عمل همینست اگر چه ذکری رفته از این عمل در شعبه هیلاج و کدخدا این صلاح بودیم
یاد کردن در این وجه که مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز
غارب گیرند بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند ثمره چهارم در عمل تسییر
اوسط چون خواهند بر زمانی معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند
و بعدد سالها تا ماه برج طالع افزایند و اگر از دور زیادت شود دور را از طالع
کنند آنچه ماند موضع تسییر بود از مبدأ سال ناقصه و اگر با سالها ماه و روز بود جهت
هر یک از حد در گیرند و باز موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع
این و یو کـ بر طالع چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده
روز پس چهارده سال تامه را چهارده برج بر طالع زیادت کردیم و دور بیفکندیم باقی ماند
این [illegible] و این موضع تسییر بود در مبدأ سال ناقصه حصه دو ماه این ه نز
حصه ده روز این فط مبلغ این ر ا ه بر موضع تسییر زیادت کردیم شد
چندین شد ح یط ه و این موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد
و تسییر الیه معلوم پس این مبلغ عکس اول بود چون خواهند تا بدانند که بچند مدت
این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع تسییر الیه و اگر نتوانسته

دور بیاندازد

دور بیاندازند آنچه ماند هر برجی سالی بود و هر ده درجه دو ماه و بیست و هشت دقیقه
ماهی و هر پنج دقیقه یک روز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود
از درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این و یو کـ موضع تسییر الیه این [illegible]
وضع کردیم طالع از وی دفعی که دور بیاندازیم ماند این و کـ ح از وی حصه سال و
ماه بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست و هفت درجه و بیست
دقیقه یازده ماه معلوم شد که مدت این رسیدن تسییر درجه طالع بموضع آفتاب خواهد رسید
شعبه سیم در تسییر اعظم و آن شش ثمره است ثمره اول در تسییر مرکز عاشر و
رابع چون خواهند که تسییر دیگری کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را
عرض نباشد و در هم این رابع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و این تالی
بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این مدت
رسیدن تسییر مقدم بود بتالی الا اگر تسییر یکی از این دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض
باشد اول عرض او بدانند و درجه ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد و مطالع
وتد یا عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسییر بود
هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر این ج بد مد
مطلع او بخط استوا مو که مقدم است موضع سهم السعادة این د نو ل مطالع او
بخط استوا این مدم کـ لم ع که تالی است پس مقدم از تالی کم کردیم باقی ماند این

این **وسط** وان مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعادة
و طریق عمل مرکز رابع همین است **ثمره دوم** در تسییر درجه طالع و
غارب چون خواهند که تسییر وتدی کند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی
که عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد وان مقدم باشد و بگیرند مطالع
آن دلیل ببلد وآن تالی باشد و اگر کوکبی راند که او را عرض باشد
عرض او بداند و درجه طلوع او استخراج کند و مطالع درجه طلوع او
بگیرند آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کند آنچه ماند هر درجه سالی باشد
چنانکه گفته ایم اما اگر تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی
مطالع طالع وان مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که تسییر بدو راند
ببلد این تالی بود و اگر تسییر الیه را عرض بود درجه غروب او استخراج کنند
و مطالع نظیر درجه ان غروب ببلد بگیرند تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند
باقی درجات تسییر باشد **ثمره سیم** در استخراج ساعات بعد دلیل از
او پیش از آنکه تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته می شود وان چنان است که
معلوم است بتحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار بشش ساعت معوج
طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد بعلت عرض
بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر مثلا اجزای

وتدی بود

وتدی بود ببعضی درجات ان وتد باشد تسییر ان چنان کنند که بعد
او تا دلیل اگر مقدم از وتد در افتاده باشد این واجب کند معرفت ساعات
بعد او از ان وتد جهت آن که گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود
اجزاء ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که در
گذشته است لازم اینست که اجزاء ساعات او تفاوت کردیم بود پس ساعات
معوج ان وتد تا دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم شود
پس ساعات باشد معروف ساعات بعد دلیل از بعد و نسبت او الشش و
معرفت هر نسبت اجزاء ساعات او بحسب موضع یا بدین دو نسبت مطالع
دلیل که او را مقدم خوانده ایم معدل شود در هر ربع که باشد و مطالع تالی که تسییر الیه
است هم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم از وتد لا شبهتی می اید بدین
علم وآن چنان است که اگر طالع مقدم را ساعات بعد او از وتد معلوم کنند
بعلت دوری او از وتد تفاوت اجزاء ساعات بعد مقدم معدل گردد چون
بعد تالی از آن وتد زیادت از وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات
او بشر و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات بعد تالی هم معلوم گشتی و
نسبت اجزاء ساعات او با مطالع تالی از ابد ان نسبتها معدل کردندی اما
دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت

کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون ان را از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات
نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شود خواهند که ساعات بعد دلیل بدانند
که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزاء ساعات
او استخراج کنند قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه اگر دلیل از
وتد عاشر در گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر
در گذشته از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون این بعد را
از نود کم کنند باقی ماند از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد را از وتد عاشر را بر اجزاء
ساعات موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات برج بود معوج
از وتد عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد از شش کم کنند ساعات بعد باشد
از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد
رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند با وتد رابع ان را
بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود
از وتد رابع اما اگر دلیل مابین طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع
دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود با وتد طالع آن را بر اجزاء ساعات نظیر
دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل
مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع

از مطالع

از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع آن را بر اجزاء ساعات
دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل بود از وتد سابع **ثمره چهارم** در تسییر
دلیلی که مابین طالع و عاشر افتاده بود بدلیل که هم درین ربع بود گفته شده است که
ما دلیلی را که تسییر میکنیم مقدم میخوانیم و تسییر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع
افتاده بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل
بدانند میان هر دو مطالع وان را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند
و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر
فضل مطالع ببلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو حال
مطالع استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا و ببلد تفاضل بدانند
و هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه
خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم
کنند و اگر فضل مطالع ببلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا
بدین هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل مقدم بخط
استوا از مطالع معدل تالی کم کنند باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند
و هر دقیقه را شش روز یعنی این آمدن را تسییر مقدم بتالی رسد و این عمل تسییر جزو
معلوم است بمعلوم **ثمره پنجم** در تسییر دلیلی که مابین رابع و سابع افتاده

بود بدلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده باشد و تالی نیز درین
ربع بود بگیرند مطالع طالع النظیر بخط استوا و بلد و تفاضل مابین دو طالع در ساعات
بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و در شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
فضل مطالع نظیر خط استوا را بود مقدار آنچه برآمد ازوی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد
بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند تا مطالع خط استوا معدل گردد باز
مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات
بعد مقدم ضرب کنند و در شش قسمت کنند تعدیلی دیگر برآید چنانکه گفتیم از مطالع
نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود بروی زیادت کنند و اگر فضل
مطالع بلد را بود مطالع نظیر مقدم بخط استوا از مطالع نظیر تالی بخط استوا وضع
کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمره ششم** در تسییر دلیلی که مابین وتد طالع و رابع
بود و دلیل دیگر هم درین ربع بود اگر مقدم هم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی
هم درین ربع بود بگیرند مطالع طالع بلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را در ساعات
بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند و در شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا تعدیل بر مطالع و اگر فضل مطالع
خط استوا را بود بر مطالع بلد افزایند تا مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی
همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم بلد از مطالع معدل تالی بلد کم کنند

باقی درجات

باقی درجات تسییر باشد **ثمره هفتم** در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر
افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود
مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو در ساعات بعد مقدم
از وتد سابع ضرب کنند و در شش قسمت کنند تعدیل ازوی کم کنند والا بروی
افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع نظیر تالی ببلد همین عمل کنند پس
مطالع نظیر مقدم ببلد از مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد
ثمره هشتم در تسییر اوتاد و ارباب که پیش یاد کردیم عملی که پیش ازین یاد کردم
تسییر جزو معلوم بجزو مجهول و وجه عمل آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند بالبلاد
که در حقیقت وتد باشد بعدد هر یکسال یک درجه بر مطالع زیادت کنند تا
بر مطالع دلیلی که بر درجه طالع بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند بمطالع
بلد موضع تسییر درجه طالع یا موضع تسییر از دلیل حاصل آید پس صاحب حد آن درجه
را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر
موضع تسییر درجه غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد الا اگر بر مولود سالها
گذشته باشد و خواهند که در وقتی بدانند که تسییر درجه وتدی بکی رسیده است
مثلا خواهند تا بر موضع تسییر درجه طالع بدانند سالها نامه گذشته بر مطالع
طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یکی برابر افزایند

تا مطالع معدل شود قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر معلوم شود و نظیر او موضع
تسییر وتد غارب باشد الا همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول مطالع خط
استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود
پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد همین است
ثمره نهم در تسییر دلیلی که مابین الوتدین افتاده بود بجزو مجهول بدین
عمل شبیهی اینده است و اینجا آنست که تا هر دو دلیل را که میان دو وتد است
بجزو معلوم تسییر میکنیم واجب است مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد
چنانکه در پیش ذکر رفت اینی این عمل صاحب است ما نیست چون تسییر او بجزو معلوم
رانده اینجا از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد او است
و ذکر رفته است که تعدیل مطالع معدلست مناسب ساعات بعد او بود از وتد
مناسب اجزاء ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت اینی موجود است لیکن
واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسئله مجهول است
گو باش چون مطالع دلیل معدل کند تسییر او بحسب ربع او رانند چنانکه بر شکل
نموده ام روشن **شعبه چهارم** در احکام مدبرات و در او شش ثمار
ثمره اول در احکام مدبرات در پیشی گفته ام که مدبر آن کوکب باشد
که تسییر شعاع یا بجرم او رسد و حکم آن برج از آن مدبر کنند تا تسییر در شعاع

او بود

او بود یا با جرم او پس اگر مدبر سعد بود و همچنین مسعود بود و او را در طالع حظی
بود یا در موضع شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال و تنهای او و حال مولود و صحت بدن و دوری
بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل حصول
مال بود و فراخی و سعادت هر کس و بسیار منفعتی او در کارها و اگر در بیت السلطان حظی دارد
دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیکو و عشق و رفعت و صناعات و
رواج کارها و قوت جاه و رفعت باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر
بود و آنچه بدین تعلق دارد و اگر در بیت سابع حظی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت
از روی زنان و ضدان و خصمان و شرکا و موضع که مولود آنجا دارد و اگر در بیت رابع
حظی بود دلیل گنج و احوال املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایهای خویش و حسن
در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارها قیاس دیگر خانه ها
بر برج همین است اما اگر مدبر نحس باشد یا درین وقت نحس بود حکم آنچه بر هیچ یک از خانه ها
که افتد از طبیعت نحس باشد و بر سند از مضرت او اگر نحس یا منحوس بود و یا باشد
در هبوط یا محترق و یا منحوس بکسوف و خسوف و مانند آن الا اگر مدبر نحس باشد و
صاحب دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبه دشمنان و درماندن حبس و
قید و خوف و دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر نحس یا منحوس باشد و صاحب ششم
بود یا در ششم بود دلیل بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها

خاصه که در ایام کهولت ما سری و مکروه رسد از بنده و خدمتکار و فرزند
فرومایه و کهولت انست که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل یا در وقت
پس مضرت از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب
و مانند این و اگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق و فجور باشد و لواطه
و طلب حرام و شهوت راندن جنبید و جنابت با زنان و خواهران و ضرب و قید
و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و خصومتها و مکروه از ترکان و لشکریان و مردم مفسد
و دروغگو و مفسد و مانند این و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت
بر و زشت و تنگ معاش و سختی و تهمت و فضیحت شدن بکارهای ناستوده و بند
و زندان و دست تنگ و فقر و رنجوری از ماده برودت و مکروه از مشایخ و بندگان
و خدمتکاران و زنان باشد و مانند این اما اگر مدبر مشتری بود و منحوس بمریخ
در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین باشد خاصه که گوشت
شکار و طلب مال حرام برخصت شرع و سالوسی و مراعات و دروغ و نفاق و ازین
و لوکنند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری بود از سبب
حرارت و دمیدن چیزها بر اعضا و اگر بزحل منحوس باشد مضرت از خوردن
کهن بود شراب و کارهای قدیم با رسیب و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و
مکروه رسد از مشایخ و درویشان و زاهدان باریا و بی علم و مردم منافق و

و اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما از خرد و شر
مدبر ناموفق بود که تیر در شعاع او باشد یا با حرام او بود چنانکه یاد کرده ام اما اگر
مدبر عطارد بود با هر کوکب که باشد اما اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای
و تدبیر بود و ساختن معاملات و بسیاری بیع و شرا و کتابت کردن و اموختن
علم و صحبت داشتن با ارباب قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست
افتادن کتب و نامه و اگر منحوس بود دلیل کندی طبع باشد و ضعف رای
و تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار و بهتان و لجاج و مکروه رسد از
جور و جفای مردم فرومایه و ساقط و عاجز شدن بسبب تهمت و افترا و نفاق
کردن ایشان و بدیشان حاجت کردن اما وجه دیگر انست که مدبر در هر سمت که باشد
چون نحس شود در وقت تدبیر و مضرت بموضع او رسد از طبیعت آن
نحس و منسوبات او بصاحب طالع و آن نسبت نحس بطالع مثال طالع ثور و از بهر
در یازدهم حوت و مدبر بود در روی و زحل در پنجم سنبله و زهره در مقابله او مولود را
از دوستانی که دل بسته شود کال ایشان خاصه که زنان بتزویج باشد و
اهل نسبت مکروه رسد تا همین کسان را مضرت رسد از بزرگان مولود
یا از سفر مولود یا از دین مولود و آن قوم حکیم بودند یا از خاندان قدیم و نیکنام
و باقین باشند یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب ایشان و

شود یا عاشق یا طرب یا اخبار بد و مولود را رنجوری پدید اید از ماده
بلغم یا از طرب یا از عشق یا سوداهای فاسد اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود
حکم بر سعادت باشد از طبیعت آن سعد و موضع بیت او و آن سعادت
مناسب آن سعد باشد تا طالع چنانکه اگر آن سعد مشتری بود و او صاحب
بیت المال باشد سعادت مالی باشد و اگر در خانه پنجم باشد مال از جهت
هدیه دهند یا از کد فرزندان یا از طرب و این طریق بغایت دقیق است و در عبارت
چنانکه مفهوم با دل حامل نیکو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظرهای قبول
و رد و مودت و عداوت را اعتبار کرد **ثمره دیگر** در احکام تسیر اعظم
اول مقدمه گفته می شود که در ثمره اول یاد کرده ام که تسیر اعظم جهت راندن
هیلاج که خدا است و او تا دار بود و انچه دلیل اصلیت بموضع سعود و نحوس و
دلائل قاطع ما از الجا استدلال کنند بقا و فنا و احوال بد و سعادت و شقاوت
ادوار پس چون تسیر دلائل عمر بمواضع مخوف رسد از انچه نموده ام دلیل قاطع
عمر باشد لاز طبیعت آن قاطع و موضع او و نسبت تسیر و مشار الیه با طالع
اصل و کوکب و برج انتها و حکم کلیات اعمار درین اصول باشد و حکم کلیات
شقاوت و دولت قوتهای ظاهری و باطنی است اما اگر تسیر او تاد یا
تسیر این ما تسیر هر دو با تسیر دلیل دیگر که بر درجه وتدی افتاده باشد

ما بین الوتدین بود و موضع نحس رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس
ظاهر و حواس باطن و قوتهای نفسانی بحسب دلیل و موضع تسیر و مزاج
مشار الیه اما اگر تسیر دلائل که نموده ام بموضع رسد استدلال کنند بسعادت حال
ان قوتها که گفتم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادتهای داخلی و خارجی اما
اگر تسیر بعضی از آن دلائل بسعد و بعضی رسد حکم بر غلبه قوت دلیل کنند و
قبول و رد و هر یک در اصل و در وقت و اعتبار نظرها کنند چنانکه گفته ام تمیز
کنند میان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس چیزی از احکام هر یک یاد
کرده ام بحسب قاسم مفرد تا از ان قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسیرات
از دلائل کلیات سعد باشد خاصه در اصل سعود بود دلیل طول عمر بود و خوشی
عیش و سعادتهای تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد خاصه
منحوس بود حکم بر ضد افتد اما اگر موضع تسیر درجه طالع قاسم مشتری باشد
دلیل کند بر انکه مولود در راستی و امانت و دیانت و مشغول بودن بطاعات
و خیرات و رغبت کردن بامور اخرت و طلب مال و توانگری و تحصیل علوم
دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و رزق بوجه احسن و صحبت
با وزرا و ائمه و قضاة و مردم ستوده و معروف و شهرت یافتن بنام
و ننگ و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای کبود و عالمانه و اعتدال مزاج

مایل حرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و بهی احوال مناسب سال عمر
باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام طالع
اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب
و شربها و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و هزل
و لعبات مردم معاشر و زنان و کودکان و جستن موانست با اصوات
والحان و مزامیر و بویهای خوش و پوشیدن لباسهای سفید و زنانه
و لطیف و نازک ساختن زینت و اعتدال مزاج مایل بر رطوبت و صحت
و تندرستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسلان و
تعویق در کارها و دشواری حرکات بسبب کسان عمر و دلیل کند بر سختی
فقر و شکستگی و عجز و صبر و حلم و کم بهی و طمع داشتن و نومید زیستن و کشیدن
جور و ستم و جفا از مردم فرومایه دادن و پریشانی خاطر و افتادن بترس و بیم
و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهن و بی قیمت و خوردن طعام غذاهای
بد و کسنده مکروه و ناگوارنده و شور و موانست جستن با مردم جاهل و عمر ضایع
کردن و مایل شدن مزاج برودت و پدید آمدن امراض مزمنه و تندرستی و
اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب کردن و عیاری
و دلیری و سرکشی و شیخی و گران کاری و ظفر جستن و راندن امر و نهی

و گوشه شدن در آزار خلق و ناجوان بر زیردستان و ضعیفان و تلف
کردن مال و منال و اختلاط جستن با ارباب سلاح و رندان و ترکان و عیاران
و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاح جهاد و مفسد
شدن در امور آخرت و عیش راندن فسق و فجور و فرو خفتن حیوانات و پوشیدن
لباسهای سرخ و جامهای حرب و میل مزاج بصفرا و یبوست در گوهرهای معدنی
مناسب سال عمر اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر
و تری خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن اخبار و طلب صحبت
ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم بعلوم دقیق و تجار و بیع و شرای غلامان
و مصنوعات و دلیل خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر و ادبی
و معما و شناختن نفایس و نقاشی و احب و لباسهای ملون پوشد و عمامه
دارد و مزاج او مایل شود بمزاج برج عطارد و در هر قسمت **ثمره سیم** در احکام
تیر و وتد رابع اگر بر وتد رابع قاسم مشتری بود دلیل کند بر زیادتی املاک و
اسباب و سرا آبادان جایها و عمارتهای مساجد و صوامع و زیادت جایها
و مدارس و خانقاه و نیک عواقب امور و ساکن شدن در مقامهای عالی
و جایهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیک ارتفاعات و طلوع
و فراخ دستی و توانگری و نیک احوال پدران و مادران و قوت حرص مولود

و اختلاط او با علما و فقها و یافتن سعادت از بزرگان و معارف و پیران
اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بیرون آوردن نام نیک
و میل کردن بصحبت اهل طرب و خاتونان و خادمان و لذات و رغبت نماید
بطعامها و شرابها و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد در شهر و ناحیت
بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارات باغ و بستان و سردابه و حوض خانه
و آبهای روان و جایهای با نزهت و دلیل سعادت احوال پدران و مادران باشد
و نیک دخل و ارتفاعات و انواع میوها و گلستانها و شیرینیها و اگر منتقل شاید اگر
زحل قاسم باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن مألوف از شهر بشهر
و از وطن بوطن و متنکر شدن از مادران و پدران و دلیل انقلاب احوال
این جماعت باشد به بیماری و موت و میل کردن بزراعت و تربیت غلات
و جویها و عمارت گورخانه و زاویه و رباط و کاروانسرا و نیک باید از ارتفاعات
خاصه از حیوانات و شدت بیند از کار دهقنت و خلاف بندگان و دوستان
و یاران و طلب عزلت دارد و عاجز و دلتنگ باشد و ترش روی و فرود دستی کند
و بیمار که در مقامها ساکن شود که راضی نبود در آن جایها و عاقبت اندیش باشد
تا حدی که کار خود از آن بزیان برد اگر مریخ قاسم بود دلیل کند بر خرابی خانها و
ویرانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان

و ترکان و کر گیتی و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و حبس شود
بشر و فتنه و غوغا و پی راه زدن و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و
دروغ گفتن و آزار پدران و مادران و مستولی شدن بیماریهای خونی بر این
جماعت و قصد ایشان کند و دلیل سوختن جایها باشد و بیدادی کردن
و بی عاقبت شدن کارها خاصه در کارهای آن جهانی اگر قاسم عطارد باشد
دلیل کند بر نقاشی بانی نهاد و بادخانها و خانها با شکوه و در هم پیوسته و گلها
و کوشکها و مستغلات و خان و رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شرا
املاک و معماری کردن و بزرگ شدن در کارها حرف و صناعت و در آن
و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت و بساعی و اهل فضل و دبیران و عیب
او بعلم مساحت و بنائی و دلیل قوت تدبیرهای پدران و مادران بود **ثمره**
چهارم در احکام وتد سابع اگر بر وتد غارب قاسم مشتری دلیل کند بر امن
و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالح جستن این قوم و دلیل تندرستی
بود و صحت نفس و خوش عیشی و نیک رای و تدبیر و مصیب بودن در دفع
دشمنان و صلاح اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل عیال
و فخر کردن این طایفه بدو و بالادستی جستن و سبکی کردن این ن و
افتادن کارهای شرعی و دعویها در رسیدن بمال و توانگران خاصه بمال

بی ربح بود وخود و بسیاری ساختن معاملات و داد و ستد و بیع و شرا
و نیک بودن فرزندان خاصه پسران و بسیاری عقد و نکاح و شرکت و سفر
و حضور غایب باشد و کم شده و دزد دیده اگر قاسم زهره باشد دلیل
کند بر قبولیت عز و شرف از اهل زنان و شریکان و خادمان و ضدان
و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک و معرفت از کدر این قوم و افزونی
محبت با اهل بیت و دوستی کردن با اصحاب طرب و زنان و عشق
و راندن شهوت بساط و یافتن کدات و رغبت بنکاح و تزویج دختر
و حصول جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیار فرح از روی زنان
و همراه ایشان رفتن و تسلیط ایشان و فریب و شادمانی کردن و
افتادن سفر با خیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکی در شرکت
و مناکحت و زیادت شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران
و رابها احا برورالت رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل
بیت و یافتن لذت از زندگانی اگر قاسم زحل باشد دلیل کند
بر کدورت و شدت میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان
و طمع کردن در زنی نهاد و مال و قصد خصمان و رسیدن ضرب و
زنان و خوف از دعویها کهن و ناسازگاری و بد خوئی اهل بیت

و ابنار زنمودن و خیانت ایشان و افتادن نوبت و رنج و
شغب و شکستگی ایشان و بیماری یا موت اهل و عیال و ضدان و دیدن
طلاق و فراق و دلیل توانگری بود از مال زنان و باشد که با مور زنان
و خصمان شود از خوف مولود را بیم بود از بیماریها و مزمن و سوداوی با بدو ضعیف
قوت شهوانی افراط باشد و بدی مناکحت و شرکت و خوف از حرث
بود و اهل بیت با خصمان قصد کنند و حیلت و کید اندیشند و بدی
از فعل خویش و بد باشد سفر و معاملت اگر قاسم مریخ باشد دلیل
خیانت زن و ابنار باشد و افتادن خصومت و خصمی از نو پدید آید
شاید در ین وقت امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن خواستن
و ابناری کردن و دوستی با بزرگان و لشکریان داشتن و دلیل ساختن
اهل بیت بود با غیری و افتادن خصومت و کشتن رفتن او و جبر بزر دیدن
با مردم دادن و قصد و خیانت اندیشیدن و باشد نیز که بر دست مولود
خطایی رود یا خود زود و اندیشها خطا کند و تدبیرهای ناصواب و بد
افتادن و خصومت کننده شود و زنان بروی غضب رانند و تندی
و فحش و لواطه و راندن شهوت پلید مشهور شود و خود را در فتنهها اندازد
از بد رایی و بی اعتقادی خاصه در دین و مذهب اگر قاسم عطارد باشد

دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معامله کردن و افتادن رغبت
تجارت و آموختن علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای
و تدبیر بود در صنعت و مودت کردن و صنع و حیلت سازد و دلیل
قوت فراست بود و شناختن مزاج مردم و مایل شدن بغلامان
و امردان و اگر نکاح کند زنی بدست آورد عاقله و کوشنده و کدبانو
و رزق آورد و مولود بسیار منجم شود و در حق او بد گویند و او را در زنانی
کند با او خاصه زن و ابنار زنش و بروی نفاق و غلبه کنند و او را بسبب
زنان خصومتها افتد و مال او بطراری برند و بر زرق و تلبیس او را
بنوشتن تعویذ و مکر و حیلت در قید آرند **ثمره پنجم** در احکام
تسیر وند ی عاشر اگر موضع تسیر وند عاشر قاسم مشتری بود دلیل کند
بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیک و با نفع و دلیل تواضع بود
در راست کاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف
ملک و میل با مور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا
و اصحاب و نواب و ائمه و قضاة و دلیل راندن حکم بود و افزونی
جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن با بزرگان با بود و فزودن کرم
و شفقت و توانگر شدن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن

با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت
و پوشیده داشتن اسرار و ناموس کردن و نفاق و دلیل سعادت احوال
مادر بود و پارسائی و صحت و سلامتی او و حرص مولود بمال و مال
و جاه و منزلت اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و تجارت
فروشی و عطاری و اسیر مطربان و زینت سازی و بیع و شری برده
و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و متعلقات
با این طبقه مردم و افزونی جاه و زینت و خرمی از کدر اصحاب طرب و پیش
رفتن امور در زن غرا میر داد تا زد مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از
طبقات زنیره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نکو سیرت و لطیف طبع
و تازه روی و دلیل دیدن سعادتها بود و دل نهادن طاووس عیش و تلطف
با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و مراد رسیدن
و ما سر ورد در لذات این جهانی باشد اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن
کارها و خوف از سلطان و بزرگان او بسبب کارها کهن و گذشته و دعویها
دیرینه و تعویق افتادن از خشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت دور هم
و هراس ماندن و اندیشهای محال و معزول شدن از شغلهای دیرینه
و پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوف ناکرد رسیدن شدت بمردم

و نمودن ظلم و جور و خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن از بلندیها
و خوف از جای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن بکارهای
زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب و توانگر شدن و گنج
یافتن نسبت و خوف موت مادر بود یا بیماری صعب اگر قاسم مریخ باشد
دلیل کند بر رغبت بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب
داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خدیعت و خصومت
و کارهای با خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب
و فصد و رگ بستن خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف
و عوانی و هر بدی که بکند زود بدو باز گردد و سبب هلاک او شود و از
در افتادن با آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار سران
و دلیل بر دزدی و یار شدن با دزدان و رندان و او را خوف باشد
از قتل یا بیماری خوفی اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت
سلطان و اکابر و کار دبیری و فضل و شعر و فصاحت و بلاغت و یافتن
شغل و عملی چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبی یا کارهای دیوانی یا صنعت
یا بسبب کفایت یا بدعلمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و
ناحیت و دلیل توانگری و تصرف جایها و چیزها او باشد که بازرگانی کند

و بیاعی

و بیاعی و بیع و شری و قماش نفیس در رغبت کند با اختلاط ارباب
قلم و تمیز و اهل منش و فضل اما حکم زحل آنست که اگر آفتاب در صحت
در وقت بدر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بمودت زیادت کند
طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت و عقل
عزیزی و پیش کارهای آخرت و نیک رای و برساند بحکومت و سروری
و قوی و اثر او مانند اثر مشتری باشد اگر بدر یا قاسم که نحس باشد ناظر
بود از نحوست او کم کند و مانع نحوست او شود اما اگر این احوال قمر را باشد
بمودت همچنان اثرها کند اما کمتر از آفتاب و زیادت کند قوت عقل
مکتسب و کارهای این جهانی را پیش رود و بزرگی یابد بر عوام الناس
و اقربا اما اگر بدر یا قاسم نحس بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت
و مقبولیت اما اگر نظر نیرین بعداوت بود مضرت رسد و فساد و نجاح
باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمرهٔ دویم از شعبهٔ اول و اگر محترق باشد خوف
موت بود اما حکم استیلا کواکب با بودن در اوتاد خاصه بر حیز و تدبیر
باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف و جهت
او و مناسب سال عمر او و قبول و رد و مدبر و قاسم و احوال هر یک **ثمرهٔ**
ششم در شرح قاسم با دلایل اصل بوقت احکام شرط در جهت

آنست که بوقت احکام بنگرند قاسم تا در اصل قوی افتاده است
یا ضعیف بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بوده است بقدر قوت
در رسانیدن سعادت زیادت کند از آنچه گفتیم و از شقاوت بکاهد
و اگر ضعیف بوده است از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در
سعادت و شقاوت قاسم را با دلایل طالع در اصل نسبت دهند بدان
طریق که بنگرند با قاسم را و برج تسییر را با طالع چه نسبت دارد از طالع
و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع تسییر غیر مدبر هیچ حظ دیگر دارد و با این
بجای او را جایگاه بدست و باندازه شهادت و قوت و قبول و رد او حکم
نهند و در آمیزند قاسم را با دلایل اصلی و اتصالات و انصرافات و بنگرند
قبول و رد هر یک را در موضع خود در اصل و در وقت و همچنان که تسییرات را
اعتبار است سیر کواکب و حالات هر یکی را اعتبار است که هر یک بهر وقتی
دوری تمام کند در دوازده خانهٔ طالع پس واجب باشد سیر کواکب
هفتگانه و نظرهای هر یکی را با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرف را
ضایع نگذاشتن و پس همه رسیدن بقدر قدرت و احکام بر دلیلهای
قوی تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود اما تتمهٔ این شعبه آنست که چون
دلایل اصلی از کواکب و مراکز بیوت و سهامات تسییر اعظم رانند هر سال

که طالع تحویل

که طالع تحویل کنند و برج انتها بدانند تا معلوم شود که تسییر اعظم و دلیل بموضع
سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت و نحوست مدلول از آنجا کنند
و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه نمودیم اما از رسیدن تسییر
طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع بسعود و نحوس شعاعات هر یک از اصلی
و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام او کنند و نیک تامل کنند که این تسییرات
دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست
و احکام بر مقتضی آن نهند پس اگر تسییر سنوی از حد سعد بحد نحس نقل کند
فساد او ماهها باشد و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل از حد سعد
بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود اما اگر تسییرات از حدود نحسان
بحدود سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه
از رنج براحت پیوندد و از بیماری بصحت و مانند این و کیفیت مضرت
و منفعت مناسب طبیعت تسییر و وضع آن و قاسم بود و مناسب موضع
قاسم و خانهها او با طالع اصل **شعبهٔ پنجم** در احکام زمانها و صاحب
دور و فردارات چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام زمانها و صاحب دور
حکماء یونان احکام نجومی بر فردارات گفته اند و اهل بابل از زحل
امور خبر داده اند و اهل فارس و هند شرح آن اختیار کرده اند و از آن جمله

زمانها، مولود است و این عمر را ببابل نسبت کنند و فردار معز د
خوانند و اصل این عمر بر عطیت کبری آفتاب نهاده اند که صد و بیست
سال است و آن را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف قسم اول
آن قمر است از ولادت تا مدت چهار سال شمسی و بعد از آن قسم
عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب نوزده
سال و قسم مریخ پانزده سال و قسم مشتری دوازده سال باقی قسم زحل
است تا آخر عمر پس هر کدام کواکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود
در زمان استیلا و تربیت او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب
کوکب با طالع او در چهار سال تربیت قمر تن مولود زود افزا بود و هر لحظه
ارتحال کمال گردد چنانکه قمر که ثابته نفس با سعد میرسد و غذاهای او تر
باشد و میل او بچیزهای آبی بود چون انواع میوه و لبنیات و امثال این بعد از
چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت فهم در روی او نشو
نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلم و روی شاطر باشد
و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتهای اعمال و دانستن ادب و علم و نیک کند
و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام بیست و دو سال آغاز کند
در روی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو بردن بجفت و طلب لذات

وخوردن

و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن و آنچه تفرقات
حیوانی بود و به عافیتی گذران بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد
تا تمام چهل و یک سال مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها
و از هزل و لعب روی بوقار آرد و حیا پدید آورد و میل کند بخیرات و امور
آن جهانی و ترحم و کرم بیش گردد و نیک اندیشی کند و سروری طلبد بعد از چهل
و یک سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند پدید آمدن قوت
بخل و حرص و کوشیدن و درشتی کردن و آزار خلق و کسب مال
و معاش و اندیشه کردن بسیار در امور و آگاه شدن بضعف قوتها
بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوت
و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری
مستولی گردد و طلب نام نیک دارد و جهد در کارهای دینی کند و فرو ماندن
گیرد از کارها و حذر کردن و کم کردن رنج و شغلت در کار دنیا و خود را
بسعد امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات را پیش رود و بعد از
شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی گردد و پدید آید کسلان و
دشواری حرکات در روی و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد
و اندک خواب بود و از مردم ملول شود و تنها به جوید و از این جهان دل

بدان جهان آرد و امساک بغایت رسد و سخت کش و معلول
شود و چاره طلب **ثمره دوم** در قسمت فرداریات عمر فرداریات
قدیمی است و منسوب است باهل فارس و آغاز این فرداریات در
طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی آغاز از قمر و اصل این عمل بر
هفتاد سال شمسی نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد را
بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال و ماه را نه سال و زحل را
یازده سال است و مشتری را دوازده سال است و مریخ را هفت سال
پس اگر مطالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در
تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب
هر کوکب یک سال و پنج ماه و چهارده روز و هفت ساعت رسد پس نصیب خود را
بعد از ولادت آفتاب تربیت کند تا نصیب زهره تمام بگذرد و بعد از این هم
شریک آفتاب شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام بگذرد و بعد از
آن عطارد شریک قمر شود و بعد قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و در شرکت مریخ
ده سال فرداریت تمام شود و بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد
از اول سال هشتم تا گسور نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک
زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و بعد از قمر

قمر و باز

زحل و باز مشتری و باز مریخ و فردار تر زهره بشرکت آفتاب تمام شود بعد
از زهره نوبت فرداریت بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام
شود نوبت بقمر رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع
شبی بود از وقت ولادت تا تمام نه سال صاحب فردار قمر باشد و چون
نه را بر هفت کوکب قسمت کنند هر یک را سالی رسد و سه ماه و دوازده
روز و شب و یک ساعت پس این مدت قمر تنها تربیت کند بعد از آن
مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک
شود و باز مریخ و باز آفتاب و باز زهره و در شرکت عطارد تمام شود فردارت
قمر بعد از نه سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان
بگذرد نوبت بمشتری رسد باز مریخ با شریکان تا هفتاد سال بر عطارد
تمام شود و ما جدولی نهادیم و مدت فرداریت هر کوکبی را بر هفت قسمت کرده

جدول حصص فرداریات کواکب

	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
سنین	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شهور	ا	۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	ه	—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساعات	ه	—	[illegible]				
دقایق	—	—	—	—	—	—	—

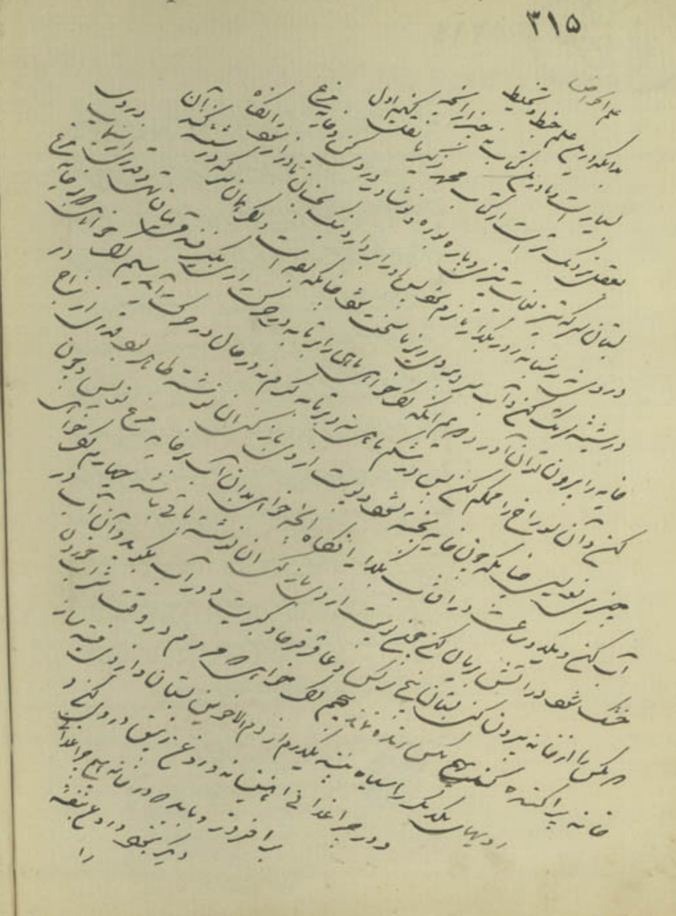
و نصیب هر یک در وی نهاده تا وقت عمل محتاج نشوند بقسمت کردن

پس ازین کواکب هرکدام که قوی حال بوده باشد در اصل چون دولت
فردارت با شرکت ببدو رسد سعادت و بعد از طبیعت خود شریک با
بیت خویش با طالع و اگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما اگر صاحب
فردار قوی بود و شریک او هم قوی افتد بوقت شرکت دادن سعادت
بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی زیادت کند اما
صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال اول
بعد از ولادت و صاحب دور دویم آن کوکب که فلک او تحت فلک
صاحب طالع بود و سال سیم برهمین قیاس تا سال هشتم صاحب دور
باز صاحب طالع بود و سال نهم و دهم تا چندانکه عمر باشد دور یکدیگر بر این
ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت بود ولادت
بود صاحب دور از ساعات معوجه و سال دوم کوکبی شود که صاحب
دوم ساعت شود از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام
کوکب که قوی حال بود در دولت دور او احوال مولود نیکو باشد مناسب
طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کردیم **خاتمه** در ختم کتاب بشرایط
اصحاب احکام بطلمیوس این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهت
آنکه احکام هر طالع علیحده باید ساختن که هیچ طالع او صانع الا یک او

[illegible]



به یکدیگر نمانند پس واجب آن کند که در صورت طالع بفکر و تامل
نیکو بجای آورد بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول و قوانین
این صنعت تا حق او گذارده باشند و شرایطی که در دیباچه مذکور است
از سر اعتقاد و امانت بکار دارند اما آنچه این فقیر درین کتاب یاد کرده
آنست که آن را از افواه استادان رحمهم الله بدو رسیده است تا کلمه
چند از محصول تجارب خود چون پیوسته صورت طالعهای سلاطین
و اکابر و مخدومان در نظر بود و از هر یک فایده و تجربه حاصل شود بقدر حال
هر شخصی و طالع او پس جهد در آن نمود تا آنچه رهبندی دانستن آن است
تر و بعضهم نزدیکتر باشد ثبت شود و در عبارت سهل آورد و در شرح
تطویل کرد و آنچه دور تر بود ترک آن واجب دید و اگرچه خود را در جهد
و مصنفان مدانست نشان ساخت و از حق تعالی توفیق خواسته در تمام
آن تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی ... شهر ربیع الاول ۱۲۴۴
قد تمت الکتب بعون الملک الوهاب کمترین ...
ارزوی کتابت نوشته شد الواو مطابق الاصل با اهتمام خط
اقل ... فرزند مرحوم عنوان پناه
حاجی محمد ... المشهور
... کرده و ...
۲۷ شهر ذی قعده الحرام
۱۲۹۰



[illegible]

